اسلام

و

حقوق بشر

تقدیم به بشریت

کوتاه فرصتی تحریر این رساله را نصیب ساخت، تحریری که چون دیگر رساله ها

از اشتباه خالی نیست، دریغا که مجال تصحیح بهتر نبود، با شرمساری پذیرایش باشید

که دقایق مبارزه صرف مهمترین است

– امیر فیض --

این رساله در تاریخ ۲۸ دسامبر ۲۰۱۰ برابر

با ۷ دیماه ۲۵۴۹ (۱۳۸۹) بازنگری و با همیاری های

ایرانیار «ح-ک» برای اینترنت آماده شده ا ست

آنچه در این رساله می خوانید

انگیزه

این رساله، پیرامون اسلام و حقوق بشر سخنی کوتاه و فشرده دارد و این دو پدیده اجتماعی و دینی از جهاتی محدود، مقابل یک دیگر قرار گرفته اند تا دریک بحث تطبیقی و باتحلیل هریک از اصول اعلامیه جهانی حقوق بشر و مقررات دین اسلام، این مهم شناسایی گردد که آیا اسلام برای سعادت بشریت، راهی را توصیه می کند که اعلامیه جهانی حقوق بشر کرده است؟ ویا راهی مختص بخود دارد واگر چنین است این راه چه تفاوت هایی با اعلامیه جهانی حقوق بشر دارد.

انتخاب این موضوع، از آن جهت لازم آمد که این روز ها سازمان های جهانی مدافع حقوق بشر نسبت به آنچه که در ایران می گذرد حسایست های بیشتری نشان می دهند و با اعتراضات نیم بند خود، چنین می نمایند که آن سازمان ها از بی اعتنایی و شکست مواد اعلامیه جهانی حقوق بشر توسط رژیم غاصب ایران نگرانند.

این موضوع، ویک مطلب اساسی جنبی سبب گردید تا موضوع رساله، به اسلام و حقوق بشر تخصیص یابدواز خوانندگان دعوت کنیم تا در قلمرو کاوش و مطالعه با حقایقی نه چندان خوش آیند پذیرایی شوند و با غور در آگاهی های بیشتری بتوانیم از موقعیت سخت و رسوا کننده ای که در مقابل بشریت داریم باخبر شویم و صادقانه بیاندیشیم درجه منجلابی که فرورفته ایم و برای نجات راستین خود ونسل های آتی، بیش از پیش بکوشیم و تنها به این بسنده نکنیم که نسل حاضررا از منجلاب بیرون بکشیم، باید منجلاب را خشکانید که نسل های آتی در آن فروکش نکنند، گرچه ما خود نتوانیم از این منجلاب به سلامت بیرون شویم.

این رساله تنها برای افزودن حسرت ها و احساس درد ها تقدیم نمی شود، بلکه میخواهد به عصیانی که در راه آزادی افکار جان یافته است قدرت عصیانگری بیشتری بخشد و شعله های آماده را برای سوزانیدن بند های اسارت فکری ملت ایران به سرکشی و فراگیری وادار سازد.

ما در این پذیرایی، افق های کوری که همواره کمتر دیده می شوند از پس پرده باور های کاذب پیش روی می آوریم با این امید که دیدگاه های مردم از حقیقت نور دایمی گیرد و در پناه ناسیونالیسم ایرانی، ایران ایستاده ای داشته باشیم.

با آرزوی بیداری ملت

امیر فیض - حقوقدان

آبانماه ۱۳۶۲

شیوه کار

شیوه کار در بنای این اثر چنین است که ابتدا، کوتاه سخنی درباب چگونگی فکر صیانت حقوق بشر و سیر تکاملی آن تا صدور اعلامیه جهانی حقوق بشر بمیان می آید و سپس، متن اعلامیه مزبور منعکس می گردد، تا اصول آن اعلامیه جهانی در دسترس باشد و آنگاه، مواد چندی از آن اعلامیه با موازین اسلامی مورد بحث تطبیقی قرار میگیرد و اگر حرفی به آن تعلق گیرد، به میان می آید و در پایان فریادی به حق بسمع ایرانیاران می رسد.

حاشیه ای بررساله اسلام وحقوق بشر

رساله اسلام وحقوق بشر که باتشکر بوسیله سایت ۱۴۰۰ سال (ح-ک) تجدید انتشار شده درسال ۱۳۶۲ لازم بتحریرگشت. لزوم ، از آنجهت که سردمداران رژیم غا صب وهمچنین وابستگان به جبهه ملی مصّر بودند که اسلام بااعلامیه جهانی حقوق بشر هماهنگ است، ودراین مورد بدون اینکه بخواهند وارد بحث تطبیقی بشوند تکرار ادعا تقریبا فراگیربود. بدین جهت تنظیم رساله مزبور ضرورگشت چنانکه بعد از انتشار رساله مزبور (آبانماه ۱۳۶۲ برابر با اکتبر ۱۹۸۳) آقای بنی صدر دوماه بعد رساله ای زیر عنوان <اصول حاکم برقضاوت اسلامی وحقوق بشر دراسلام (۲۶ دیماه ۱۳۶۲ برابر با دسامبر ۱۹۸۳) منتشرساخت وتلاش نمود که اسلام راهماهنگ با اعلامیه جهانی حقوق بشرمعرفی کند.

درراستای چنین باوری سخنی از آقای نزیه دراسناد سیاسی مبارزه هست که گفته است به آقای خمینی درپاریس گفتم که حکومت اسلامی مورد نظر شما چیست که وقتی خارجیان ازمن سوال میکنند جواب دهم ایشان گفت <حکومت ا سلامی عین حقوق بشراست> ومنهم هرکس پرسید که حکومت اسلامی چیست گفتم عین حقوق بشراست.

ولی همانطورکه استحضاردارید این پرده پوشی وپنهان کاری دوامی نیاورد وسردمداران حکومت غاصب وفقهای وابسته به کرات اعلام داشتند که اسلام بااعلامیه جهانی حقوق بشرمنافات دارند ومیتوان گفت که دراین حقیقت متفق القولند مگرکسانی بندرت مانند بنی صدر وخانم شیرین عبادی که ایشان به جای توجه به منطق حقوقی به مصلحت سیاسی وصل شده اند وآقای بنی صدرهم چون رساله ای درهماهنگی اسلام وحقوق بشر نوشته اند، درواقع پاسخی است به رساله اسلام وحقوق بشراینجانب، برایشان دشواراست که پذیرای حقیقت مخالفت آشکار اسلام واعلامیه حقوق بشر بشوند.

ممکن است کسانی که امروز رساله اسلام وحقوق بشررامطالعه میکنند مغبون وقتشان گردند چراکه امری که اثبات شده واقرارشده است ومدعیان خلاف آن یعنی برابری اسلام وحقوق بشر درصف مخالفین اسلام وحقوق بشر قرارگرفته اند ودرواقع موضوع <مختوم بها> است این رساله چه چیزی رامیخواهد ثابت کند؟

همانطور که عرض شد درجو زمان انتشاررساله، سنگینی باورهای تلقینی بر برابری اسلام وحقوق بشربود ورساله مورد بحث اولین اثری است که درباره اسلام وحقوق بشر انتشاریافت وشاید (شاهدی ضعیف) باشد برگشوده شدن باب حقوق بشر واسلام، ودرنهایت پیروزی حقیقتِ مغایرت اسلام وحقوق بشر که امروز فلسفه مبارزه ایرانیان باجمهوری وحاکمیت اسلام است.

اجازه فرمائید همراه با عذرخواهی از تضییع وقتی که ممکن است احتمالا صرف خواندن این رساله شود امید وارباشم که شما هم بااین عقیده همراه خواهید بود که:

هرنوشته ورساله ای برای آنان که آنراخوانده اند ویابران موضوع، احاطه علمی دارند ممکن است تضییع وقت بشمار آید ولی برای آیندگان تضییع وقت نیست و ذخیره ای برای نسلهاست.

اضافه براین حاشیه

اجازه میخواهم از این فرصت استفاده کرده ودرباب مخالفت اسلام واعلامیه جهانی حقوق بشر مطلبی را اضافه کنم که کمی دقت پذیروگویای شیطنت هائی است که از آن غافل بوده ایم.

باید بین اسلام وحقوق بشر با اسلام واعلامیه جهانی حقوق بشر قائل به تفاوت شد؛ اسلام باحقوق بشرمخالفت نیست وهمانطور که خمینی به آقای نزیه گفت <اسلام عین حقوق بشراست> ولی اسلام بااعلامیه جهانی حقوق بشرمخالف است مثل اینکه حرف تازه ای است وتوضیح لازم دارد.

محققین اسلامی به اعتبار آیات قران عقیده دارند که انسان مخلوق خداست واز گل آفریده شده است حجت طبیعتِ خلق این است که خالق حقوق مخلوق وحد وحدود آنرا تعیین می کند که قرآن کرده است پس حقوق بشر همان است که خدا درقران احصاء کرده است.

 واما اعلامیه جهانی حقوق بشر حقوقی است که عده ای ازمخلوق خدا که اتفاقا کافر به خداو قرآن هم بوده اند آنرا وضع کرده اند که حق وضع آنرا نداشته اند از آنجا که براساس حقوق اسلامیِ ناظر برگفتار وکردار مسلمانان حکم وتصمیم افراد بشر نمیتواند ناقض حکم خداباشد واگرهم ناقض نباشد حکم برحکم عقلائی نیست وحکم نخستین اصیل است لذا

اعلامیه جهانی حقوق بشردرجوامع اسلامی وبیشتر حکومتهای اسلامی فاقد مشروعیت حقوقی ودینی است.

نتیجه این برداشت که منطبق باحقوق اسلامی است این است که حکومتهای اسلامی که براساس موازین اسلامی <قرآن وسنت> شکل یافته اند نمیتوانند عضویت سازمان بین المللی حقوق بشرراکه براساس اعلامیه جهانی حقوق بشر فعال است داشته باشند واین محدودیت تنها به عضویت درسازمان حقوق بشر بین المللی محدود نمیشود بلکه آثار آن کاملا و دقیقا منافات باعضویت آن کشورها درسازمان ملل متحد است.

امیرفیض - حقوقدان

شهریور ۲۵۵۰ = ۱۳۹۰

برابر با ۲۹ آگوست ۲۰۱۱

حاشیه ای از دیگر:

افتخار تلمذ در محضر استاد امیرفیض سالها است نصیب اینجانب شده است. یکی از آثار بسیار ارزنده از نوشته های استاد امیرفیض همین کتاب «اسلام و حقوق بشر» است.

داوطلب شدم تا آنرا دوباره تایپ کرده، به هرترتیب شده در اینترنت برای استفاده همگان به ویژه نسل جوان پیشکش کنم.

در کتاب اصلی فقط به شماره آیه ها اشاره شده است. ولی هنگام تایپ دوباره آن هرجا که موردی بوده است آیه به عربی و پارسی بصورت زیرنویس به کتاب اضافه شده است. در برخی موارد نسخه تایپ شده پیشین در مورد آیه ها دچار اشتباه تایپی بود که با یاد آوری به استاد امیر فیض، مورد تجدید نظر ایشان قرار گرفت و در اصلاحیه ای که فرستاده بودند اضافه کرده اند:

« اصلاحات زیر مربوط به آیات استنادی است؛ از آنجا که نسخه اصلی آن قسمت به قسمت به دفتر شادروان آزاده خانم فرستاده شده اکنون تطبیق مورد ممکن نیست واصلاحات زیر تطبیقی نیست بلکه تحقیقی است»

بنابراین اگر باز هم اشتباهی در شماره آیه ها باشد با راهنمایی های خود به بهتر شدن این رساله با ارزش یاری رسانده اید.

ح-ک

قسمت اول

زایش حقوق بشر

پس از انقلاب آرام انگلستان که مدت ۴۶ سال یعنی از سال ۱۶۴۲ تا ۱۶۸۸ میلادی بطول انجامید، سلطنت مطلق آن کشور تبدیل به سلطنت مشروطه گردید و بموجب قانونی که نام «قانون نامه حقوق اساسی» را بخود گرفت، حقوق ملت و پادشاه مشخص و براصول زیر مستقر شد:

تعلق و اجرای قوانین از سوی پادشاه، تدوین قوانین مدون بدون تصویب پارلمان، نسخ قوانین، ایجاد دادگاه های اختصاصی بدون تصویب پارلمان، برقراری مالیات بدون تصویب پارلمان، تشکیل سپاه در زمان صلح در داخل مملکت بدون تصویب پارلمان که قبل از انقلاب از حقوق پادشاه بود، به پارلمان تفویض گردید وعلاوه برآن شکنجه و آزار متهمین اخذ جرایم غیر قانونی ممنوع و آزادی بیان و انتخابات ونیز اجتماعات از حقوق مسلم افراد ملت دانسته شد.

بزرگترین دستاورد انقلاب آرام انگلستان قطع قدرت کلیسا ودرهم کوبیدن موانع مذهبی برای استقرار دموکراسی وآزادی فکر و اندیشه بود.

بهره عظیم انقلاب انگلستان تنها به خود مردم آن کشور نرسید بلکه سرمشقی گردید که در حدود ۱۰۰ سال بعد مردم فرانسه برای دست یابی به آنچه که مردم انگلستان داشتند به عصیان کشیده شوندوبا انقلاب خونین خود، حقوق و آزادی های تضمین شده ای را بدست آورند.

دستاورد انقلاب فرانسه با جامعیت بیشتری از آنچه که مردم انگلستان با انقلاب آرام خودبدست آورده بودند به ملت فرانسه و مردم جهان ارمغان گردید. چنانکه آمریکا در سال ۱۷۸۹ اصولی از آن را به قانون اساسی خود وارد ساخت.

اعلامیه حقوق بشر فرانسه که در سال ۱۷۸۹ صادر شد دارای ۱۷ ماده و مقدمه ایست که استحضار از آن بی مناسبت نیست.

اعلام حقوق بشر

نمایندگان ملت فرانسه که مجلس ملی را تشکیل داده اند، چون مشاهده کردند که جهل یا غلت و ناچیز شمردن حقوق بشر یگانه موجب اساسی بدبختی عمومی و فساد دولت ها است تصمیم گرفتند که در این اعلامیه رسمی، حقوق مقدس و غیرقابل فروش و انتقال بشری را منعکس سازند، تا افراد اجتماع این اعلامیه را مورد نظر قرار داده و حقوق ووظایف خودرا بخاطر آورند تا اعمال قوه مقننه ومجریه به این وسیله با مقاصد هریک از موسسات سیاسی قابل مطالعه و موافقت بوده و بهمین علت بیش از پیش مطاع و محترم گردد.

تا از این انجمن پس دعاوی مردم مبتنی بر اصول ساده و غیر قابل انکاری بوده و همیشه منجر به صیانت قانون اساسی وسعادت عمومی گردد.

بنابراین انجمن ملی بیاری خدای متعال حقوق عمومی بشر را در اصول زیر تصویب و اعلام میکنند:

۱- افراد بشر آزاد متولد شده و مادام العمر آزاده اند و در حقوق با یکدیگر مساویند. مشخصات اجتماعی فقط مبتنی بر منافعی است که از هر کس بهیئت جامعه میرسد.

۲- منظور از اجتماعات سیاسی صیانت حقوق طبیعی و غیر قابل انتقال افراد جامعه است که عبارتند از آزادی، امنیت مالی و جانی و مقاومت با ظلم.

۳- قدرت ناشی از ملت است، هیچ فردویا هیئتی نمی تواند اعمال قدرت وحاکمیتی در مملکت بکند مگر آنکه از جانب مردم مجاز باشد.

۴- آزادی عبارت از قدرت داشتن باعمالی که مستلزم زیان دیگران نباشد، پس اعمال طبیعی هرکس حدی وانتهایی ندارد مگر حقوق افراد دیگر که مانند وی باید از آزادی بهره مند شوند. این حدود را فقط قانون معین می کند.

۵- قانون حق ندارد هیچ چیز را در جامعه ممنوع کند مگر چیز های مضر را هرچه را که قانون منع نکرده است نمیتوان جلوگیری کرد و هیچکس را نمی توان بکاری که قانون حکم نمی کند مجبور گردانید.

۶- قانون مظهر تمایل عمومی است، تمام مردم حق دارند مستقیما یا بوسیله نمایندگان خود در وضع قانون شرکت جویند، قانون باید بدون استثناء و تبعیض چه در سیاست و چه در حمایت برای کلیه افراد یکسان باشد، چون عموم افراد کشور در مقابل قانون مساویند هرکس ممکن است برحسب شایستگی خود دارای هر مقام و شغلی بشود؛ مابه الامتیاز مردم جز تقوی ولیاقت نخواهد بود.

۷- هیچکس را نمی توان متهم به توقیف و حبس نمود مگر به موجب صریح قانون و به ترتیبی که قانون معین کرده، کسانی که محرک ویامشوق یا مجری باامر احکام غیر قانونی باشند باید به کیفر برسند. اما کسانیکه بموجب قانون احضار یا توقیف می شوند باید بیدرنگ اطاعت نمایند. در صورت مقاومت وسرپیچی مقصر شمرده می شوند.

۸- قانون جز مجازاتهایی که ضروری است مجازاتی معین نمی کند و هیچکس را نمی توان مجازات نمود مگر بموجب قانونی که قبل از وقوع جرم وضع شده وبا گناه کاملا مطابق باشد.

۹- تا زمانی که تقصیر به ثبوت نرسیده هیچکس را مجرم نباید خواند واگر بازداشت کسی لازم باشد جز اعمالی که برای اطمینان از شخص او لازم است اگر سختگیری وتشدید بشود قانون باید از آن جلوگیری نماید.

۱۰- عقاید مردم حتا عقاید مذهبی آزاد است مگر اینکه اظهار عقاید مذکور موجب اخلال نظاماتی بشود که قانون مقرر داشته است.

۱۱-آزادی فکر و عقیده یکی از حقوق گرانبهای بشری است، پس هرکس مجاز است که آزادانه هرچه بخواهد بگوید و بنویسد و طبع کند مگر اینکه سوء استفاده از این آزادی بکند دراین صورت بنحوی که قانون معین کرده مسئول خواهد بود.

۱۲- حفظ و تضمین حقوق بشری مستلزم ایجاد قوای عمومی است و تاسیست قوای مزبور بمنظور صرفه و صلاح همه است و اختصاص به اشخاصیکه متصدی و مباشر آن قوا هستند ندارد.

۱۳-برای نگهداری قوای عمومی وبرای مصارف ادارات، مالیات عمومی لازم است که به نسبت قوه و دارایی افراد مستقیما اخذ شود.

۱۴-افراد مردم شخصیا یا توسط نمایندگان خود حق دارند که در باب لزوم مالیات و نسبت آن با دارایی تحقیق نمایند و در وصول و ایصال ومصرف آن مراقبت نمایند.

۱۵-هییت جامعه حق دارد که از عمال دولت وادارات مملکت حساب بخواهد.

۱۶-هرجامعه که حقوق افراد آن تعیین نشده و تفکیک قوا در آن معین نگردیده، هرگز دارای قانون اساسی نیست.

۱۷- چون مالکیت از حقوق محترمه و مقدس است کسی را از آن محروم نتوان کرد مگر آنکه مصالح عمومی ایجاب کند و قانون ضرورت آنرا تایید کند در اینصورت باز باید قبلا خسارت مالک عادلانه جبران شود.

****

پس از پایان جنگ جهانی دوم و شکست آلمان، سازمان ملل متحد در سال ۱۹۴۶ منشوری را در سانفرانسیسکو به تصویب رسانید که اساس کار آن سازمان در روابط بین کشور های جهان گردید. و ازآنجا که در آن منشور اشاعه حقوق اساسی بشر جزء وظایف آن سازمان گردیده بود لذا سازمان ملل پس از تشکیل کمیسیون ها و نظر خواهی های لازم در سومین اجلاس خود در تاریخ دهم دسامبر ۱۹۴۸ برابر با ۱۹ آذر ماه ۱۳۲۷ خورشیدی (۲۴۸۷ منشور کوروش)، اعلامیه جهانی حقوق بشر را بتصویب رسانید واز آن تاریخ، آن روز بنام روز حقوق بشر نامیده شد و ملت های آزاد جهان آن روز را گرامی میدارند.

اکنون متن اعلامیه جهانی حقوق بشر را عینا به اینجا می آوریم:

اعلامیه جهانی حقوق بشر

مقدمه

از آنجا که شناسایی حیثیت ذاتی کلیه اعضای خانواده بشری و حقوق یکسان و انتقال نا پذیر آنان اساس آزادی، عدالت و صلح را در جهان تشکیل می دهد.

از آنجا که عدم شناسایی و تحقیر حقوق بشر منتهی به اعمال وحشیانه ای گردیده است که روح بشریت را به عصیان واداشته و ظهور دنیایی که در آن افراد بشر در بیان عقیده آزاد واز ترس و فقر فارغ باشد به عنوان بالاترین آمال بشر اعلام شده است،

از آنجا که اساسا حقوق انسانی را باید با اجرای قانون حمایت کرد تا بشر به عنوان آخرین علاج به قیام بر ضد ظلم و فشار مجبور نگردد.

از آنجا که اساسا لازم است توسعه روابط دوستانه بین الملل را مورد تشویق قرار داد.

از آنجا که مردم ملل متحد، ایمان خود را به حقوق اساسی بشر و مقام و ارزش فرد انسانی و تساوی حقوق زن و مرد مجددا در منشور اعلام کرده اند و تصمیم راسخ گرفته اند که به پیشرفت اجتماعی کمک کنند و در محیطی آزاد، وضع زندگی بهتری به وجود آ ورند.

از آنجا که دول عضو، متحد شده اند که احترام جهانی و رعایت واقعی حقوق بشر و آزادی های اساسی را باهمکاری سازمان ملل متحد تامین کند.

از آنجا که حسن تفاهم مشترکی نسبت به این حقوق وآزادی هابرای اجرای کامل این تعهد، کمال اهمیت را دارد.

مجمع عمومی این اعلامیه جهانی حقوق بشر را آرمان مشترکی برای تمام مردم و کلیه ملل، اعلام می کند تا جمعی و همه ارکان اجتماع، این اعلامیه را دائما در مد نظر داشته باشند و مجاهدت کنند که بوسیله تعلیم و تربیت، احترام این حقوق و آزادی ها توصیه یابد و با تدابیر تدریجی ملی و بین المللی، شناسایی و اجرای واقعی و حیاتی آنها، چه در میان خود ملل عضو و چه در بین مردم کشور هایی که در قلمرو آنها می باشند تامین گردد .

ماده ۱

تمام افراد بشر آزاد به دنیا می آیند و از لحاظ حیثیت و حقوق با هم برابرند. همه دارای عقل و وجدان می باشند و باید نسبت به یکدیگر با روح برادری رفتار کنند.

ماده ۲

هر کس می تواند بدون هیچ گونه تمایز، خصوصا از حیث نژاد، رنگ، جنس، زبان، مذهب، عقیده سیاسی یا هر عقیده دیگر و همچنین ملیت، وضع اجتماعی، ثروت، ولادت یا هر موقعیت دیگر، از تمام حقوق و کلیه آزادی هایی که در اعلامیه حاضر ذکر شده است، بهره مند گردد. به علاوه هیچ تبعیضی به عمل نخواهد آمد که مبتنی بر وضع سیاسی، اداری و قضایی یا بین المللی کشور یا سرزمینی باشد که شخص به آن تعلق دارد. گواه این کشور مستقل ، تحت قیمومیت یا غیر خود مختار بوده یا حاکمیت آن به شکل محدودی شده باشد.

ماده ۳

هر کس حق زندگی ، آزادی و امنیت شخصی دارد.

ماده ۴

احدی را نمی توان در بردگی نگه داشت و داد و ستد بردگان به هر شکلی که باشد ممنوع است.

ماده ۵

احدی را نمی توان تحت شکنجه یا مجازات یا رفتاری قرار داد که ظالمانه و یا بر خلاف انسانیت و شئون بشری یا موهن باشد .

ماده ۶

هر کس حق دارد که شخصیت حقوق او در همه جا به عنوان یک انسان در مقابل قانون شناخته شود .

ماده ۷

همه در برابر قانون ، مساوی هستند و حق دارند بدون تبعیض و بالسویه از حمایت قانون برخوردار شوند.همه حق دارند در مقابل هر تبعیضی که ناقض اعلامیه حاضر باشد و بر علیه هر تحریکی که برای چنین تبعیضی به عمل آید به طور تساوی از حمایت قانون بهره مند شوند.

ماده ۸

در برابری اعمالی که حقوق اساسی فرد را مورد تجاوز قرار بدهد و آن حقوق به وسیله قانون اساسی یا قانون دیگری برای او شناخته شده باشد ، هر کس حق رجوع به محاکم ملی صالحه دارد .

ماده ۹

احدی نمی تواند خود سرانه توقیف ، حبس یا تبعید بشود .

ماده ۱۰

هر کس با مساوات کامل حق دارد که دعوایش به وسیله دادگاه مساوی و بی طرفی ، منصفانه و علنا رسیدگی بشود و چنین دادگاهی درباره حقوق و الزامات او یا هر اتهام جزایی که به او توجه پیدا کرده باشند، اتخاذ تصمیم بنماید.

ماده ۱۱

۱- هر کس به بزه کاری متهم شده باشد بی گناه محسوب خواهد شد تا وقتی که در جریان یک دعوای عمومی که در آن کلیه تضمین های لازم برای دفاع از تامین شده باشد ، تقصیر او قانونا محرز گردد.
۲- هیچ کس برای انجام یا عدم انجام عملی که در موقع ارتکاب ، آن عمل به موجب حقوق ملی یا بین المللی جرم شناخته نمی شده است محکوم نخواهد شد . به همین طریق هیچ مجازاتی شدیدتر از آنچه که در موقع ارتکاب جرم بدان تعلق می گرفت درباره احدی اعمال نخواهد شد.

ماده۱۲
احدی در زندگی خصوصی، امور خانوادگی، اقامتگاه یا مکاتبات خود نباید مورد مداخله های خود سرانه واقع شود و شرافت و اسم و رسمش نباید مورد حمله قرار گیرد. هر کس حق دارد که در مقابل این گونه مداخلات و حملات ، مورد حمایت قانون قرار گیرد

ماده۱۳
۱- هر کس حق دارد که در داخل هر کشوری آزادانه عبور و مرور کند و محل اقامت خود را انتخاب نماید.
۲- هر کی حق دارد هر کشوری و از جمله کشور خود را ترک کند یا به کشور خود باز گردد.

ماده۱۴
۱- هر کس حق دارد در برابر تعقیب، شکنجه و آزار، پناهگاهی جسنجو کند و در کشورهای دیگر پناه اختیار کند.
۲- در موردی که تعقیب واقعا مبتنی به جرم عمومی و غیر سیاسی و رفتارهایی مخالف با اصول و مقاصد ملل متحد باشد، نمی توان از این حق استفاده نمود .

ماده۱۵
۱- هر کس حق دارد، که دارای تابعیت باشد.
۲- احدی را تمی توان خود سرانه از تابعیت خود یا از حق تغییر تابعیت محروم کرد.

ماده۱۶
۱- هر زن و مرد بالغی حق دارند بدون هیچ محدودیت از نظر نژاد، ملیت، تابعیت یا مذهب با هم دیگر زناشویی و هنگام انحلال آن، زن و شوهر در کلیه امور مربوط به ازدواج دارای حقوق مساوی می باشند.
۲- ازدواج باید با رضایت کامل و آزادانه زن ومرد واقع شود .
۳- خانواده رکن طبیعی و اساسی اجتماع است و حق دارد از حمایت جامعه و دولت بهره مند شود.

ماده۱۷
۱-هر شخص ، منفردا یا به طور اجتماعی حق مالکیت دارد .
۲- احدی را تمی توان خود سرانه از حق مالکیت محروم نمود .

ماده ۱۸
هر کس حق دارد که از آزادی فکر، وجدان و مذهب بهره مند شود .این حق متضمن آزادی تغییر مذهب یا عقیده و ایمان می باشد و نیز شامل تعلیمات مذهبی و اجرای مراسم دینی است . هرکس می تواند از این حقوق یا مجتمعاً به طور خصوصی یا به طور عمومی بر خوردار باشد.

ماده ۱۹
هر کس حق آزادی عقیده وبیان دارد و حق مزبورشامل آن است که از داشتن عقاید خود بیم و اضطرابی نداشته باشد و در کسب اطلاعات و افکار و در اخذ و انتشار آن ، به تمام وسایل ممکن و بدون ملاحضات مرزی، آزاد باشد .

ماده۲۰
۱- هرکس حق دارد آزادانه مجامع و جمعیت های مسالمت آ میز تشکیل دهد.
۲- هیچ کس را تمی توان مجبور به شرکت در اجتماعی کرد.

ماده۲۱
۱- هر کس حق دارد که در اداره امور عمومی کشور خود، خواه مستقیما و خواه با وساطت نمایندگانی که آزادانه انتخاب شده باشد شرکت جوید.
۲- هر کس حق دارد با تساوی شرایط ، به مشاغل عمومی کشور خود نایل آید.
۳- اساس و منشا قدرت حکومت، اراده مردم است. این اراده باید به وسیله انتخاباتی ابراز گردد که از روی صداقت و به طور ادواری، صورت پذیرد .انتخابات باید عمومی و با رعایت مساوات باشد و با رای مخفی یا طریقهای نظیر آن انجام گیرد که آزادی رای تامین نماید .

ماده۲۲
هر کس به عنوان عضو اجتماع حق امنیت اجتماعی دارد و مجاز است به وسیله مساعی ملی و همکاری بین المللی ، حقوق اقتصادی ، اجتماعی و فرهنگی خود را که لازمه مقام و نمو آزادانه شخصیت اوست با رعایت تشکیلات و منابع هر کشور به دست آورد.

ماده۲۳
۱- هر کس حق دارد کار کند. کار خود را آزادانه انتخاب نماید، شرایط منصفانه و رضایتبخشی برای کار خواستار باشد و در مقابل بیکاری مورد حمایت قرار گیرد.

۲- همه حق دارند که بدون هیچ تبعیضی در مقابل کار مساوی، اجرت مساوی دریافت دارند.
۳-هر کس که کار میکند به مزد منصفانه و رضایت بخشی ذیحق می شود که زندگی او و خانواده اش را موافق شئون انسانی تامین کند و آن را در صورت لزوم با هر نوع وسایل دیگر حمایت اجتماعی، تکمیل نماید.
۴-هر کس حق دارد که برای دفاع از منافع خود با دیگران اتحادیه تشکیل دهد و در اتحادیه ها نیز شرکت کند.

ماده ۲۴

هر کس حق استراحت و فراغت و تفریح دارد و به خصوص به محدودیت معقول ساعات کار و مرخصی های ادواری ، با اخذ حقوق ذیحق می باشد.

ماده۲۵

۱- هرکس حق دارد که سطح زندگی او ، سلامتی و رفاه خود و خانواده اش را از حیث خوراک ومسکن ومراقبتهای طبی و خدمات لازم اجتماعی تامین کند و همچنین حق دارد که در مواقع بیکاری ، بیماری ، نقص اعضا ، بیوگی ، پیری یا در تمام موارد دیگری که به علل خارج از اراده انسان ، وسایل امرار معاش از بین رفته باشد از شرایط آبرومندانه زندگی برخوردار شود.
۲- مادران وکودکان حق دارند که از کمک و مراقبت مخصوصی بهره مند شوند . کودکان چه براثر ازدواج و چه بدون ازدواج به دنیا آمده باشند ، حق دارند که همه از یک نوع حمایت اجتماعی برخوردار شوند.

ماده۲۶

۱- هر کس حق دارد که از آموزش و پرورش بهره مند شود . آموزش و پرورش لااقل تا حدودی که مربوط به تعلیمات ابتدایی و اساسی است باید مجانی باشد . آموزش ابتدایی اجباری است . آموزش حرفه ای باید عمومیت پیدا کند و آموزش عالی باید با شرایط تساوی کامل ، به روی همه باز باشد تا همه ، بنا به استعداد خود بتواند از آن بهره مند گردند.
۲- آموزش و پرورش باید به طوری هدایت شود که شخصیت انسانی هر کس را به حد اکمل رشد آن برساند و احترام حقوق و آزادی های بشری را تقویت کند . آموزش و پرورش باید حسن تفاهم ، گذشت و احترام عقاید مخالف و دوستی بین تمام ملل و جمعیت های نژادی یا مذهبی و همچنین توسعه فعالیت های ملل متحد را در راه حفظ صلح ، تسهیل نماید.
۳- پدر و مادر در انتخاب نوع آموزش و پرورش فرزندان خود نسبت به دیگران اولویت دارند.

ماده۲۷

۱- هر کس حق دارد در زندگی فرهنگی اجتماع شرکت کند ، از فنون و هنرها متمتع گردد و در پیشرفت علمی و فوائد آن سهیم باشد.
۲-هر کس حق دارد از حمایت منافع معنوی و مادی آثارعلمی ، فرهنگی یا هنری خود برخوردار شود.

ماده۲۸

هر کس حق دارد برقراری نظمی را بخواهد که از لحاظ اجتماع و بین المللی ، حقوق و آزادی هایی راکه در این اعلامیه ذکر گردیده ، تامین کند و آنها را به مورد عمل بگذارد.

ماده۲۹

۱- هرکس در مقابل آن جامعه ای وظیفه دارد که رشد آزاد کامل شخصیت او را میسر سازد.
۲- هر کس در اجرای حقوق و استفاده از آزادی های خود ، فقط تابع محدودیت هایی است که به وسیله قانون ، منحصرا به منظور تامین شناسایی و مراعات حقوق و آزادی های دیگران و برای مقتضیات صحیح اخلاقی و نظم عمومی و رفاه همگانی ، در شرایط یک جامعه دموکراتیک وضع گردیده است.
۳- این حقوق و آزادی ها ، در هیچ موردی نمی تواند بر خلاف مقاصد و اصول ملل متحد اجرا گردد.

ماده ۳۰

هیچ یک از مقررات اعلامیه حاضر نباید طوری تفسیر شود که متضمن حقی برای دولتی یا جمعیتی یا فردی باشد که به موجب آن بتواند هر یک از حقوق و آزادی های مندرج در اعلامیه را ازبین ببرد ویا در آن راه فعالیتی بنماید.

*****

از آنجا که تصویب اعلامیه مزبور از سوی نمایندگان کشور های عضو سازمان (درآن زمان ۵۸ کشور در سازمان ملل عضویت داشتند و علامیه جهانی حقوق بشر با اکثریت ۴۸ رای موافق به تصویب رسید) به منزله تعهد اجرای اصول آن اعلامیه در کشور های عضوسازمان شناخته می شد و از آنجا که در قوانین اساسی برخی کشور های عضو سازمان، اساسا چنین حقوقی پیش بینی نشده بود لذا از نظر حقوقی لازم گردید که در قوانین اساسی آن دسته از کشور هایی که فاقد تصریحات اعلامیه جهانی حقوق بشر بودند تجدید نظر گردیده و مواد اعلامیه جهانی حقوق بشر را بنام حقوق ملت در قانون اساسی خود بگنجانند.

در اجرای این تصمیم، قانون اساسی کثیری از کشور های عضو سازمان ملل مشمول تجدید نظر گردید، به استثنای قانون اساسی کشور های ایران، انگلستان، آمریکا، فرانسه و بلژیک که جون قانون اساسی آنها بارور از مواد اعلامیه جهانی حقوق بشر بود نیازی به تجدید نظر نیافتند.[1]

ایران با آنکه نسبت به کشور های فرانسه و انگلستان و آمریکا قانون اساسی بسیار جوانتری داشت معهذا تنظیم کنندگان قانون اساسی و متمم آن، متن اعلامیه حقوق بشر فرانسه را که ۱۱۷ سال قبل تنظیم شده بود از نظر دور نداشته وآنرا در اصول ۸ و ۲۸ متمم قانون اساسی پیاده ساخته اند.

روانشان شاد و نامشان جاوید که در تنظیم اصول قانون اساسی و متمم آن چنان بصیرت بکار بستند ودلسوزی بیادگار گذاشتند که امروز، یگانه منشور مقدس ملی است که با پیشرفته ترین قوانین کشور های دموکراسی جهان برابر است.

باید از این حقیقت متاسف بود که تاریخ نویسان، خاصه اروپاییان در بیان سیرتاریخی حقوق بشر در ادای حق، غفلت کرده اند و انقلاب فرانسه را پایه ای برای تشخیص حقوق بشر شناخته اند، در حالیکه اولین منشور حقوق انسانی را ایرانیان به پادشاهی کوروش بزرگ در قرن پنجم پیش از میلاد بنام منشور کوروش بزرگ به جهانیان عرضه داشته است و برای اولین بار در تاریخ بشریت، آزادی عقیده و ایمان افراد محترم شناخته شد. [[۵۳۹ سال پیش از میلاد مسیح]]

بدیهی است ارزش منشور کوروش بزرگ وقتی تمیز داده می شود که می بینیم در ۱۱۰۰ سال بعد فرانسویان با انقلاب خونین خود توانستند آنرا بدست آورند. آنهم در زمانی که بشریت به بسیاری از مدارج علمی و تکمیلی دست یافته بود.

تصویب منشور کوروش بزرگ در آن زمان، موید آن است که فرهنگی درخشان و ملی، آزاده و بلند اندیش در سرزمین آریایی ایران زندگی میکرده اند و بنیادی است استوار برای رفاه ملتها و احترام به حقوق همنوعان عرضه می کرده اند ولی افسوس که آنهمه بارزه های نیکو وبنیاد های انسانی را اعراب مسلمان در ۶۰۰ سال، بعد بباد دادند و بجایش فلسفه ای پوشیده از درنده خویی و عقب ماندگی وستمگری بجای گذاشتند.[2]

---

[1]- البته منظور قانون اساسی مشروطه ۱۹۰۶ است.. ح-ک

[2]- به همین دلیل انوشه روان شاهنشاه – اصرار داشتند در پی پیشنهاد آقای دکتر شجاع الدین شفا مبداء تاریخ ایران از زمان صدور سیلندر مشهور کوروش در بابل یعنی ۵۳۹ سال پیش از زایش مسیح آغاز گردد. ولی شوربختانه در آن زمان به دلیل وضع سیاسی و محظوراتی که ممکن بود باعث صدمه و تهییج همسایگان عرب گردد ناچار پس از تصویب آنرا به بیست سال پیش یعنی ۵۵۹ سال پیش از زایش مسیح کشیدند... بجاست که امروز ما به پاس اراده آن مرد، آریایی نژاد، تاریخ ایران را برمبنای تاریخ صدور اولین منشور حقوق بشر (۱۴ اکتبر ۵۳۹ پیش از میلاد—۲۲ مهر ما ۱۱۶۰ سال پیش از اسلام، (امروز ۲۱ دسامبر ۲۰۱۰ برابر با ۳۰ آذر ماه ۲۵۴۹) قرار بدهیم... شرح بیشتر در http://1400years.org/gahnameh.asp ح- ک

[[متن کامل وراستین منشور حقوق بشر کوروش را

در سه زبان از جمله پارسی در این آدرس بخوانید.]]

http://peymanmeli.org/constitution/logo.asp



قسمت دوم

موارد تطبیقی اسلام و حقوق بشر

۱- برابری حقوق

ماده ۱
تمام افراد بشر آزاد به دنیا می آیند و از لحاظ حیثیت و حقوق با هم برابرند. همه دارای عقل و وجدان می باشند و باید نسبت به یکدیگر با روح برادری رفتار کنند.

برابری حقوق که در ماده یک اعلامیه جهانی حقوق بشر آمده است در ماده ۲ همان اعلامیه تعریف شده ورافع هرگونه سوء تفاهم گردیده است. ماده ۲ در تعریف برابری چنین می گوید:

ماده ۲
هر کس می تواند بدون هیچ گونه تمایز، خصوصا از حیث نژاد، رنگ، جنس، زبان، مذهب، عقیده سیاسی یا هر عقیده دیگر و همچنین ملیت، وضع اجتماعی، ثروت، ولادت یا هر موقعیت دیگر، از تمام حقوق و کلیه آزادی هایی که در اعلامیه حاضر ذکر شده است، بهره مند گردد. به علاوه هیچ تبعیضی به عمل نخواهد آمد که مبتنی بر وضع سیاسی، اداری و قضایی یا بین المللی کشور یا سرزمینی باشد که شخص به آن تعلق دارد. گواه این کشور مستقل ، تحت قیمومیت یا غیر خود مختار بوده یا حاکمیت آن به شکل محدودی شده باشد.

با توضیحی که ماده ۲ اعلامیه داده است، دیگر تردیدی در مشمولین وحد و حدود و حقوق آنان باقی نمی ماند.

این ماده از اعلامیه حقوق بشر همان است که در اصل هشتم متمم قانون اساسی (ایران ۱۹۰۶) با این عبارت آمده است:

«اهالی مملکت ایران در مقابل قانون متساول الحقوق هستند» بدیهی است که اهالی مملکت ایران شامل همه افرادی می شوند که با هر عقیده و مذهبی وهرنژاد وموقعیتی در محدوده طبیعی و حقوقی ایران زندگی می کنند.

اسلام، هیچگاه از مساوات در حق، به مفهوم مطلق کلمه صحبتی نکرده است بلکه در عین آنکه به دستگیری فقرا ودرماندگان توصیه می کند، صراحتا به وجود نابرابر و عدم مساوات تاکید می نماید و آنرا پدیده ای میداند که به امر خداوند بوجود آمده است.

آنجا که قران در آیه ۳۱ سوره زخرف می گوید:

«آیا آنها هستند که رحمت پروردگارت را تعیین می کنند ما سهم آنها را در این دنیا تعیین کرده ایم و مقام بعضی از آنها را بالاتر از دیگران قرار دادیم، تا به یکدیگر خدمت کنند. رحمت از جانب پروردگارت بسیار بهتر از مادیاتی است که آنها جمع می کنند.»

و یا آنجا که در آیه ۷۱ سوره نحل می گوید:

«... خدا رزق برخی را بر برخی دیگر فزونی داده است...»

ویا آنجا که در آیه ۳۲ سوره نساء می گوید:

«... آنچه را که خدا وسیله تفضیل و برتری بعضی از شما بر بعض دیگر قرار داده، آرزو نکنید...»

دلیل بارزی است که اسلام حقوق افراد را در رابطه با مراتب، تمیز داده است، نه صرف بشر بودن آنان.

ممکن است در این خصوص به آیه دیگری استناد گردد که می گوید:

«... همه در برابر خدا یکسانند مگرآنان که پرهیزکارترند..» گرچه آیه مزبور با آیه ۳۱ سوره «زخرف» که فوقا عرض شد متضاد است ولی صرفنظر از ورود به مسئله تضاد و ناسخ و منسوخ باید گفت، مسلم است که نظر اسلام در متقی وپرهیزکار بودن کسانی را شامل می شود که نسبت به اصول دین اسلام مومن وپرهیزکار باشند نه پیروان ادیان دیگر، هرچند که آنان نیز پرهیزکار باشند.

اسلام نسبت به کفار، (غیر مسلمانان) هیچ ترحمی ندارد تا چه رسد که بحث پرهیزکار بودن آنها مطرح باشد.

حکم اسلام در باره غیر مسلمانان به صراحت، در آیات قرآنی از جمله آیات ۱۲۳، ۷۳ و آیه ٤ سوره محمد، کشتن آنان مقرر شده است و می گوید:

«... ای کسانی که ایمان آورده اید بکشید کافران را یکی پس از دیگری؛ آنان باید سختگیری وعدم ملایمت و گذشت شما را احساس کنند...» [۳]

اسلام حتا برای مدتی که مسلمانان از نظر قدرت و قوت نمیتوانند به کشتار دستجمعی غیرمسلمانان بپردازند برای پیروان خود تکلیف معین کرده و می گوید:

«...ای کسانی که ایمان آورده اید، غیرمسلمانان و مسیحیان را به دوستی قبول نکنید..»

بنابراین به روشنی میبینیم که اصل برابری که مورد نظر اسلام است با آنچه که در ماده (۱) اعلامیه جهانی حقوق بشر آمده است، یک فرق اساسی دارد و آن این است که ماده یک اعلامیه، حقوق مقرر در اعلامیه را ناظر به کلیه افراد بشر با هر عقیده ودین و خصوصیاتی که دارند میداند، در حالیکه اسلام حاکمیت این ماده را ناظر به مردمی میداند که مسلمان بوده و رعایت دستورات اسلامی را بنحو تام و تمام نیز بنمایند.

اسلام نه تنها غیر مسلمانان را از حقوق مندرج در ماده یک اعلامیه حقوق بشر محروم ساخته بلکه حق حیات آنان را نیز میگیرد و حکم قتل و از میان برداشتن آنها را صادر کرده است و در حقیقت بشر و بشریت را محدود میسازد به عده ای که پیرو اسلامی باشند.

نکته اینجاست که حکم عدم برابری تنها شامل مسلمانان بر غیر مسلمانان نمی شود بلکه گروه مسلمانان را نیز فرا میگیرد و آنها را به دو دسته تقیسم می کند مومنان و غیر مومنان ودراین راه غیر مومنان را زیر دست و منکوب شونده مومنان می شناسد.

آیه ۳۹ سوره نور که می گوید:

«...غیرمومنان باید سرکوب وزیر دست مومنان شوند...»

---

[۳]- آیه ٤ سوره محمد در تائید آیه ۸۵ سوره آل عمران است وهمچنین آیه ۳۹ سوره توبه

از همین باب است اینکه گفته می شود اسلام بین سیاه و سفید فرق نگذاشته درست است، اسلام به سفید وسیاهی، چاقی و لاغری توجهی نکرده است ولی به چیزی که فرق گذاشته و کاملا مورد توجه قرارداده آن چیزی است که در مغزافراد بشر قرار دارد. (!)

اگر مغز افراد در جهت اسلام بود، اسلام اورا بشر می شناسد واگر غیر اسلام اعتقادی داشت، از نظر اسلام حیوان است که یا باید کشته شود، یا مهار گردد ویا درازاء حق حیاتی که اسلام به او می دهد، باج (جزیه) مرتب و خفت آمیزی به اسلام بپردازد.

همین عقیده اسلامی است که در راه تکامل منفی، موجب گردیده تا تشیع اسلامی بشر بودن را مختص به شیعیان بداند و بهمین حد نیز اکتفا نکرده و تخم و ترکه خانواده بنی هاشم و قریش را بر دیگر شیعیان ارجح و اعلا بشناسد.

اینکه در انقلاب مشروطیت، آخوند های مخالف مشروطه، با اصل هشتم متمم قانون اساسی که همه مردم را در مقابل قانون متساوی الحقوق می شناخت مخالفت میکردند وآنرا خلاف دین می دانستند، مستند آنان همین آیه ۳۱ سوره «زخرف» بوده است.

همین آیه است که اساس بردگی را در اسلام بنیان نهاد و درحالیکه محمد ناظر بود که بردگی در جهان چه فجایعی را بدنبال دارد، برآن حکما و علما صحه گذاشت و با آنکه میدانست دین یهود مدت بردگی را فقط به ۷ سال محدود ساخته است وبا آنکه محمد بسیاری از اصول و فروع اسلام را از یهود گرفته معهذا میخ بردگی را با حکم اسلامی برای ابد بپای بشریت، حتا مسلمانان کوبید (کفار اسیر، برده می شوند، بشریت، در صورت قبول اسلام، همچنان برده خواهند ماند).

براساس همین آیه قرآنی است که فقه اسلامی بابی مفصل در باره برده دارد و فصول آن باب یکی از زشت ترین چهره های عقب ماندگی، ستمگری و بی ترحمی را از اسلام ترسیم میکند.

برده حکم کالا و مملوکی را دارد که صاحب کالا بهر نحو که بخواهد می تواند در برده خود تصرف کند. او را بفروشد، به رهن بگذارد، معاوضه کند، واگر برده زن باشد، با او هم خوابه گردد و بسیاری مراتب دیگر که شرم است نوشتن و عیان ساختن آنها. اساسا بنظر می رسد که طرح مسئله برده داری برای دلیل نابرابری در اسلامی زیاد موجه نباشد چه آنکه برده در اسلام حقی ندارد تا موضوع برابری و مقایسه آن مطرح گردد.

برده حق حاکمیت برهیچ چیزی را ندارد، صاحب برده حق دارد برده خود را به مزدوری بفرستد ولی مزدی که برده میگیردمتعلق به صاحب برده خواهد بود نه برده.

ازدواج برده فقط با موافقت صاحب برده ممکن است و صاحبت برده حق دارد هروقت که اراده نماید برده را به جدایی از زنش مجبور کند.

اسلام محبت خاصی در این مورد به بردگان داشته و آن اینکه چون اساسا اسلام به پایین تنه خیلی اهمیت می دهد، بردگان را از حق ازدواج مرحوم نساخته و به آنها اجازه داده فقط تا ۲ زن اختیار کنند، نه مانند مسلمانان ٤ عقدی و بی نهایت صیغه.

برده پس از آزادی (درصورتی که صاحب اورا آزاد کند) باز دارای حقوق مستقلی نیست، مثلا نمی تواند دختر خود را بدون اجازه صاحب قبلی خود شوهر بدهد.

در یک جمله باید گفت، مسئله برده داری آنقدر مورد توجه اسلام وحتا اساس اقتصاد اسلامی بوده که بصورت علمی علیحده در آمده بود و مانند علم اقتصاد امروزی، متخصصینی مخصوص داشته است که از آنجمله می توان از «عنصرالمعالی کیکاوس بن شمس المعالی قابوس» نام برد.

آیا با آنچه عرض شد می توان اثری از برابری وبرادری در اسلامی یافت؟؟ (!)

اسلام همواره تلاش میکند خودرا پرچمدار برابری انسان ها نشان دهد و شعار اسلام «دین برابری است» را برخاسته از مفهوم تعالیم اسلامی معرفی نماید، در حالیکه اسلام، هیچ نشانی از برابری وبرادری ندارد و اي کاش این نابرابری تنها در حد یک عقیده باقی میماند و با خون و کشتار و دیگر اعمال زشت پاسخگو نمی گردید.

آخوند ها، به مسئله اثبات برابری در اسلامی بسیار حساسیت دارند و در کمتر رساله ویا کتابی از آنها دیده می شود، که تلاش در اثبات این غیر ممکن نکرده باشند.

آخوند مطهری که بدست یاران خود، در شورش ۵۷ کشته شد، در رساله ای که در سال ۵۳ منتشر ساخت می نویسد:

«... اعلامیه جهانی حقوق بشر را اسلام باید صادر کند که از اصل برابری و برادری حمایت می کند و به سرنوشت بشریت خوشبین است..»

درست است که اسلام خوشرفتاری با بردگان وآزاد ساختن آنان را توصیه کرده است ولی باید دانست که؛

اولا، آزاد ساختن برده به توصیه دین، امری نبوده که اسلام پیشگام آن شده باشد. این عمل نه تنها از مدتها قبل در سرزمینهای مسیحی (بیزانس) معمول بوده بلکه از عهد عتیق، نوعی عبادت محسوب میشده و نوشته های معبد «دلف» گواه این مدعی است (تاریخ اسلام در ایران برگ ۲۰۲)

ثانیا، فرق است بین توصیه وتکلیف، به عبارت دیگراسلام آزاد ساختن بنده را ثواب دانسته اما بنده داری و آن حرکت های فجیع و غیر انسانی را نسبت به بردگان گناه ندانسته است. اسلام بی اعتنایی به تکالیف بسیار معمولی را مستوجب مجازات شلاق دراین دنیا و آتش جهنم در آخرت دانسته ولی در باب برده داری، احکامی صادر کرده که جز جواز ابراز خشونت آنهم در حدی وحشتناک چیز دیگری نیست.

خشونت گاه ناشی از نظر واراده فردی است و گاه مستند به حکم است. این دومی که بسیار، بسیار، خطرناک است در بطن اسلام نسبت به گروه عظیمی از افراد بشر نهفته است.

ثالثا، مسئله خوشرفتاری نسبت به بردگان، تسری به عموم برده ها نداشته است بلکه تنها شامل کسانی می شده که زنده میماندند و در اختیار صاحب خود قرار می گرفتند، زیرا می دانیم که از صدر اسلام، سنت رسول برآن بوده که بردگان پیروبیمار وزشت، پس از اسارت کشته می شدند و تنها بردگان خوشگل ویا آنها که می توانستندوقدرت بیگاری داشتند زنده می ماندند و مورد معامله قرار میگرفتند.

جرجی زیدان در تاریخ تمدن اسلام می نویسد:

«... درحوالی قاهره محلی بود بنام "بشر المنامه" که در آنجا اسرای پیر و مفلوک را گردن می زدند و سپس بقیه را مورد معامله قرار میدادند...»

بدیهی است برده ای که با صاحب خود رفتاری مناسب و اطاعت آمیز داشته باشد، بحث توصیه به خوشرفتاری با او مطرح نمی شود که اسلام چنین توصیه ای را کار افتخار آمیز خود میداند.

مولف قابوس نامه رابطه اطاعت آمیز بین برده و صاحب خودرا با جمله ای آورده که عینا چنین است:

«...بنده باید از صاحب خود چنان بترسد که خراز بیطار» ارزش خوشرفتاری نسبت به بردگان را از ناحیه اسلامی میتوان به همان سربریدن حیوانات تشبیه کرد که توصیه اسلام برآن است که به آنها آبی هم داده شود.

فقه اسلامی درمورد تجاوز به حقوق بردگان تا آنجا پیش رفته که حتا کشتن آنان توسط صاحب برده محل بحث است که آیا صاحب می تواند برده خود را بعنوان مجازات بکشد ویا خیر و آیا عمل قتل، قصاص بردار است یا نه.

ناگفته نماند که مفسرین اسلامی در دفاع از اسلام در رابطه با عمل برده داری می گویند:

«... برده داری پدیده ای نبود که اسلام واضع آن باشد. این امر از اعصار قدیم باقی بوده و اسلام سعی کرده آنرا تعدیل نماید...»

پاسخ ادعای آنان چنین است:

۱- برده داری بداست یاخوب؟ اگر بد است که تعدیل بد معنا ندارد، وقرار دادن بد در احکام اسلامی مستعد در بد ساختن حاکم و حکم است که نوعی نقض غرض از دین محسوب می گردد.
۲- اسلام آنچه به عنوان برده داری بصورت عرف ویا قوانین دین یهود وجود داشته بصورت حکم اسلامی در آورده و مورد حمایت قرارداده است و معنای تعدیل، که مورد نظر مفسرین اسلامی است همین است. چه آنکه چیزی که از نظر اسلامی موجه نباشد چگونه می تواند تعدیل شود؟؟
۳- از زمان زرتشت، آدم، نوح، ابراهیم، موسی و عیسی یکتا پرستی، معاد، نماز، روزه، عبادات، دستگیری به فقرا، راستی در کردار و گفتار، بهشت و دوزخ، تعدد زوجات و آنچه که اسلامی مدعی است آورده است، همه و همه بوده است و پیامبران گذشته آنهارا در کتاب های اوستا، انجیل، تورات چون قرآن نوشته اند، پس محمد آمده است که چه بکند و چه آورده است؟ فقط حکم جهاد و غنائم؟؟ (!)

تنها غده چرکینی که از ایام قدیم وجود داشته ومذاهب هم چنان آنرا ماست مالی کرده اند و هیچکدام جرات شکافتن وبرداشتن آنرا از دوش مردم نداشته اند، همین مسئله برده داری بوده است.

آیا می توان گفت که خداوند چنین خواسته که گروه برده باشند و این فجایع بنام جاری گردد؟؟ مسلما خیر ولی حتما وباجرات می توان گفت که افکار پیامبران چنین خواسته واین افکار بهیچ دلیل منطقی نمی تواند خواسته خداوند باشد.

احوال برده داری در ادیان، یکی از دلایل روشنی است که نشان می دهد ادیان پردا خته فکر افرادی است که در زمان خود، هوشیار ترودرمهار کردن مردم هم عصر خود زرنگتر از دیگران بوده اند.

٤- اگر فرض برآن نهاده شود که نظام برده داری بعلت قدمت و قدرت در چنان موقعیتی بوده که اسلام نمی توانسته آنرا منع ویا مهار کند، صرفنظراز اینکه این فرض خود موجب گفتگو های تازه ای میگردد که بعلت طول کلام از کنار آن باید گذشت، نکته قابل توجه دیگری مطرح می شود و آن اینکه، محمد اگر نمی توانسته است هوس وعادات جامعه را بکار زشت برده داری از میان بردارد، حد اقل که می توانسته، خودش به آن عمل دست نزند، و سنت ایشان در این امر سبب شود تا در طول زمان، مسلمانان برده داری را حرام بدانند، در حالیکه ایشان شخصا ۷ برده مرد و ۱۱ برده زن داشته اند و از همه مهمتر طبق مقررات اسلامی که یک پنجم بودجه حکومت اسلامی از طریق معاملات برده و خود برده تامین میشده است. (پایان دلایل) [٤]

[٤]- یکی از برده هایی که به محمد پیشکش شده بود ماریه قبطیه است که از سوی فرمانروای قبط (مصر) به محمد داده شده بود داستان اورا در اینجا می خوانیم. http://1400years.org/pdf&show/MariyehGhebti.pdf

بهر سان، این اصول غیر انسانی، در روسیه شوروی یعنی همان کفاری که اسلام هیچ یک از اعمال آنان را موجب رستگاری مردم مسلمان نمیداند در سال ۱۸۶۱و در مستعمرات انگلستان در سال ۱۸۳۱ و در ممالک تحت الحمایه فرانسه در سال ۱۸۴۸ و در آمریکا در سال ۱۸۶۵ ملغی گردید. [٥]

در ایران پس از اسلام، بعلت قدرت اسلام و پاسداران آن، لغو بردگی به سادگی انجام نیافت وبا مقاومت های سختی روبرو شد تا در اثر فشار کشور های اروپایی خاصه انگلیس، در زمان ناصرالدین شاه، ایران با لغو معاملات جهانی برده داری موافقت کرد. دقت فرمایید، موافقت با معاملات برده داری، نه با اصل برده داری، زیرا قدرت مذهب و آخوند های پاسدارآن چنین اجازه ای که مخالف شرع بود را نمی دادند. همین مخالفت پاسداران اسلامی سبب گردید که ایران بهای سنگینی بپردازد، زیرا انگلیسی ها توانستند از ضعف ایران در جلوگیری از معاملات برده داری در خلیج پارس سوء استفاده کنند وحق بازرسی کشتی های ایرانی را در سال ۱۸۵۱ از ایران بگیرند و بدین وسیله نفوذ خود را در خلیج پارس بگسترانند و مجمع الجزایر بحرین را پایگاه دریایی و سپس در سال ۱۸۶۱ به موجب قراردادی، این جزایر را تحت الحمایه خود ساختند.

در این جا نکته ایست که حرام است اگر نیاید و آن اینکه نباید تصور شود که فرانسه یا انگلیس اولین پیشگامان لغو برده داری در جهان بوده اند، اولین قیام برای آزادی بردگان در سال ۷۱ قبل از میلاد به رهبری اسپارتاکوس انجام یافت و سپس جنبش عظیمی در سال ۲۵۵ هجری قمری (۸۶۹ میلادی برابر با ۲۴۷ خورشیدی برابر با ۱۴۰۷ منشور کوروش) به رهبری شخصی بنام «علی محمد برقعی؛ معروف به صاحب الزنج» برپا شد که ۱۵ سال بطول انجامید و درآن ۵۰۰ هزار برده شرکت داشتند، مورخین غربی برخلاف واقع، قیام اسپارتاکوس را بزرگترین جنبش رهایی بردگان میدانند و به روشنی معلوم است که سعی در کوچک شمردن قیام برقعی دارند. با آنکه اجداد دور برقعی عرب بوده اند ولی خود او وپدر و پدربزرگش پرورده خاک ایران بوده اند (تاریخ اجتماعی ایران) باید دانست یکی از علل شکست قیام برقعی عدم همکاری ملسمانان، بخصوص شیعیان ایران بوده است، تاریخ قم در این خصوص می نویسد:

«هرچند روایتی وجود دارد که «صاحب الزنج» از علویه وصحیح النسب بوده است، لیکن علویه اهل شیعه خود راز وی دور میدارند بروجه تقیه» (تاریخ اجتماعی ایران صفحه ۵۵۹)

۲ - برابری حیثیت

ماده ۲

هر کس می تواند بدون هیچ گونه تمایز، خصوصا از حیث نژاد، رنگ، جنس، زبان، مذهب، عقیده سیاسی یا هر عقیده دیگر و همچنین ملیت، وضع اجتماعی، ثروت، ولادت یا هر موقعیت دیگر، از تمام حقوق و کلیه آزادی هایی که در اعلامیه حاضر ذکر شده است، بهره مند گردد. به علاوه هیچ تبعیضی به عمل نخواهد آمد که مبتنی بر وضع سیاسی، اداری و قضایی یا بین المللی کشور یا سرزمینی باشد که شخص به آن تعلق دارد. گواه این کشور مستقل، تحت قیمومیت یا غیر خود مختار بوده یا حاکمیت آن به شکل محدودی شده باشد.

ماده دوم اعلامیه حقوق بشر، صحبت از برابری حیثیت افراد بشر کرده است. اکنون باید دید که اسلام نسبت به حیثیت افراد بشر چه حکمی دارد.

[٥]- در تاریخ ایران پیش از اسلام در جایی نمی خوانیم که برده داری مرسوم بوده است وهرگز برای ساخت کاخ های تخت جمشید یا کاخ های دیگر از برده بهره گرفته نشده است. ح-ک

مقدمتا دریک جمله میباید گفت، اسلام فقط و فقط برای مومنین به دین اسلام حیثیت قایل است. البته برای پیروان ادیان دیگر نیز قایل به حیثیت و حق حیات هست ولی حیثیتی که نامش، حیثیت اسلامی است، نه حیثیتی که مورد نظر عامه واعلامیه جهانی حقوق بشر است.

اکنون بگوییم حیثیت اسلامی چیست و درچه شرایطی نصیب غیر مسلمانان می شود.

در حقوق اسلامی کافر کسی است که مسلمان نبوده باشد. خواه دین یهود ویا مسیح ویا زرتشت را پیرو باشد. مقصود این است که پیرو یکی از ادیان صاحب کتاب باشد. مستند این تفسیر حقوقدانان اسلامی، آیاتی از جمله آیه ۳۰ سوره ۹ قران است. اما مشرک کسی است که برای خداوند شریک قایل باشد یعنی به تعدد خدایان گواه بدهد.

کفار، از نظر حقوق اسلامی به دو دسته تقسیم می شوند. دسته ای که در کشور های غیر اسلامی زندگی می کنند و آنها که در کشور های اسلامی وزیربیرق اسلام زندگی می نمایند.

حکم اسلام نسبت به کفار دور از دسترس حکام اسلامی روشن است و چنین مقرر شده که مسلمانان باید یا آنهارا به اسلام بیاورند ویا از آنان جزیه بگیرند و یا در صورت عدم قبول این دو امر، آنهارا به قتل برسانند.

اما داستان جالب حکمی است که اسلام برای بیگانیگانیکه زیر پرچم اسلام زندگی می کنند، یعنی اقلیت های مذهبی که فقه اسلامی از آنان به نام «ذمی» و «ذمیان» نام میبرد صادر کرده است، و در رابطه با مسئله حیثیت اسلامی همین دسته مورد بحث است.

پیروان ادیان (اقلیت های مذهبی) برای آنکه در کشور مسلمانی زندگی کنند باید باج زنده ماندن بدهند. این باج نامش «جزیه» است. اما دادن جزیه به تنهایی کافی و تامین کننده نظر اسلام نیست. بلکه اقلیت های مذهبی باید جزیه را طوری بدهند که خفت و فروافتادگی آنان را در مقابل مسلمانان بظهور برساند، قرآن در آیه ۲۹ سوره ۹ می گوید:

«... اهل ذمه باید جزیه را بدست خود بدهند تا ایشان فرودست شناخته شوند..»

فقه اسلامی در اجرای این آیه، مقرر داشته که جزیه باید در قدر وشرایطی گرفته شود که بیگانگان (اهل ذمه) احساس حقارت وذلت نمایند (شرایح الاسلام تالیف محقق حلی، از انتشارات دانشگاه تهران).

آنچه که فقه اسلامی بجهت خفت دادن به اقلیت های مذهبی آورده است بسیار است که همه آنها جاگیر میباشند، به ذکرمواردی از آنها برای نتیجه گیری اکتفا می شود.

ذمی تا وقتی میتواند با دادن باج (جزیه) زنده بماند که خمر ننوشد، محرمات اسلامی نخورد، محل عبادتی برای خود نسازد، کلیسایش ناقوس نزند، عمارت بلند ترازعمارت مسلمانان نسازد، اهانت به مسلمان نکند، با زن مسلمان نزدیکی نکند، راه های تنگ را برای حرکت اختیار کند ودرراه اصلی راه نرود، به مساجد مسلمانان وارد نشود، حتا برای طعام گرفتن، کتاب قرآن و احادیث را نخرد (برخی گفته اند معامله صحیح است ولی ذمی را از کتاب باید دور ساخت) [۶]

---

[۶]- این توجه لازم است که نه تنها خفیف و خوار باشند بلکه حتا قرآن را نخوانند ویا نخرند تا بفهمند در آن چه نوشته.. بحساب خودشان در نادانی بماند ولی در حساب یک پژوهشگر می خواهند جلوی پژوهش و بیرون آوردن هرگونه مطلبی در باره اسلام را پنهان کنند.. ح-ک

ذمی اگر سواره است و مسلمانی پیاده است باید خود پیاده شود، ذمی باید در سلام گفتن به مسلمان پیشقدم باشد واگر مسلمانی طرف سلام ذمی قرار گرفت فقط جواب او باید علیک باشد و بهمین قدر اکتفا کند. ذمی حق ندارد وصیت کند که ثروت او صرف ساختن کلیسا ودیر شود، ذمی باید مسافرین مسلمان را غذا ومسکن بدهد و پذیرایی نماید.

برخی از فرق اسلامی معتقدند که مسلمانان نمی توانند خانه و ملک به ذمی اجاره بدهند. ذمیان باید علامتی بر لباس داشته باشند که یک شکل بوده ووجه تمایز آنان با مسلمانان باشد. [۷]

اگر مسلمان ذمی را بکشد، قصاص نمی شود و تنها چند شلاق نصیب او می شود، چنانکه در سالهای اول مشروطیت قاتل فریدون زرتشتی بازرگان معروف، تنها به چند ضربه شلاق محکم شد.

با عنایت به این مختصر که عرض شد آیا می توان گفت که اسلام برای افراد بشر حیثیت برابر و برادری قایل است؟؟ (!)

آیا با این تبعیض بین که برای مسلمانان یک کشور نسبت به خارجیان مقیم همان کشور قایل شده که سراسر تحقیر آمیز است، جای تردیدی باقی است که بند دوم ماده دوم اعلامیه حقوق بشر که هرگونه تبعیض را نسبت به افراد یک کشور محکوم دانسته بکلی در اسلام زیرپا نهاده شده است؟؟

بنابراین، موازین حقوق اسلامی نه تنها با مواد یک و دوم اعلامیه حقوق بشر بکلی متضاد ومغایر است بلکه بشدت باماده چهارم اعلامیه که می گوید:

ماده ۴
احدی را نمی توان در بردگی نگه داشت و داد و ستد بردگان به هر شکلی که باشد ممنوع است.

ضدیت تام و تمام دارد. (دلایل تضاد با ماده ۴ در قسمت برابری گفته شد)

اکنون بدنیست ملاحظه فرمایید که مفسرین اسلامی نسبت به روابط اسلام باذمیان چه دفاعی دارند. یکی از آنان آقای حکیمی است که در تفسیری بر تاریخ اسلام در ایرا ن نوشته اند:

«باید یاد کرد که در دین انسانی (!) اسلام وموضع گیری حکیمانه آن در مود اهل ذمه، سیاست خاصی منظور بوده است که غیر انسانی تلقی نمی شود. بلکه مربوط است به سیاست ارشادی و مدیریت داخله اقالیم اسلامی و از هنگامی که این رعایت ها از میان رفته است تاکنون می نگریم که چه مایه فجور و پستی وحیوانیگری در میان جوامع اسلامی رسوخ داده اند.» (حواشی تاریخ اسلام در ایران صفحه ۴۷۳)

باید توجه داشت که تاریخ این اظهار نظر بعد از صدور اعلامیه جهانی حقوق بشر است و بخوبی نشان داده می شود که مفسرین اسلامی از اینکه بهر علتی روابط غیر انسانی معامله با اهل ذمه محفوظ نمانده است، سخت متاسف میباشند.

۳ - شکنجه

ماده ۵
احدی را نمی توان تحت شکنجه یا مجازات یا رفتاری قرار داد که ظالمانه و یا بر خلاف انسانیت و شئون بشری یا موهن باشد .

---

[۷]- سیستم گشتاپو – ح-ک

در این ماده از اعلامیه، شکنجه کاملا تفسیر و معنا گردیده و تنها شمول بر شکنجه های جسمانی ندارد بلکه شکسته شدن احساسات و شئون انسانی نیز نوعی شکنجه شناخته شده است. صحبت زیاد در باره شکنجه های روحی واحساسی وحضور آن در فلسفه اسلامی چندان مفید نیست. زیرا ملاحظه روابط بین اصول اسلامی و شکنجه های جسمانی (فیزیکی) کلی است که شکنجه های روحی را نیز شامل می گردد و بقول معروف چونکه صد آید نود هم آمده است.

معهذا برای آنکه بر میدان سخن گره ای تابیده نشود، چند نمونه از شکنجه های روحی که موازین اسلامی را برقرار ساخته است در اینجا می آوریم و سنگینی بحث را متوجه شکنجه های جسمانی در اسلام می نماییم.

۱- آنچه در باب رفتار با بیگانگان زیر پرچم اسلام (اهل ذمه) در فصل قبل عرض شد، نوع کامل شکنجه های روحی و برخلاف شئونات بشری است که دیدیم فقه اسلامی بموجب آیه قرآن آنرا تکلیف مسلمانان دانشته است وبحثی هم نمی تواند باشد که آن رفتار با اقلیت های مذهبی نوعی از شکنجه است که برای انسان های واقعی به مراتب دردناک تر از شکنجه های جسمانی است.

۲- فرو کردن زنان در چادر واجبار آنان در انتخاب لباس وپوششی که خلاف تمایلات آنان است نوع روشن شکنجه روحی است که می بینیم اسلام برابر آیه ۵۹ سوره ۳۳ و آیات ۳۱ و ۳۲ سوره ۲۴ آنرا به زنان تحمیل کرده است. [۸]

۳- ازدواج اسلامی (تعدد زوج) نوعی شکنجه روحی است که مرد با گرفتن ۳ زن عقدی و بینهایت صیغه به زن اول خود تحمیل می کند.

درست است که اسلام شرط انتخاب زن دوم به بعد را رعایت عدالت بین زنان دانسته است ولی رعایت عدالت را اسلام در مسایل مادی توصیف نموده و مانند لباس ومسکن و امثالهم ونیز همخوابگی، ولی اینها هیچیک نمی تواند ازدواج های مکرر شوهر را که چون سوهان روح زن اول را می ساید و می آزارد جبران کند. البته اگر زن، زنی با احساس و با شعور باشد. عاطفه و مهر بسیار حساس است نمیتوان با مسائل مادی از شکستگی آن جلوگیری کرد. انتخاب زن دوم، به معنای شکستن پایه های عدالت در امر زناشویی است مگر آنکه فرض ازدواج مقصود های دیگری باشد.

اینکه اسلام شرط توازن البسه و غذا و مسکن را بین زنان، جواز ازدواج متعدد مرد دانسته است چیز مهمی نیست، معلوم است که به دو حیوان که در یک طویله بسته شده اند نمی توان به موازنه آب و خوراک نداد تا چه رسد به انسان ها. این یک قاعده طبیعی بین زنان، نه عدالت خوانده می شود نه شرط کارسازی تلقی می گردد. آنکه می بینیم هرگز هم در جوامع اسلامی رعایت نشده و همواره بین زنان متعددی که در زوجیت یکنفر هستند نقار و دشمنی های بسیار خطرناکی وجود دارد.

همچنانکه بین زنان محمد بوده و همچنانکه شخص محمد از فشار این دو دستگیها فریاد ها داشت و کارش به طلاق و طلاق کشی رسید.

نکته اینجاست که اسلام برای عاطفه ووجدان بشری اهمیت چندانی قایل نشده است و اگر سایه این حقیقت تلخ در آیات قرآنی دیده میشود عین واقع آن در سنت محمد بسیار نمایان است. نمونه آنرا در همین رساله خواهید یافت.

---

[۸]- ای پیامبر به زنان و دخترانت و به زنان مؤمنان بگو پوششهای خود را بر خود فروتر گیرند این برای آنکه شناخته شوند و مورد آزار قرار نگیرند [به احتیاط] نزدیکتر است و خدا آمرزنده مهربان است (۵۹)

شکنجه فیزیکی (جسمانی)

قبل از ورود به بحث، اشاره به یک نکته ضروری است و آن این است که از مهمترین منابع حقوق اسلامی، قرآن و سنت است، یعنی مسلمانان باید گفته های قرآن و کردار وگفتار رسول خدا محمد را سرمشق خود قرار دهند و به غیر از آنها هیچ دستوری که با سنت قرآن برابر نباشد تبعیت ننمایند، اینها که گفته شد می توان به عبارت دیگری چنین گفت:

در اسلام دو قانون ثابت ولایتغیر وجود دارد یکی قرآن یعنی آنچه که در قرآن مقررشده است ودیگری قانون محمد، یعنی چیز هایی که محمد گفته ویا کرده است که دومی را سنت می گویند، وشیعه اثنی عشری که اکثر ایرانیان هستند، این سنت را محصور به محمد نمی کنند و به ۱۱ امام مرحوم تسری می دهند.. این دو قانون در عین اینکه در پاره ای از موارد با یک دیگر متضاد اند با تعارضات داخلی هم روبرو هستند.

بهر حال، بیش از این ایستادن روی مسئله سنت لازم نیست زیرا هیچ مسلمانی نیست که نداند رعایت سنت همان حکمی را دارد که قرآن دارد.

اکنون با توجه به آنچه عرض شد توضیح میدهیم که در اسلام حکمی نیست که افراد حق داشته باشند برای تحصیل مال ویا زن، افراد دیگر را شکنجه دهند. مثلا نمی توانند برای صاحب خانه شدن، مالک خانه را به زور شکنجه وادار به انتقال خانه اش ساخت ویا دختری را به ضرب شکنجه، به دست آورد.

ولی برای حاکم اسلامی شکنجه کردن به شرطی که برای کسب خبر و تحصیل اطلاعات ودرنهایت حفظ منافع حکومت اسلامی باشد جایز است [!!]

جواز این امر را سنت محمد رسول خدا صادر کرده است. و به اعتبار همین جواز، صد ها نوع شکنجه های فیزیکی و جسمانی از صدراسلام تا کنون از جمله در کشور خودمان از تجاوز اسلام تا آغاز مشروطیت برقرار بوده است که اشاره به انواع آنها موجب رنجوری خاطری خواننده است، خاصه که همگان می دانند.

اما ببینیم سنت رسول درتجویز شکنجه چیست؟

مواردی که حضرت محمد خود دستور شکنجه داده وحتا شکنجه در مقابل آن فرستاده خدا انجام گرفته است بسیار است که تاریخ اسلام وتواریخ دیگر از آنها بسیار با احترام و سربلندی یاد می کنند [!!] ذکر تمامی آنها مجال این رساله نیست، تنها به دو مورد اکتفا می شود؛ به ویژه آنکه، تعدد سنت شرط حجت آن نیست ویک مورد برای حجت بودن سنت کافی است.

مورد اول:

واقعه ای که بعنوان نمونه و سنت محمد می آوریم از جنگ خیبـر است که میدانید یکی از افتخارات اسلام خاصه شیعیان می باشد.

در سال هفتم هجری پیغمبر ویارانش به قصد فتح خیبر به آن سو اردو کشیدند. در این جنگ، وقایع بسیاری رخ داده که هریک بنوبه خود قابل استفاده است ولی بیان تمامی آنها به درد این رساله نمی خورد تنها قسمت کوچکی از آن باعتبار موضوع از تاریخ طبری گراور می شود (آورده شد)

((ابن اسحق گوید: کنانه بن ربیع بن ابی الحقیق را که گنج بنی نضیر پیش او بود را به نزد پیامبر آوردند ومحل گنج را از او پرسید وکنانه انکار کرد آنگاه یکی از یهودان را پیش پیامبر آوردند که گفت: امروز کنانه را دیدم که اطراف فلان خرابه می گشت.

پیغمبر به کنانه گفت: اگر گنج را پیش تو پیدا کردم ترا بکشم؟

کنانه گفت: آری

پیغمبر بگفت تا خرابه را بکندند و قسمتی از گنج را آنجا یافتند، پیغمبر از باقیمانده آن پرسید و کنانه از تسمیل آن دریغ کرد، و پیغمبر اورا به زبیر بن عوام سپرد و گفت: «عذابش کن تا آنچه را پیش اوست بگیری»

وزبیر چنان با مشت به سینه او کوفت که نزدیک بود جان بدهد. آنگاه پیغمبر اورا به محمد بن مسلمه داد که به انتقام برادر خود محمود بن مسلمه گردنش را بزند.))

تاریخ روضت الصفا در بیان وقایع سال هفتم می نویسد:

((حضرت مقدس نبوی، کنانه را تسلیم محمد بن مسلمه نمود بعوض برادر خویش اورا بقتل آورد. اما زنان سایر یهود، اموال ایشان را گرفت و از سر آنجماعت در گذشت و واقمشه و امتعه و دوآب و انعام لاکلام از خیبریان بدست اهل اسلام افتاد و صفیه زوجه کنانه در سهم «دحیه کلبی» افتاده بود. حضرت مقدس نبوی درعوض، چیزی معتمد به دحیه داد واورا گرفته آزاد کرد و عتـق صفیه را صداق او ساخته در حباله نکاح آورد. [9]

نقل است که صفیه پیش از فتح خیبر در خواب دید که ماه در کنار او افتاده صفیه این خواب را با شوهر خود کنانه در میان نهاد، کنانه گفت هوس آن داری که زن این ملک شوی که بساحت ما فرود آمده وطپانچه سخت بروی صفیه زد چنانچه حوالی چشم او کبود گشت و در شب زفاف هنوز اثر لطمه کنانه در روی صفیه موجود بود. حضرت از سبب آن پرسید، صفیه صورت واقعه را تقریر کرد.))

همان تاریخ در جای دیگر می نویسد:

((چون حضرت مقدس نبوی از خیبر مراجعت نمود، میل بجانب «وادی القری» کرده به منزل «صبا» رسید ودر آن موقع با صفیه زفاف فرموده از وی پرسید که چرا در منزل پیش نگذاشتی زفاف واقع شود، صفیه جواب داد که یهود نزدیک بودند ترسیدم که آسیبی بتو رسانند و این معنی ملایم طبع همایون حضرت آمده موجب زیادتی محبت او گشت)) («روضت الصفا صفحات ۴۱۹ – ۴۲۰- ۴۲۵) [10]

---

[9]- چون زن زیبایی بوده «دحیه» را گول زده و زن را از دست او میگیرد و پول و اموال شخص دیگری را به زن می دهد که اورا صاحب شود و همخواب او گردد... اینرا می گویند عدل اسلامی!! و برای موجه نشان دادن به توضیح داستان توجه کنید و به واژه «طپانچه» دقت کنید... ح-ک

- [10]خیبر نامی دشتی است در ۱۱۰ کیلومتری شمال مدینه (یثرب) در عربستان سعودی. در سال ۵۶۷ مسیحی خیبر برای بار نخست از سوی شخصی بنام الحریث بن جباله که خودرا پادشاه مسیحیان عرب می دانست تصاحب و تخلیه شد. بعد ها که خیبر آزاد شد یهودی ها به آنجا برگشتند. در زمان اسلام خیبر محل زندگی یهودیان بود که محمد در سال ۶۲۹ مسیحی به آنجا حمله کرد و گوییا در بسیار سنگینی داشته است که باز شدن آنرا به علی نسبت می دهند. ح-ک

مورد دوم:

در جنگ بدر محمد بنا به پیشنهاد «حباب منذر» موافقت کرد که چاه های آب نزدیک بدر را خراب کنند تا دشمن دسترسسی به آب نداشته باشد، حضرت ویاران بسر چاه رفتند، دو غلام یافتند که مشغول آب کشیدن بودند به نام خای «اسلم، غلام نبی الحجاج» و «عریض، غلام ابویسار» حضرت آنان را به اسارت گرفتند و پیغمبر دستور داد آن دورا بزنند تا بگویند از کجا می آیند و قریشیان چند کس هستند. آن دو کس، همه اطلاعات را دادند. ابن اسحق می گوید: خدا بارانی فرستاد که قریش از رفتن باز ماندند ولی پیغمبر براه ادامه داد تا بسر بزرگترین چاه بدر رسیدند گویند حباب بن منذر گفت در جنگ یا رای است یا خدعه پیغمبر گفت، رای است و جنگ و خدعه. پس چاه های دیگر را بغِیر از چاهی که بر سر آن بودند کور کردند.

او دو سنت ارائه شده از سوی محمد، یافت ها و دستور العمل های زیر بدست می آید:

۱- حاکم اسلامی می تواند برای تحصیل اطلاعات وکسب خبر چنانچه آن اطلاعات مفید به حال اسلام و رفع غایله باشد به شکنجه متوسل شود و همانطور که پیغمبر برای اطلاع از مخفیگاه مخالفین ویابرای آگاهی از محل گنج راه کتک وعذاب مطلع را انتخاب کرده است همان سنت به حاکم اسلامی اجازه می دهد که برای اقرار گرفتن از متهمین به انواع شکنجه هایی که مساعد و مناسب برای رسیدن به مقصود می داند دست بزند. [۱۱]

اشتباه نشود، نمی گوییم که شکنجه کردن متهمین و مطلعین از طرف حکومت های اسلامی، نوعی تکلیف و الزام است، اما از آنجا که مسلمانان مدعی هستند که سنت رسول خدا راهنما و بهترین طریق برای رسیدن به هدف های اسلامی است لذا راه شکنجه را که آن حضرت برای دستیابی به اطلاعات انتخاب کرده است، آنان نیز انتخاب میکنند. به عبارت دیگر نمی توان گفت اگر رسول برای گرفتن اقرار به شکنجه دست زده است، ادامه همان راه برای مسئولین حکومت های اسلامی وحکام آن ممنوع است. زیرا، رعایت سنت رسول، در هیچ امری بجز ازدواج برای امت مسلمان محدود نشده است. (توضیح اینکه – محمد ۹ زن عقدی و تعدادی صیغه داشته است، سنت محمد در بیش از ۴ زن عقدی نمی تواند نسبت به مسلمانان جاری باشد زیرا منع قرآنی دارد)

۲- سنت محمد نشان می دهد که اسلام اجازه داده است کسی که مرتکب قتل نشده واز طایفه ای است که فردی از آن طایفه مرتکب قتل شده است، به انتقام خون مقتول کشته شود و این انتقام بدست ورثه مقتول انجام گیرد. همچنانکه حضرت کنانه را که هرگز مرتکب قتل نشده بود به دست «زید بن عوام» دادند که به انتقام خون برادرش که به دست یکی از طایفه کنانه کشته شده بود و از قاتل او هم خبری نبود است کشته شود. !!

گنه کرد در بلخ آهنگری به شوشتر زدند گردن مسگری

۳- سنت حضرت نشان می دهد که میشود مخالف را اول شکنجه کرد و سپس به عذر اینکه در دسته ای از مخالفین اسلامی شرکت داشته که افراد آن دسته، بعضی از مسمانان را کشته اند، شخص شکنجه شده را کشت که باعث ارعاب مخالفین گردد.

[۱۱]- که جمهوری اسلامی با وجود ادعای مکرر به رعایت «حقوق بشر» اینکار را مرتبا تکرار میکند. ح-ک

دقیقا همین روشی که رژیم اسلامی غاصب در ایران عمل میکند. یعنی ابتدا، افراد را شکنجه می دهد و اطلاعات لازم را می گیرد و سپس می کشد. اینکه چرا پس از شکنجه دادن، افراد را می کشد علاوه بر تبعیت از سنت، فلسفه ای دارد که بر دو پایه روانی و حکمی گذاشته شده است.

۴- برداشت و معنای دیگری که متوجه سنت حضرت است از نظر حقوقی بسیار قابل توجه است، این است که می شود شرط کرد که در صورت کشف دروغ، دروغگو را کشت. همچنان که حضرت با کنانه چنین شرطی کرد.

البته در این برداشت از سنت، مسئله جان آدمی مطرح نیست زیرا، کنانه کشتنی بوده است بلکه مسئله متوجه شرک وآثار آن است.

۵- سنت نشان می دهد که می شود اموال مخالفین را گرفت و به آنها اجازه داد جانشان را برداشته و فرار کنند. چنانکه محمد با زنان و برخی از مردان طایفه بنی نضیر کرد.

حاشیه: عمل رژیم اسلامی ملایان در ایران، در غارت اموال ایرانیان بنام مصادره و عدم ممانعت از فرار مخالفین از کشور، کاملا منطبق با سنت است. حتا مخالفینی را که رژیم بدون مصادره اموال، مانع خروجشان از کشور نمی شود، الهام یافته از سنت است.

در اینجا لازم است تفاوتی که بین غارت های اسلامی عصر محمد با غارت های اسلامی رژیم غاصب ایران وجود دارد به ملاحظه آوریم.

در غارت های اسلامی زمان حضرت، بجز یک مورد که حضرت ملک غیر منقولی (قریه فدک) را مشمول غارت اسلامی دانستند وآنرا سهم مبارکشان دانستند، سایر غارت های اسلامی تنها متوجه انسان و مال منقول بوده است و کمتر دیده شده که خانه و ملک غیرمنقول نیز مشمول غارت اسلامی شود، ولی در رژیم اسلامی دامنه غارت بر کلیه اموال منقول و غیر منقول شخص و زن وفرزندان او نیز کشیده می شود چنانکه میتوان با این دوبیت شعر قضیه را روشن تر گفت:

عادت آن بود که چون مملکتی گردد فتح — مال غارت شود و خانه بماند برجا

واندرین فتح ز اقـبال سگ عالمگیــر — مال با خانه و خانه نشین شد یغما

پایان حاشیه.

۶- آخرین برداشت از سنت، درس اخلاق است و آن اینکه انسان می تواند به درجه ای از انسانیت و کمال برسد که مردی را ابتدا شکنجه و سپس فرمان کشتن اورا بدهد و زن مقتول را که در اسارت یکی از لشگریان بوده بخرد و همان شب جنایت به خواهد همخوابه او بشودکه با حیله آن زن کار همخوابگی در فردا شب انجام می گیرد.

آیا می توان گفت آن زن با میل ورغبت به این همخوابگی دست داده است؟ آیا در هیچ طایفه ای هرچند پست، چنین زنی میتوان یافت که همخوابه امر قتل شوهرش شود وآنهم بفاصله ۲۴ ساعت؟؟ الا در اعراب آن زمان که ذره ای وجدان و عطوفت و احساس آدم بودن نداشته اند. !!

شاید بتوان گفت آن زن، بی کس، بادیه نشین، یهودی و ترسو بوده است که به این همخوابگی تن داده است ولی آیا در فرهنگ لغات برای عمل حضرت محمد رسول اکرم (ص) واژه ای می توان یافت که متناسب باشد؟؟ [!]

اساسا اسلام برای ناموس افراد بشر احترام مشروط قایل است و شرطش این است که ناموس متعلق به مسلمان مومن باشد.

آنجا که بحکم اسلام زن غیر مسلمان بمجرد آنکه به اسارت امت مسلمان در می آید، از نظر اسلام زنی بی شوهر شناخته می شود و میتواند مورد استفاده ونزدیکی مرد مسلمان قرار گیرد خود دلیل این است که ناموس از نظر اسلام در رابطه با اعتقاد دینی است نه حرمت بشریت و علقه زوجیت ویا ذات ناموس. [۱۲]

آنجا که ما در نوشته ها مراجع تقلید را بی ناموس خطاب می کنیم مقصود این نیست که آنان زنان خود را مورد داد و ستد قرار می دهند، نیت این است که آنان پاسداران فلسفه ای میباشندکه برای ناموس بشر احترامی قایل نیست.

سوء تفاهم ممنوع

اکنون که شمول سنت حضرت براعمال مسلمین خاصه حاکم اسلامی عرض شد، اجازه فرمایید در باره سوء تفاهمی که ممکن است برای برخی پیش آید کمی توضیح داده شود.

نباید سوء تفاهم گردد و گفته شود که، حضرت با یهودیان چنان کرد و رژیم غاصب خمینی با مسلمانان چنین می کند و بین آنان قایل به تفکیک شد. زیرا، این قیاس اگر ظاهرش درست باشد باطنش نادرست است.دلیلش این است:

مسئله مورد بحث، دارای دو جهت است؛ یکی شکنجه و دیگری کشتن.

درمورد شکنجه باید گفت، در سنت ارائه شده، رابطه شکنجه، مستقیما متوجه کسب اطلاع است؛ یعنی بمناسبت دریافت اطلاعات و اخبار پنهان، دستور شکنجه داده شده و شکنجه بکار رفته است نه به اعتبار اینکه کنانه یهودی بوده است ویا در جنگ خیبر شرکت داشته است، زیرا میدانیم که حکم اسلام در مورد کفار، شکنجه دادن نیست بلکه کشتن است. بنابراین ادعای اینکه حضرت از آنجهت کنانه را شکنجه نمود که یهودی بود درست نیست کما اینکه بسیاری دیگر از یهودیان در همان جنگ خیبر شرکت داشتند شکنجه نشدند همچنانکه اگر کنانه اسرار و اطلاعاتی را در اختیار نداشت ویا آن دو غلام از محل تمرکز قوای قریش آگاهی نداشتند شکنجه نمی شدند.

اما، مسئله کشتن افراد توسط رژیم اسلامی غاصب، درست است افرادی را که رژیم اسلامی خونخوار می کشد وغالبا هم بعد از شکنجه می کشد مسلمان هستند وظاهر چنین است که مسلمان نباید مسلمان را بکشد ولی این افراد در عین آنکه مسلمان هستند از نظر فقه اسلامی یعنی قانون جزای اسلامی مفسد شناخته می شوند. یعنی درست همین اصطلاحی که ملا ها میآورند وبا نسبت دادن آن به ایرانیان آنها را می کشند و ما ایرانیان معنای آنرا نمی دانیم فقط آثار آنرا که کشتن است می بینیم و چون اسلام مغزی برای ما باقی نگذاشته تا کمی متفکر باشیم مانند گوسفندی که نمی داند حکم شرعی است که سر اورا ببرند، ما هم در کی نمی کنیم که این کشتار ها به استناد فقه اسلامی ونتیجه حاکمیت قهری اسلام در ایران است. [۱۳]

---

[۱۲]- چون زن تصاحبی در حین جنگ است مسئله نگاهداشتن عده و حرمت همه آنچه در قرآن آمده منسوخ و نابود می شود. چرا که یک «زن» (هوس سکس) است و می تواند بدون رحم و شفقت تصاحب شود. ح-ک

[۱۳]- در همین رابطه ملایان معتقدند کسی بنام «زندانی سیاسی» در کشور ندارند. زیرا همه پرونده ها غالبا بر مبنای «مفسد فی الارض» طبقه بندی شده اند. ح-ک

مفسد در محضر فقه اسلامی کسی است که در عین مسلمانی و بدون روی گرداندن از اسلام احکام دینی را اجرا ننماید و یا دستورات حاکم اسلامی را نادیده بگیرد ویا در مقابل آنها مقاومت کند. چنین کسانی اگر قبل از مواقعی که در فقه اسلامی مقرر است توبه نکنند، جزایشان کشتن است.

برای آنکه سوء تفاهمی در این بیان ایجاد نشود کپی این قسمت را عینا از باب حقوق مدنی وجزایی اسلام در اینجا می آورم تا با دقت بیشتری بنظر خوانندگان برسد:

((حقوق جزایی و مدنی اسلامی ---------------------------- ۱۸۳

درمحضر فقه، عاصی ونافرمان («باغی» یا «مفسد») کسی است که بدون روی برگرداندن از اسلام احکام شریعت را اجرا نکند، مثلا از پرداخت مالیات و خراج امتناع ورزد ویا از خط فرمان خلیفه برحق یا امیر محلی سرپیچی نماید. چنین کسان اگر به موقع توبه نکنند مستحق سیاست اعدامند و اموالشان مصادره می شود، به عبارت دیگر همان مجازات مرتدان در حق ایشان مجری میگردد، معهذا تدفین آنان مطابق رسوم مسلمانان به عمل می آید وحال آنکه مرتدِین از این حق محروم هستند. ضمنا باید گفته شودکه ابو حنیفه معتقد بوده که عاصیان (یا «باغیان») علیه قدرت خلیفه را می توان مرتد از اسلام شمرد و از حق تدفین مطابق مراسم مسلمانان محرومشان کرد.**))**

اگر به این حکم کیفری اسلامی کمی دقیقتر شویم، دامنه وسیع و شمول بی حد آن نمی تواند مارا به لرزه نیاندازد. حتا به جرات می توان گفت، شما خواننده گرامی اگر وجدان اسلامی داشته باشید نمی توانید تردید نمایید که شرعا کشتنی هستي، زیرا همه تکالیف شرعی را اجرا نمی نمایید و در مقابل رژیم خونخوار اسلامی غاصب مطیع محض هم نمی باشید و آنطور که تربیت و منش ایرانی شماست با این قوم اشغالگر وطن و رژیم غاصب رژیم قانونی کشور دارید مبارزه می کنید.

مستند فقه اسلامی در پیاده ساختن اصل بالا آیات ۳۷ و ۳۸ سوره مایده و آیه ۶۳ نســاء است.

آیات سوره مائده می گویند:

«کیفر آنانکه به حرب خدا و رسول او برخیزند و کسانی که در زمین به فساد بشتابند آن است که کشته شوند یا آنها را به دار بیاویزند دست و پاهای ایشان برخلاف یکدیگر قطع شود یا آنکه محاربان از آن زمین نفی و تبعید شوند. این کیفر برای آنان در این جهان رسوایی است و در آخرت عذابی عظیم ویژه آنهاست مگر آنکه پیش از قدرت یافتن شما برآنان توبه کرده باشند که در اینصورت خداوند آمرزنده و مهربان است. » (ترجمه از صفحه ۶۲۵ احکام قرآن)

بنابراین کشتار رژیم اسلامی از ایرانیان، از باب کافر بودن آنان نیست (گرچه در قسمت های بعدی ملاحظه خواهید فرمود فقهای اسلامی نظر داده اند که مخالف با قوانین اسلامی، مسلمان را به مرتد تبدیل می کند) بلکه از باب مخالفت با حاکم اسلامی است.

خوانندگان، توجه بفرمایند، ایرانیانی که به اعتبار حاکمیت شورشیان مذهبی ایران را ترک کرده ونام آواره بخودشان گذاشته اند، در حقیقت تبعیدی های رژیم اسلامی هستند.

برای رژیم اسلامی مقدور نبوده است که تمامی آنان را بکشد خاصه که حکم قرآنی اجازه تبعید کردن را نیز به آنها داده است.

برخی از این تبعیدی ها چه بدبختند که در عین تحمل این مجازات اسلامی درک نمی کنند وچنان مغزشان شستشو شده که نمی فهمند، سختی آوارگی، مجازاتی است که اسلام برای میهن پرستان وترقیخواهان تعیین کرده که بدست این بی ناموسان بی وطن و مسلمانان خونخوار حاکم اجرا می شود.

بدبختی چنان بر افکار آنان غلبه کرده که اساسا این گونه اعمال را اسلامی نمی دانند. تعصب آنقدر آنها را کور ساخته که اینهمه آیات و سنت ها که فرمان قاطع کشتار و خونریزی وتجاوز هاست را نمی بینند.

اسلام وجنایات تاریخی

آقایان و خانم ها، اجازه فرمایید نکته دقیقی که کمتر بدان توجه شده است بعرض رسانیده شود.

ازهنگامیکه دین اسلام بر ملت ایران تحمیل شد و دین رسمی ایرانیان گردید تا قبل از انقلاب مشروطیت، هرجنایت وآدم کشی که به امر پادشاهان [اسلام پناه] ایران انجام شده باعتبار همین آیات ۳۷، ۳۸ سوره مایده و آیه ۶۲ سوره نسا بوده است. پادشاهانی که خود را خلیفه اسلامی میدانستند بحکم آیات مزبور ونیز فقه اسلامی بچنان خشونت ها که تاریخ از آنها یاد کرده است دست زده اند.

آقا محمد خان قاجار که تاریخ از خشونت های او داستانها دارد، یک مسلمان واقعی و متعصب بود، سایر پادشاهان اسلام زده نیز غیر او نبودند.

در جامعه آنروز ایران، تنها یک قانون وجود داشت که تکلیف مخالفین حکومت را تعیین میکرد، آنهم قانون محاربه اسلام بود و صاحب سلطنت نیز به حکم آیه ۳ سوره نساء اولا المری بوده است که باید از او اطاعت شود.

بنابراین به استناد کدام قانون میتوانست عمل آن پادشاهان را محکوم کرد در حالیکه قانون مورد احترام مسلمانان ایران همان بوده است که شاهان و حکام محلی اجرا می کردند. [!!]

مورخین امروزی عمل آغا محمد خان را در ساختن برجی از سرهای بریده انتقاد میکنند ولی همان مورخین را جرآت آن نیست که بگویند حضرت محمد هم یکجا سر ۷۰۰ نفر زن و مرد اسیر را قطع کرده واین سنت همان است که بشکلی دیگر مورد عمل آغا محمد خان قاجار قرارگرفته است تنها بایک فرق و آن اینکه آغا محمد خان از کله ها مناره ساخت و حضرت محمد فاقد هنر معماری بود و همه آن کله هاراریخت و رفت. [!]

غالب پادشاهان ایران اگر دستور کشتن فردی را میدادند آنها خود را صاحب فتوا میدانستند و اگر چنین مقامی را برای خود نمی دانستند تا فتوای قتل کسی را از مجتهدی نمی گرفتند به کشتن کسی کمتر دستور میدادند.

نمونه ای بیاوریم و برویم:

در تاریخ سلاجقه کرمان صفحه ۳۴ آمده است؛

«ملک محمد بغایت خونریز بود و گویند که روزی که کسی نکشتی به شکار شدی و گور و آهو زدی. زاهد عمانی، ملک را تعظیم بسیار می کرد، و او وقت، وقت، به شهر گواشیر شدی و به سرای ملک تردد کردی. گفت که یک روز با ملک در سرای او می گشتم به موضعی رسیدیم که حد یک خروار کاغذ همه رقعه برهم ریخته بود، پرسیدم که این کاغذ ها چیست؟ ملک گفت فتوای ائمه شرع، هرگز هیچکس را نکشتم الا که ائمه فتوی دادند که او کشتنی است. و شیخ برهان الدین قدس سره ملک محمد را از پادشاهان عادل دانستی [!]»

اگر هیچ یک از تاریخ نویسان به این حقیقت اشاره ای نکرده اند که «خشونت های پادشاهن ایران بخشی از اجرای مقررات اسلام بوده است!» علت همان شستشوی مغزی آنان از سوی اسلام بوده که نمی توانستند ویا جرات نمی کرده اند که پس از شرح وقایع اضافه کنند. «اعمال برخی از آن پادشاهان اگرچه زشت بوده ولی اسلامی بوده و کاری خلاف اسلام انجام نگرفته است».

بهر تقدیر – برگردیم به موضوع اصلی.

ممکن است درقرآن آیات نیم بندی دیده شود که شکنجه را منع کرده باشد ولی باید دانست که اولا همانطور که عرض شد این منع، در رابطه با افراد ودرجهت حفظ منافع خصوصی است نه در راه پیشرفت اسلام و تسری دادن آن به اعمال حکام اسلامی که خودرا جانشین رسول می دانند درست نیست.

ثانیا؛ اگر شکنجه دادن را محمد در جهت پیشبرد مقاصد اسلامی مجاز نمیدانست، به آن دست نمی زد و چنین سنتی را از خود باقی نمی گذارد.

۴- توقیف وخود سری

ماده ۹

احدی نمی تواند خود سرانه توقیف، حبس یا تبعید بشود .

یکی از مسائلی که کمتر مورد تدقیق قرار گرفته است مسئله خودسری و یابعبارت عرفی، حاکمیت «هرکه، هرکه» بودن در اسلام است. این مسئله بسیار مهم و قابل توجه است که البته نمی توان در این مختصر آنرا گنجانید ولی اشارات کوچکی از آن میاوریم تا اگر توفیقی بود، در نوشته های آتی دقیقا شکافته شود.

دربسیاری ازآیات قرآنی، افراد و گروه ها مستقیما خطاب قرار گرفته اند و ماموریت اجرای احکام اسلامی به آنان واگذار شده است.

عبارات «یا ایهاالناس»، «یا بنی آدم» که در قرآن بسیار است خطاب هایی است که عموم افراد بشر را مخاطب ساخته است همچنانکه در برخی از آیات گروه های تشکیلاتی مخاطب قرار گرفته اند مانند «قوم بنی اسراییل»

همچنین آیات متعددی در قران وجود دارد که با عبارت: «یا ایهالذین آمنو» «اقتلو» و امثال آنها که افراد یک دسته معینی را شامل می شود شروع می گردیده، یعنی کسانی که به اسلام ایمان آورده اند طرف و مخاطب آیه قرار گرفته و ماموریت اجرای احکام وآیات قرآن به آنها داده شده است. [۱۴]

این آیات، بسیار است، از جمله میتوان به آیات ۲۱ سوره نور، [۱۵] **؛ ۱۹۱ سوره بقره، ۳۵ سوره محمد، ۲۹ سوره توبه استناد کرد. تصور می کنم یکی دوتا از این آیات را مطرح کنم برای نتیجه گیری واثبات مسئله کافی باشد.**

---

[۱۴]- و این خود نمادی مستند است بر «الهی» نـبودن آیه های قرآن و نشان می دهد محمد با مردم حرف می زده است. اگر «الله» می توانست خطاب مسقیم به مردم وگروه هارا داشته باشد چه نیازی به واسطه ودلالی مثل محمد بوده است. ح-ک

[۱۵]- ای کسانی که ایمان آورده‌اید پای از پی گامهای شیطان منهید و هر کس پای بر جای گامهای شیطان نهد [بداند که] او به زشتکاری و ناپسند وامی‌دارد و اگر فضل خدا و رحمتش بر شما نبود هرگز هیچ کس از شما پاك نمی‌شد ولی [این] خداست که هر کس را بخواهد پاك می‌گرداند و خدا[ست که] شنوای داناست (۲۱)

۱- آیه ۱۲۳ سوره نور؛ میگوید: «ای مومنان بکشید کافران را...» در این آیه چنانکه ملاحظه می فرمایید دستور کشتار کافران مستقیما به مومنان داده شده ودرحقیقت جمهور مسلمانان مامور اجرای این حکم گردیده اند.

در کنار چنین آیاتی که قرآن ماموریت اجرای احکام خشن را مستقیما به مسلمانان داده است، با آیات دیگری نیز احکام عبادی واخلاقی را به مردم ابلاغ کرده وآنها را موظف به اجرای آنها نموده است.

بنابراین یک فرد مسلمان، همانطور که خودراموظف به اجرای احکام عبادی می داند، خود را مکلف به اجرای احکام خشن اسلامی نیز میداند، ووقتی که فرمانی (آیه ای) در دست دارد، که به او امر شده باکفار چنین و چنان بکند، معلوم است که این قانون، خودسری تام و تمام در جامعه بپا می سازد و هرکس خوش را مومن ومجری حکم می شناسد و چه بسا کسانی که اساسا مسلمان نباشند وحد شرعی برآنها واجب باشد ولی خودرا مجری حکم وآیات بدانند.

چنانکه بعداز استقرار رژیم اسلامی غاصب، دیدیم که صدها دسته و فرد مجری احکام اسلامی شدند و گرفتند و بستند و غارت کردند. تمامی آن خود سری ها که اکنون نیز تا حدودی هست، همه و همه اسلامی بوده و هست.

۲- آیه ۱۷۳ سوره بقره مستقیما ورثه مقتولین را مخاطب ساخته و انتقام وقصاص را وظیفه و تکلیف آنان دانسته است.

از همین روزست که در فقه اسلامی (باب قصاص) مقرر شده است که قصاص خون، توسط ورثه مقتول گرفته می شود و ورثه مقتول است که حد قتل را نسبت به قاتل اجرامینماید.

این زشتی همان است که سبب گردید قرنها در ایران و بین طوایف، اقوام و خانواده ها کشتار و جنگ، براساس انتقام حکمفرما باشد.

این قانون همان است که در قانون جزای اسلامی که رژیم خونخوار حاکم، به تصویب رسانیده عینا منتقل شده و مدتها مورد بحث و استهزاء روزنامه هایی بود که مدافع اسلام نیز می باشند.

آنها در یک شماره، عکس یک عرب گردن کلفت را میاندازند و مبارزه برای نجات وطن را با نام آن جلاد آغاز می کنند و در شماره دیگر، قانون قصاص رژیم اسلامی را که عینا مقتبس از فقه اسلامی و قرآن است مسخره می کنند.

همین نادانان، چندی قبل جعل فتوا کردند که خمینی مسلمان نیست، فرصت نشد که به این شیادان گفته شود، فرض آنکه خودتان را بفریبید که خمینی مسلمان نیست، آیا می توانید بگویید قرآن وسنت هم شناسنامه مسلمانی نیست؟

این خمینی، سگ عالمگیر، چه کرده است جز اجرای قوانین اسلامی، ای تحت الحمایگان فکری عربها و عملجات بیگانگان؟؟ (پایان دو نمونه)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّبِعُوا خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ وَمَن يَتَّبِعْ خُطُوَاتِ الشَّيْطَانِ فَإِنَّهُ يَأْمُرُ بِالْفَحْشَاء وَالْمُنكَرِ وَلَوْلَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكُمْ وَرَحْمَتُهُ مَا زَكَا مِنكُم مِّنْ أَحَدٍ أَبَدًا وَلَكِنَّ اللَّهَ يُزَكِّي مَن يَشَاءُ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۲۱)

اگر به قوانین مترقی از جمله قانون اساسی مشروطیت ایران نگاه کنید، ملاحظه میفرمایید که، استفاده از حقوق مردم ویا اختیارات دولت ویا اجرای احکام قانونی، مشروط به حکم وترتیبی شده که قانون معین و درآن قانون است که مامورین دولتی واشخاص معینی ماموریت اجرای قوانین را پیدا می کنند وبکلی این اختیارات از حقوق مردم خارج گردیده است و این درست همان چیزی است که ماه ۵ اعلامیه جهانی حقوق بشر خواستار آن است.

برای نمونه- اصل نهم متمم قانون اساسی را ملاحظه کنیدکه می گوید:

«افراد مردم از حیث جان و مال و مسکن و شرف محفوظ ومصون از هرنوع تعرض هستند و معترض احدی نمی شود شد مگر بحکم وترتیبی که قوانین مملکت معین می نماید»

در این ماده به روشنی دیده می شود که افراد از خودسری منع گردیده اند و ایجاد هرگونه تضییقاتی نسبت به حقوق افراد منوط به اجازه قانون ورعایت ترتیبات مقرر در قوانین کشور شده است، در حالیکه آیات مورد استناد جنبه آمریت دارد و صریحا ایجاد تکلیف خود سری، وخود مختاری، برای افراد می نماید.

خوب، درجامعه اسلامی که افرادش از جانب قرآن ماموریت خشن ترین اعمال یعنی کشتار را عهده دار می شوند، چگونه می توان گفت که اسلام حق توقیف و حبس را به عمال خود نداده است، درحالیکه میدانیم توقیف و حبس مقدمه ای است برای کشتن افراد، ووقتی کسی صلاحیت کل را داشت برانجام فروعات آن نیز صالح است.

چندی قبل در جراید، از یکی از آقایان وکلای دادگستری نامه ای دیده شد مبنی بر اینکه درابتدای شورش ملاها، افراد شورشی دفتر وکالت و خانه اورا تبدیل به زندان ساخته و افرادی را در آنجا زندانی نموده اند.

این خودسری و تمامی خودسری های مشابهی که از ابتدای حاکمیت شورشیان در ایران انجام گرفته، همه و همه اسلامی بوده است و به اعتبار همین آیات روی داده است.

متاسفانه این وکیل وامثال ایشان نسبت به چنین مسایلی حساس، بیک اشاره آنهم بقدری که سبب دلسوزی مردم شود می گذرند و به آگاه سازی مردم همت نمی کنند درحالیکه وظایف اینان که خود را حقوقدان می دانند و بالطبع باید شرایع، لمعه، فقه واصول را خوانده باشند تا به مرتبه حقوقدانی رسیده باشند بیشتر محسوس وتکالیف سنگین تری متوجه آنان است.

بهرتقدیر- با آنچه که از لحاظ خوانندگان گذشت جایی باقی نیست که بگوییم آیا اسلام با ماده ۵ اعلامیه جهانی حقوق بشر، همتراز است یا بکلی در دو جهت متضاد ومتخاصم قرار دارد که عموم خوانندگان خود، دانا و از دانایانند.

۵- عطف به ما سبق نشدن قانون

ماده ۱۱
۱- هر کس به بزه کاری متهم شده باشد بی گناه محسوب خواهد شد تا وقتی که در جریان یک دعوای عمومی که در آن کلیه تضمین های لازم برای دفاع از تامین شده باشد ، تقصیر او قانونا محرز گردد.
۲- هیچ کس برای انجام یا عدم انجام عملی که در موقع ارتکاب ، آن عمل به موجب حقوق ملی یا بین المللی جرم شناخته نمی شده است محکوم نخواهد شد . به همین طریق هیچ مجازاتی شدیدتر از آنچه که در موقع ارتکاب جرم بدان تعلق می گرفت درباره احدی اعمال نخواهد شد.

درحقوق اسلامی به هیچوجه عطف به ما سبق نشدن قوانین که در کلیه قوانین و حقوق کشور های جهان حتا نیمه متمدن وجود دارد دیده نمی شود.

برای روشن شدن موضوع، باید مسئله را در دو دوره مورد بررسی قرار داد. یکی در دوران حیات محمد ودیگر، پس از رحلت ایشان.

دردوران حیات ایشان، چون کلیه آیات قرآن وضع نگردیده بودند ونیز سنت پیغمبر سرانجام نیافته بود و هرروز به مناسبتی آیه جدیدی برآیات قبلی اضافه می شد؛ می توان گفت اساسا مسئله عطف به ماسبق شدن ویا نشدن قوانین چندان موضوعیت نداشته است وتصمیمات وآیات، نسبت به گذشته وآینده، یکنواخت شامل می شده است.

در این مورد، به جستجوی زیادی برای ارایه دلیل و نمونه نیازی نیست، آیات ۱۱ و ۱۶ سوره نور، به ضمیمه سنت محمد میتواند مستند قرار گیرد. و از آنجا که حضرت به اعتبار این آیات، ۴ نفر از کسانی را که قبل از وضع آیات مزبور به عایشه تهمت زنا داده بوند به مجازات شلاق محکوئم و اجرای حکم کردند، لذا تردید نیست که در آن دورن قوانین عطف به ما سبق می گردیده است.

در دوران پس از محمد، آیات قرآن کامل گردید و سنت نیز پایان یافت و در نتیجه زمان و ایام وضع قوانین اسلامی منقضی گشت و اگر خواسته باشیم مسئله عطف به ماسبق شدن ویا نشدن قوانین را در اسلام بررسی کنیم باید تحقیق را متوجه این دوران سازیم.

تحقیق در این مورد نشان می دهد که درحقوق اسلامی بابی بنام عطف به ماسبق شدن یا نشدن قوانین وجود ندارد.

شاید بتوان گفت، قوانین اسلامی عطف به ماسبق می شود ودلیل این امر را تداوم سنت رسول دانست که حد «قذف» را ایشان به گذشته عطف کردند (قذف، یعنی متهم ساختن زن و مرد عفیف به عمل زنا ویا لواط که مفتری نتواند ادعای خود را ثابت نماید) اما:

از نظر فلسفی میتوان گفت، عطف به ما سبق شدن ویا نشدن قوانین مسئله ای نیست که در اسلام قابل طرح باشد، زیرا:

اسلام تنها یک قانون دارد، آنهم قانون قرآن است، که لایتغیر و ابدی است. اسلام قایل به این امر نیست که جامعه مردم بتناسب نیازی که دارند وضع قانون نمایند. بدیهی است وقتی قانونی وضع نگردید، فرض عطف بما سبق شدن ویا نشدن قانون نیز منتفی است.

قوانین وقتی در جامعه وضع می شوند که جامعه احساس به نیاز به قانون نماید. در اینصورت، این مسئله پیش می آید که عدالت حکم میکند که از اجرای این قانون مصوبه به گذشته عطف نشود. چرا که، کسانی که از اجرای این قانون متضرر می شوند، اگر می دانستند که عمل آنان را قانون نمی پسندند مرتکب نمی شدند. اما در اسلام وضع جور دیگری است، اسلام معتقد است که تمامی موضوعاتی که بشر از بدو خلقت تا پایان حیاتش نیاز دارد بصورت آیات قرآنی و سنت وضع گردیده ودیگر نیازی به وضع قانون جدید نیست.

بنابراین، قانون حاکم تنها یک قانون است که بصورت آیات قرآنی وضع وبامتنی بنام سنت، ناظر بر اعمال مردم گردیده است و بدینطریق چون قانون ساخت مغز بشر در جوامع اسلامی موضوع پیدا نمی کند، بحث عطف به ما سبق شدن ویا نشدن قوانین اسلامی نیز موضوع پیدا نمی کند.

ازیک دیدگاه دیگر میتوان گفت؛ از آنجا که امکان عطف به ماسبق ساختن قوانین اسلامی فراهم نیست، قوانین اسلامی نمی توانند عطف به ماسبق بشوند.

زیرا، امروز اشخاصی را نمی توان یافت که قبل از وضع قوانین اسلامی یعنی ۱۴۰۰ سال قبل زنده باشند تا بگوییم قوانین اسلامی در باره آنان اجرا شدنی است یا خیر و چون اسلام قانون جدیدی نیز از

۱۴۰۰ سال قبل تا کنون وضع نکرده بنابراین بکل، مسئله عطف به ماسبق شدن ویا نشدن قوانین اسلامی بحث بیخودی است.

۶- آزادی ازدواج و تساوی حقوق

ماده۱۶

۱- هر زن و مرد بالغی حق دارند بدون هیچ محدودیت از نظر نژاد، ملیت، تابعیت یا مذهب با هم دیگر زناشویی و هنگام انحلال آن، زن و شوهر در کلیه امور مربوط به ازدواج دارای حقوق مساوی می باشند.
۲- ازدواج باید با رضایت کامل و آزادانه زن ومرد واقع شود.
۳- خانواده رکن طبیعی و اساسی اجتماع است و حق دارد از حمایت جامعه و دولت بهره مند شود.

اسلام ازدواج زن مسلمان را با غیر مسلمان مجاز نمیداند، و این حق را اگر حقوق بشر برای نسوان محترم شمرده، اسلام برآن خط بطلان کشیده است. (آیه ۲۲۱ سوره بقره) زن در نظام خانواده اسلامی دارای حقوق مساوی با مرد نیست. زن تنها استحقاق نفقه و مهریه دارد. یعنی مرد باید نان و آب و مسکن زن را تامین کند و حق هیچگونه دخالت ویا مشارکت درحقوق مالی مرد به زن داده نشده است، مگر پس از فوت مرد، که به نسبتی که شرع تعیین کرده ازدارایی مرد ارث می برد. واین در صورتی است که زن در نکاح دایم مرد باشد والا اگر صیغه باشد ارث نمی برد. [۱۶]

در ارث بردن زن عقدی نیز تبعیضی بزرگ دیده می شودوآن اینکه زن از عرصه ارث نمی برد و تنها از اعیان فرض^ بر است.

یعنی اگر مردی دارایی اش منحصر به چند قطعه زمین بود که در آن ایجاد بنا و غرس اشجار نشده باشد، زن دستش از ارث کوتاه وسهمش هیچ است.

موافقت زن در امر طلاق شرط نیست، مرد اسلامی همانطور که میتواند از حیوانی که سوار است، هروقت اراده کند پایین بیاید، میتواند زنش را طلاق دهد، تنها باید مخارج ایام «عده» (سه ماه و ده روز) زن را بدهد ورعایت طهر (پاک بودن زن را بنماید).

هیچ لزومی ندارد که زن و مرد در یک محضر طلاق حاضر شوند مرد می تواند زنش را طلاق دهد بدون آنکه زنش اطلاع داشته باشد و بعد از طلاق مطلع شود.

در یک جمله، زن در حقوق اسلامی حکم یک انار را دارد که تا وقتی برای مرد فایده دارد و مرد میل داشت آنرا برای نوشیدن آبش می فشارد و هروقت هم که خواست به آشغال میاندازد.

البته اسلام به زن هم حق طلاق داده ولی محدود ودر موارد شمارش شده:

---

[۱۶]- و با زنان مشرك ازدواج مكنيد تا ايمان بياورند قطعا كنيز با ايمان بهتر از زن مشرك است هر چند [زيبايى] او شما را به شگفت آورد و به مردان مشرك زن مدهيد تا ايمان بياورند قطعا برده با ايمان بهتر از مرد آزاد مشرك است هر چند شما را به شگفت آورد آنان [شما را] به سوى آتش فرا مى‌خوانند و خدا به فرمان خود [شما را] به سوى بهشت و آمرزش مى‌خواند و آيات خود را براى مردم روشن مى‌گرداند باشد كه متذكر شوند (۲۲۱) وَلاَ تَنكِحُواْ الْمُشْرِكَاتِ حَتَّى يُؤْمِنَّ وَلأَمَةٌ مُّؤْمِنَةٌ خَيْرٌ مِّن مُّشْرِكَةٍ وَلَوْ أَعْجَبَتْكُمْ وَلاَ تُنكِحُواْ الْمُشِرِكِينَ حَتَّى يُؤْمِنُواْ وَلَعَبْدٌ مُّؤْمِنٌ خَيْرٌ مِّن مُّشْرِكٍ وَلَوْ أَعْجَبَكُمْ أُوْلَئِكَ يَدْعُونَ إِلَى النَّارِ وَاللّهُ يَدْعُوَ إِلَى الْجَنَّةِ وَالْمَغْفِرَةِ بِإِذْنِهِ وَيُبَيِّنُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۲۲۱)

یکی اینکه هرگاه مرد غایب بشود، در این حالت، زن باید ۴ سال صبر کندو سپس دادگاه شرع را ملجا داد خواهی برای طلاق قرار بدهد.

حالا، این ۴ سال زن باید چه بکند و مخارج اورا که بدهد جوابش در خیلی چیز ها است ولی هرچه باشد علامت تساوی بین زن و مرد است که مرد هروقت اراده کرد میتواند زنش را طلاق بدهد وزن درحالیکه شوهرش ۴ سال سر به نیست شده و از او خبری ندارد و خرجش را نمی دهد باید صبر کند.

دوم- عدم رعایت وظایف زناشویی از طرف مردو همچنین عدم تادیه مخارج زنده ماندن زن است.

ظاهرا این دو مورد نوعی توجه به حقوق زن را می رساند ولی با توجه به شرایر وکیفیت اجرایی آنها بخوبی روشن می شود که چگونه زنان تا بخواهند به این حق برسند موهای سیاهشان مانند دندان هایشان سفید می شود.

اینکه می گویند، آنقدر طلاقش نمیدهم تا موهایش مانند دندان هایش سفید بشود، بعلت مشکلات اجرایی و شرایط سختی است که شرع برای اجرای طلاق از طرف زن قایل شده است.

من باب مثال، درمورد عدم پرداخت نفقه، زن نمی تواند نسبت به نفقه ایام گذشته تقاضای طلاق نماید، فقط می تواند نسبت به حال و آینده تقاضای نفقه نماید.

در این صورت، پس از طی مراحل رسیدگی وقطعی شدن حکم، اگر حکم، پرداخت نفقه درباره مرد اجرا شد و مرد مخارج ایامی که زن تقدیم شکایت کرد، را داد، حق طلاق زن منتفی می شود. اما اگر اجرای حکم پرداخت نفقه ممکن نشود ویا مرد چیزی نداشت که قابل توقیف باشد، زن می تواند عرضحال دیگری به خواسته طلاق بدهد و پس از طی مراحل رسیدگی اگر محکمه حکم به طلاق داد، زن می تواند با صدور و اجراییه مطلقه می شود. اگر بعد از آنهمه دوندگی زن، مرد گفت خرج زن را می دهم و داد، مسئله طلاق زن منتفی می شود.

در مورد عدم ایفای وظایف زناشویی از طرف مرد، که حق طلاق به زن داده شده قضیه بسیار فکاهی است، زیرا:

زن برای ایام گذشته که مرد همبستر او نشده نمی تواند ادعای طلاق نماید بلکه باید از باب حال وآینده باشد و اگر مرد اعلام کند که حاضر است وظایف زناشویی را نسبت به زن خود انجام دهد، دعوی زن ساقط می شود.

البته بخوبی معلوم است که اثبات این مراحل چقدر مشکل واساسا مسخره است که زن بگوید مرد همخوابه من نمی شود و مرد بگوید شده ام و می شوم، به ویژه آنکه اثبات این موارد در اسلام باید تنها به وسیله ۴ شاهد مرد گردن کلفت انجام گیرد.

از جمله موارد دیگر که زن حق طلاق دارد، بیماری های صعب العلاج مرد است که مانع انجام وظایف زناشویی گردد یابیماری هایی که در اثر مباشرت با زن، زن نیز به آن بیماری ها گرفتار شود مانند سفلیس وامثال آنها. ظاهرا چنین بنظر می رسدکه فقهای اسلامی وقت، به سختی گرفتار این بیماریها بوده اند که آنها را از شرایط طلاق آورده اند.

مورد دیگر، سوء استفاده معاشرت مرد است، مشروط بر اینکه به حدی باشد که ادامه زندگی را برای زن غیر ممکن سازد.

باید دانست، دعوی طلاق دراین مورد وقتی مسموع است که ادامه زندگی آینده زن در مخاطره قرار داشته باشد و زن نمیتواند به اعتبار رفتار سوء گذشته شوهرش تقاضای طلاق نماید.

بدیهی است اثبات چنین مسئله نسبت به آینده ای که هنوز واقع نشده، معلوم است که تا چه اندازه مشکل است و متقابلا عیان است که مرد با سپردن تعهد به اینکه نسبت به آینده رفتار مناسب خواهد داشت به چه راحتی می تواند پرونده شکایت طلاق زنش را مختومه سازد.

اسلام به موجب آیه ۳۴ سوره نساء به مردان حق داده که زنان خود را تنبیه کنند. [۱۷]

اسلام زن را مانند کشتزاری دانشته که کارش فقط تولید فرزند است.

اسلام صریحا در آیات ۳۴ سوره نساء و ۲۲۸ سوره بقره مردان را برتر از زنان شناخته و حق تسلط مردان را بر زنان موردحمایت قرار داده.

(ذکر متون آیات مرقوم به دلیل آگاهی همگان ضروری بنظر نرسید)

بنا به آنچه به اختصار عرض شد، بهیچوجه جای تردیدی باقی نیست که اسلام با آنچه که اعلامیه جهانی حقوق بشر در ماده ۱۶ آورده است بکلی مخالف است و نمی تواند تساوی مورد نظر اعلامیه را مجری دارد.

نکته های جنبی

اینجا دو نکته جنبی ولی اساسی پیش می آید، که نمی توان نسبت به آن بی اعتنا بود:

اول اینکه- قانون مدنی ایران پادشاهی در مورد حقوق زناشویی (ازدواج و طلاق) مقتبس از فقه اسلامی است.

از بعد از انقلاب مشروطیت بمناسبت تحولات عظیم اقتصادی و اجتماعی ایران که به همت سردار بزرگ ایران رضا شاه بزرگ انجام گرفت، عدم تناسب قانون ازدواج وطلاق با موقعیت اجتماعی زن محسوس گردید. در عهد سلطنت شاهنشاه آریامهر که به حقوق وآزادیهای زن توجه بسیارگرانقدری معمول گردید، قانونی از مجلس شورایملی گذشت بنام قانون حمایت خانواده که آن قانون حقوق نسبتا بیشتری رابرای زن ایرانی قایل شد و از جمله حق نا محدود مرد در امر طلاق وهمچنین حق تعدد زوجه به حصول شرایطی متوقف گردید.

این قانون با آنکه بعد از مشاورت با برخی از روحانیون تنظیم شده بود گروهی دیگر از آخوند ها را لرزاند و آن قانون را مقدمه ای دیدند برای آزادی زنها که بعقیده آنها می توانست مخالف با موازین شریعت تلقی گردد.

آنها به موجب فتاوی که صادرکردند احکام طلاقی را که دادگاه های دادگستری باعتبار قانون حمایت خانواده صادر می کردند غیر مشروع ودرنتیجه زنان مطلقه شده را همچنان در زوجیت شوهران سابقشان دانستند و ازدواج زنان مطلقه شده توسط دادگاه های دادگستری را نا مشروع نامیدند و در نهایت قانون مزبور، علمی برای مخالفت با رژیم قانونی ایران گردید.

---

[۱۷]- الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاء بِمَا فَضَّلَ اللّهُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ وَبِمَا أَنفَقُواْ مِنْ أَمْوَالِهِمْ فَالصَّالِحَاتُ قَانِتَاتٌ حَافِظَاتٌ لِّلْغَيْبِ بِمَا حَفِظَ اللّهُ وَاللاَّتِي تَخَافُونَ نُشُوزَهُنَّ فَعِظُوهُنَّ وَاهْجُرُوهُنَّ فِي الْمَضَاجِعِ وَاضْرِبُوهُنَّ فَإِنْ أَطَعْنَكُمْ فَلاَ تَبْغُواْ عَلَيْهِنَّ سَبِيلًا إِنَّ اللّهَ كَانَ عَلِيًّا كَبِيرًا (۳۴) = مردان سرپرست زنانند به دلیل آنکه خدا برخی از ایشان را بر برخی برتری داده و [نیز] به دلیل آنکه از اموالشان خرج می‌کنند پس زنان درستکار فرمانبردارند [و] به پاس آنچه خدا [برای آنان] حفظ کرده اسرار [شوهران خود [را حفظ می‌کنند و زنانی را که از نافرمانی آنان بیم دارید [نخست] پندشان دهید و [بعد] در خوابگاه‌ها از ایشان دوری کنید و [اگر تاثیر نکرد] آنان را ترک کنید پس اگر شما را اطاعت کردند [دیگر] بر آنها هیچ راهی [برای سرزنش [مجویید که خدا والای بزرگ است (۳۴)

نکته دوم اینکه – درهیچ قسمت از حقوق اسلامی آنقدر که در بار حقوق زن کتاب نوشته شده است، کتاب دیده نمی شود وشاید هم بدید ما این جوری رسیده است.

هرکس خواسته است چیزی اسلامی بنویسد، بسراغ این موضوع رفته است.

از یکی پرسیدند چرا اینهمه کتاب در باره حقوق زن نوشته شده است گفت؛ «متجددین با انجام کار هایی به قلب زنان نفوذ می کنند، اسلامیها با نوشتن کتاب حقوق زن در اسلام، زنان مسلمان را بلند می کنند (البته مقصود صیغه می کنند)» [۱۸]

باری- تمامی این کتاب ها از عالیترین ! حقوقی که اسلامی به زنان داده است صحبت می کنند و این ادعای واهی آنها در محور دو موضوع گردش دارد. یکی اینکه اسلام زنان را از زنده بگوری رهانید ودارای شخصیت ساخت و دیگر آنکه اسلام زنان را در حقوق مالیشان مستقل و آزاد گذارد، و زن می تواند در اموال خودش بدون اجازه شوهر دخل وتصرف نماید.

ادعای اول آنان به دلایل زیر بکل نا وارد است:

۱- زنده بگور کردن دختران در میان تمام اعراب معمول نبوده وفقط افراد قبیله ای بنام «بنی تمیم» به چنین عادت زشتی مبتلا بوده اند و آنطور که تاریخ تمدن اسلامی می نویسد؛ «خفه کردن دختران زیاد طول نکشید و منسوخ گشت وبزودی شخصی بنام "صعصعت بن» برخاست و خودرا فدای دختران کرد و آن عمل متروک شد»

۲- جرجی زیدان وبرخی از شرق شناسان عقیده داشته اند که زنان عرب قبل از اسلام با عفت وشرافت زندگی می کرده اند از حقوق واختیاراتی فراوان برخوردار بوده اند ونمونه هایی نیز آورده اند. آنان معتقدند که زنان عرب از بعد از اسلام به تدریج حقوق خودرا از دست داده اند و زورمندان وارباباں قدرت زنان را در حرمسرا ها محبوس ساختند (تاریخ تمدن اسلام صفحه ۷۵)

همان تاریخ می نویسد، زنان عرب در دوره جاهلیت دارای آزادی و مقام بودند و عده ای از آنان در جنگ و سیاست وسفر و تجارب صاحب مقام بودند. غالبا مردان عرب در دوره جاهلیت، اجازه ازدواج را به دختران خود می دادند و دختران به شوهران خود تحکم میکردند.



ادعای دوم آنان به دادن استقلال مالی به زن با اسناد وسنگ نبشته های تاریخی منطبق نیست و غور در آن اسناد موجب رسوایی آنان است.

۱- بررسی محققین و مستشرقین به این حقیقت رسیده که زنان کشور های همسایه اعراب قبل از اسلام از حقوق وآزادی های بسیاری برخوردار بوده اند. مستند آن محققین، سنگ نبشته ها و حجاریها واسناد تاریخی است از جمله قانون حمورابی که قدیمی ترین وجامع ترین قوانین جهانی بشمار می رود و حمورابی پادشاه بابل (بابل قسمتی از

[۱۸]- ای کاش آنهمه کتاب در باره زنان آنان را آنقدر بیدار و مردم را آنقدر هوشیار می کرد که از خواب غفلت ۱۴۰۰ ساله بیدار و برعلیه اسلام «بـلـنـد» می شدند. ح-ک

سرزمینی است بین دجله و فرات) درسال های ۲۰۸۰ تا ۲۱۲۳ قبل از میلاد مسیح که در ۲۸۵ ماده وضع نمود.

در این قانون که در سال ۱۹۰۳ از میان کاوش های شوش به دست آمد، در باب حقوق زن مراتبی دارد که بسیار پیش رفته تر از حقوق زن امروز در بسیاری از جوامع بشری است. در آن قانون میخوانیم، زن می تواند اموالش را خودش اداره کند، اجاره بدهد، جهیزیه خود را پس بگیرد، مال خود را ببخشد، تجارت کند، در زمره روحانیون درآید.

قانون حمورابی با توجه به اینکه در حدود ۳۰۰۰ سال قبل از اسلام تنظیم ودر کشور بابل همسایه عرب ها قرن ها اجرا می شده وبخوبی موقعیت اجتماعی زن آنروزی را نشان می دهد موید این مهم نیز می باشد که ادعای پیش گامی اسلام در تامین حقوق مالی زن بی پایه است.

۲- «زنان ایران قبل از حمله اعراب به ایران، بسیار سرافراز و شریک در فعالیت های اقتصادی وسیاسی جامعه بوده اند. زنان ایران در عهد هخامنشیان بی حجاب بودندو لباس چین دار زیبا می پوشیدند و گیسوان بلندی داشتند که از پشت سر ریخته شده بود ونه تنها سر و صورت وگردن آنها بلکه قسمت هایی از دست و پای آنها بدون حاجب و مانعی دیده می شد» (نقل از کتاب پوشاک ایرانیان از ۱۴ قرن پیش- برای آگاهی بیشتر به این تارنما نگاه کنید) http://www.peymanmeli.org/Ancientwomen.asp

در دوره ساسانیان نیز آزادی فعالیت ولباس زنان ایران کماکان مانند دوران هخامنشیان بوده است.

کریستنسن ایران شناس دانمارکی می نویسد: «زن در زمان ساسانیان دارای حقوق مسلم بوده است. در زمان ساسانیان احکام عتیق در جنب قوانین جدید باقی بودو این تضاد ظاهرا از آنجاست که پیش از آنکه اعراب مسلمان ایران را فتح کنند، محققا زنان ایران در شرف تحصیل حقوق و استقلال بوده اند» (ایران در زمان ساسانیان)

«روبرت سوربو» می نویسد: «زن ایرانی قبل از اسلام از آزادیهای فردی و استقلال نسبی برخوردار بوده و میتوان از نقوش موجود در بیستون به شرکت زنان در کار های اجتماعی وورزشی پی برد»

بنابراین می بینیم که ادعای پیشگامی اسلام در تامین استقلال مالی زن مانند سایر ادعا های آنان اساسی ندارد. اما نکته اینجاست که چرا محمد برای زن، قایل به استقلال مالی شد. و حکم حرام بودن اشتغال آنان را به کسب وکار نیاورد.

علت آن است که خدیجه زن محمد از قبل از ازدواج با محمد، به تجارت و کسب وکار مشغول بود و محمد نیز در پیشکاری او قرار داشت و معیشت او از کار و فعالیت تجاری خدیجه می گذشت. بنابراین بسیار مضحک می نمود وشاید هم جرات نبود تا بتواند زنان را از استقلال مالی که داشتند محروم سازد، بنابراین منطقا می توان گفت، اگر زنان مسلمان دارای استقلال مالی میباشند، این استقلال از صدقه سر خدیجه است، نه محمد واسلام، و اگر بجای خدیجه، زنی فقیر و بیکاره به زنی محمد در می آمد، مسلما استقلال مالی زن مسلمان که آنهم بی شرط و شروط نیست (از جمله اجازه شوهر برای کار کردن) نصیب زنان نمی شد. [19]

[19]- همین مورد نشان می دهد دختران و زنان در عربستان زنده بگور نمی شدند وگرنه، دختر عمر (حفصه) یا ابوبکر، یا مادر محمد، و خدیجه چطور می توانستند زنده باشند. ح-ک

بهرسان- از آنجا که مسئله حقوق وبرابری حقوق زن بسیار مورد توجه جوامع بشری بود، در سال ۱۹۶۷ برابری حقوق زن و مرد به تصویب مجمع عمومی سازمان ملل رسید، و مجمع خواهان اقدامات لازم از سوی کشور های عضو برای حمایت واجرای آن مصوبه گردید.

اما زنان ایران با همت شاهنشاه خود، ۶ سال قبل از تصمیم سازمان ملل یعنی در سال ۱۹۶۱ برابری حقوق سیاسی و اجتماعی را با انقلاب شاه و ملت بدست آورده بودند.

انقلاب شاه و ملت پاره های مهمی از حقوق از دست رفته زنان را باز گردانید که در راس همه آنها میتوان از حق مشارکت زنان در انتخابات (رای دادن و انتخاب شدن بعنوان نماینده ملت) نام برد. (بحث در باب ارزش های اجتماعی و دموکراتیکی آن حقوق خارج از موضوع این رساله است علاقمندان می توانند به رساله «شاهان پهلوی و مشروطیت» نگاه کنند)

ولی متاسفانه توده هایی از زنان ایرانی که به سختی در اسارت فکری و عقب ماندگی فلسفه اسلامی قرار داشتند نتوانستند ارزش مواهب که بدون رنج و مطالبه به آن رسیده بوده اند را درک کنند و چنانکه میدانیم با مشارکت گروهی در شورشی که برای اختناق ملت ایران و سرکوبی آزادی های خود آنان تدارک شده بود فعالانه شرکت کردند و عجب که نقش مهمی نیز ایفا نمودند

چـــــــــرا؟؟

بحث در این است، زنان ایرانی که به بزرگترین حقوق انسانی یعنی آزادی ومشارکت در سرنوشت سیاسی کشور خود رسیده بودند و درجه ای درست همطراز با مردان یافته بودند و نیز آزادی در لباس وحجاب داشتند، چرا در آن شورش مذهبی که میدانستند توفیق شورشیان سبب محرومیت آنان از حقوق سیاسی و اجتماعی آنان می گردد شرکت کردند؟؟

پاسخ این مساله چندان تاریک نیست، ولی بیانش کمی مشکل است و نمی شود با رعایت اختصار، چیز قابلی تقدیم کرد.

سعی مینماییم شاید بشود زمینه های مساعدی برای پیگری فکری ارائه داد، که خوانندگان، خود فاضل واز روشن بینان اند.

بهنگام تفویض حق شرکت در انتخابات واحراز مقامات سیاسی به بانوان ویا آزادی لباس و حجاب چنان وانمود می شد که این حقوق برابر با شرع اسلام است و تصور می گردید با چنین اظهاراتی می شود حقیقت را بصورتی که مورد نظر بوده است جلوه گر ساخت و مخالفت های مذهبی ها را از میان برداشت. در حالیکه غفلت در این بود که نه مقررات اسلام را با حرف می شود تغییر داد ونه مذهبی ها آن چیز ها را که کلاهی ها می گویند درست منطبق با اسلام هم باشد قبول می کنند.

مسئولین امر نمیدانستند که بین آخوند ها و توده های عوام یک رابطه ایست که محال است بتوان این رابطه را بین آنها و کلاهی ها برقرار ساخت و آنها تنها به ظاهر موضوع و روابطی که با آخوند ها داشتند دلشادی می کردند.

آخونددر جامعه دینی کشور ما، به منزله نقاشی است که بهر طریق که بخواهد بسادگی میتواند آدم هارا رنگ کند ولی یک غیر آخوند برای آنکه خطی به سوی عوام بپراند بسیار تلاش ها باید بنماید.

تبلیغ به اینکه انقلاب شاه و ملت در جهت تامین حقوق نسوان، موازی با موازین اسلامی است، خطای بزرگ بی سودی بود زیرا هیچ تاثیری در باور های اعتقادی توده های قشری بوجود نیاورد و آنها که گوش به دهان ملا دارند، آن اقدامات را ضد اسلامی دانستند، زیرا باور آخوند چنین بود.

خطا شد، زیرا بسیاری از زنان که تا حدودی در توده های عوام جای روشن تری داشتند به خطا تصور کردند، حقوقی که به آنها داده شده اسلامی است. بنابراین آنها نمی توانستند نگران باشندکه اگر حکومت اسلامی مصدر قدرت شود، آن حقوق ضایع می گردد چه بسا تصور هم میکردند که گستردگی هم پیدا کند.

حق رای زنان که در هشتم اسفند ماه سال ۱۳۴۱ (۱۹۶۱) به همت واراده شاهنشاه آریامهر به زنان ایران داده شد، چیز کوچکی نبود. در آمریکای شمالی در سال ۱۸۴۸ پس از یک رشته مبارزات به موجب ماده ۱۹ متمم قانون اساسی به زنان آن کشور تخصیص یافت.

در انگلستان تامین حقوق زنان با مبارزات بسیار همراه بود؛ «جان استوارت میل» از طرفداران جدی تامین حقوق زنان بود. زنان انگلستان پس از مبارزات طولانی در سال ۱۹۱۸ تنها موفق شدند که برای زنان بالاتر از ۳۰ سال حق رای دادن بگیرند و در سال ۱۹۲۸ بود که دولت انگلستان این حق را تعمیم داد و عموم زنان آن کشور از حق انتخاب کردن و انتخاب شدن بهره مند گردیدند. بعد از انگلستان کشور های فنلاند و نروژ این حق را برای زنان کشور خود به رسمیت شناختند، و هنوز در بسیاری از کشور های جهان زنان از این حق محرومند (دایرت المعارف فارسی)

چنانکه ملاحظه می فرمایید، زنان انگلستان ۱۴۰ سال بعد از انقلاب خود و زنان آمریکا ۶۰ سال بعد از انقلاب و تحصیل استقلال به این حقوق رسیدند.

این ملاحظه مارا به اهمیت موضوع متوجه می سازد ومارا در این عقیده مصمم می سازد که البته وصد البته بسیار مهم بوده است که نیمی از مردم کشور ها که از حق شرکت در سرنوشت سیاسی خود محروم بوده اند از این محرومیت خلاص شوند.

ولی افسوس و صد افسوس که دولت های وقت لیاقت آنرا نداشتند که ارزش همت والا و تاریخی شاهنشاه ایران را درک کنند ومسئولیت سرکوبی شدید مخالفین آزادی زنان را قبول کنند ووحشت داشتند از اینکه مردانه در مقابل قشری ها بایستند وبا استفاه از رسانه های گروهی تا آنجا که می توانستند مردم را به خبث طینت وسوابق سوء تاریخی وحاضر ملا ها و نیز عقب ماندگی اسلام و قوانینش آگاه سائد و رسا و بلند بگویند اسلام نه تنها با حق حاکمیت ملت نیز مخالف است و خود را برای مواجه با هرعکس العملی آماده سازند.

زیرا باید قبول کرد که نمی شود با «مرگ من، مرگ من» حقی را که اسلام ۱۴۰۰ سال است از جامعه ایرانی ربوده وقفسی به بزرگی ایران برای زندانی کردن زنان ایرانی ساخته است به زنان ایران باز گردانید و آن قفس را ویران ساخت.

برای انقلابی که باید ۱۵ میلیون زن ایران نسل آنروز و صدها میلین زنان نسل های بعدی از مزایای آن بهره مند شوند، چرا باید از قلع و قمع گروهی ملای قشری و مرده های آنان احتیاط کرد؟؟ باید قانون به شدیدترین وجهی اعمال می شد و در راه اجرای قانون، بهیجوجه جای هراس نیست که یک تن یا صد ها هزار تن مجازات شوند.

نگویید که چـرا شاه چنین نکرد، شاه مسئول اجرای قانون نیست. مجری قانون نیست، قانون را توشیح میکند، نخست وزیر ووزرا مسئول اجرای قوانین اند.

باید به این حقیقت آراسته شد که ایرانی، برای ساختن ایرانی آباد ومترقی وملتی روشن و آزاده ناچار از برداشتن موانع باز دارنده است.

این وظیفه ملی را دولت در سال ۱۳۴۲ بمناسبت شورش ملا ها در قم به عهده نگرفت و راه مماشات را پیمود. دولت های سال ۵۷ نیز همان طریق را طی کردند یعنی طریق جُبن، [۲۰] سازش و بیعرضگی و دیدیم که چه خسارتی به ملت تحمیل شد که اکنون نیز ادامه دارد.

اکنون نیز راه سازش، دغلبازی، فریب مردم، و اسلام بازی بهیچ جا نمی رسد و می بینیم که همه اشتباهات سال ۴۲ و ۵۷ دارد یکی یکی تکرار می شود.

بدبختی در این است که نمی خواهیم بفهمیم که اسلام از نظر ماهیت واجرا دیگر اعتباری ندارد واین دغلبازی وعادت ماست که برایش اعتبار قایلیم و اگر می خواهیم ملتی باشیم ومملکتی داشته باشیم باید این اعتبار را به ملت ووطن وهویت ملی خودمان بدهیم.

ما، می گوییم ناسیونالیست هستیم. این ناسیونالیستی درحالیکه ما اسیر فلسفه ای هستیم وبرآن ارج می گذاریم که برای وطن و ملت مفهومی بی معنا قائل است و اساسش بر بیگانه پرستی است، به چه درد می خورد، جز خود مسخره کردن؟

وقتی می بینیم که واژه وطن پرستی در مملکت ۲۵۰۰ ساله ما، عمری ۱۳۰ ساله دارد (از زمان امیرکبیر) و به اعتبار حاکمیت اسلام، حتا واژه (وطن پرستی) تا چه رسد به حقیقت آن که قرن ها مدفون بود.

چگونه سر زخجالت برون توان آورد — که ملتی به چنین، رسم سروری خواهد

۷ - آزادی ادیان

ماده ۱۸

هر کس حق دارد که از آزادی فکر، وجدان و مذهب بهره مند شود. این حق متضمن آزادی تغییر مذهب یا عقیده و ایمان می باشد و نیز شامل تعلیمات مذهبی و اجرای مراسم دینی است. هرکس می تواند از این حقوق یا مجتمعاً به طور خصوصی یا به طور عمومی بر خوردار باشد.

آنچه مورد نظر اعلامیه جهانی حقوق بشر است، آنقدر روشن می باشد که جای بحثی را باقی نمی گذارد و نشان می دهد که اعلامیه متوجه آزادی انسان ها در انتخاب ادیان، مذاهب ویا تغییر آنها است. متقابلا ضدیت اسلام با این آزادی نیز چنان هویدا است که هرچه نوشته شود زیادی است.

اما مسئله این است که مخالفت اسلام تنها در حد تئوریک وفلسفی نیست بلکه تا جایی است که جبران آن، تنهاع با ریختن خون و برباد دادن جان و مال وناموس مخالف تامین می گردد.

ارتداد و مرتد

اسلام برای پیروان خود که بخواهند از آزادی مورد نظر در اعلامیه جهانی حقوق بشر استفاده کنند، حکم ارتداد قایل است و آنان را مرتد می شناسد.

مرتد از نظر علمای اسلامی از جمله علامه حلی بر دو دسته تقسیم می شود؛ یکی مرتد فطری و دیگری مرتد ملی:

---

[۲۰]- جُـبن = خرزهره، گیاه بی مصرف در چم پنیر، مایه سفیدی که از شیر می گیرند هم آمده است.

مرتد فطری آن است که از پدر و مادر مسلمان متولد شده باشد وبعدا از اسلام روی برتابد. حکم این چنین مرتدی کشتن است و اگر هم بعد از ارتداد توبه کند، اسلام و توبه آنان پذیرفته نیست.

مرتد فطری نه تنها از عضویت جامعه اسلامی خارج می گردد بلکه حقوق مدنی اش نیز از دست او میرود، نکاح او با زنش منفسخ، و زن بدون انجام صیغه طلاق مطلقه محسوب و به هرکس که میل دارد می تواند پس از گذشت ۴ ماه و ده روز شوهر کند، مال مرتد فوری به نفع بیت المال مصادره می شود بعضی گفته اند اگر مرتد ورثه مسلمان داشته باشد، بر آن مال حق و ارثی دارد وبرخی از فقها این عقیده را باطل می دانند و مالش را به بیت المال متعلق می دانند.

مرتد ملی کسی است که از پدر و مادر کافر متولد شده باشد و سپس مسلمانشده و دوباره از اسلام برگردد. چنین کسی را فقه اسلامی مرتد ملی نامیده است (بر ما روشن نشد که چرا نام ملی برآن نهاده شده است!!)

چنین شخصی را ابتدا نصیحت می کنند و اگر به مسلمانی برنگشت اورا می کشند. برخی سه روز مهلت برای چنین مرتدی در نظر گرفته اند ولی اتفاق نظر براین است که زن مرتد را نباید کشت و باید اورا زندانی ساخت تا مسلمان شود... [[زن-- چیز دیگری است!!]]

کشتار هایی که به اتهام ارتداد از سوی مسلمانان قشری در طول حیات اسلام انجام گرفته است، فصل مشابهی می باشد که در آن، قساوت و بی رحمی مواج است.

خشونت لشگریان اسلام به ساکن شهر های مفتوحه و تعرض آنان به جان و مال ناموس مردم کشور های شکست خورده، آن مردم را برآن داشت که براه حلی دست بزنند و آن اینکه برای خلاصی از دست مسلمانان، بظاهر اسلام آورند ولی در باطن در کیش خود باقی بمانند.

اینان اگر رازشان فاش می شد و عملشان کشف می گردید به مجازات قتل محکوم می گردیدند ودرحالیکه عمل آنها نمی توانست ارتداد محسوب شود، فقهای اسلامی حکم ارتداد ملی را بر آنها تحمیل می کردند.

در ترکیه عثمانی عده چنین افرادی بسیار بود و همچنین در اسپانیای عربی.

در حدود سالهای ۱۰۶۲ تا ۱۰۷۰ در زمان شاه عباس دوم بسیاری از یهودیان اصفهان ودیگر شهر های ایران پس از تعقیب وآزاری که علیه ایشان شد چنین وضعی را پیدا کردند و گروه کثیری از آنان به همین اتهام ارتداد ملی به قتل رسیدند.

ابن مقفع دانشمند معروف و میهن پرست ایرانی که در سال ۱۴۰ هجری قمری کشته شد، اتهامش این بود که در خفاکیش زرتشتی دارد.

نام اصلی ابن مقفع، روزبه، بود. او بعد ها اسلام آورد و از نام ابن مقفع استفاده کرد. اونویسنده ای فاضل و مترجمی چیره بود. کتاب کلیله و دمنه، گاهنامه، آیین نامه، خدای نامه و کتب دیگری را از پهلوی به عربی ترجمه کرد.

فرهنگ دهخدا می نویسد:

«ابن مقفع را به خلوتگاه بردند و اندام اورا از هم بریدند ودر تنور افکندند و پس از قتل او گفتند: بر مثله تو مرا مواخذتی نرود چه تو زندیقی ودین بر مردمان تباه کردی»

آراکل تبریزی، مورخ ارمنی در باره تعقیب ایذا، یهودیان و مصادره اموال وتبعید و شکنجه آنان و اینکه بدین وسیله یهودیان را به قبول اسلام مجبور می کردند کتابی مشروح دارد.

فقهای اسلامی در توجیه شدت عملی که اسلام نسبت به افراد مرتد دارد مدافعات و استدلالاتی دارند که عمده اظهارات آنان بر محور یک سبب ویک دلیل است.

سبب قتل مرتد را چنین بیان می کنند:

«اگر اسلام تغییر عقیده و روز گردانیدن از اسلام را مجاز می داشت، این آزادی مورد سوء استفاده افراد فرصت طلب و سود جو قرار می گرفت و می توانستند ضربات کوبنده ای بر پیکر اسلام وارد سازند و این طریق تامین کننده، منافع اسلام و مسلمین نبود و بطور کلی آزاد گذاشتن تغییر مذهب مسلمین اساس اسلامی را متزلزل می ساخت.» (اسلام و حقوق بشر قره بانی)

قصد پاسخ گفتن به این سبب، در میان نیست زیرا سبب نیاز به دلیل دارد.

تنها باید گفت دینی که با تغییر عقیده افراد، اساسش متزلزل شود، اساسی ندارد، همچنان که چیزی که اشخاص به جبر و زور پیرو آن باشند بقایی ندارد. [۲۱]

یکی گفت؛ نماز ستون دین است و وضو ستون نماز، اما بادی وضو را باطل می کند. دیگری گفت این چه دینی است که بادی ستون آنرا منهدم می سازد!!

اینجا نیز همین است، دینی که یک انسان مفلوک از ترس، آنرا پذیرفته و روزی که کمی قوت گرفت و جرات یافت از آن برمیگردد واین عمل را اسلام نمی تواند تحمل کند وضربات کوبنده به پیکر خود تلقی می کند، پیکرش از فلسفه و برهان عقلی ضعیف است و چیزی که قرار باشد با کشتار و قتل قوت گیرد، بقاء اش نوع حقیقی عدم است.

اما دلیلی که می آورند چنین است:

از آنجا که قبول اسلام امری اجباری نیست، و مردم حق دارند در مورد ادیان تحقیق نمایند و سپس دین مورد نظر خودشان را انتخاب کنند واز آنجا که در آیه ۲۵۶ سوره بقره (لا اکراه فی الدین) کراهت واجبار در پذیرفتن دین برداشته شده است واز آنجا که به اعتبار آیه ۱۸ سوره «زمر» باین معنا: «آنها که همه گونه حرف ها را میشنوند ودر میان آنها نیکوترین شان را انتخاب می کنند، بشارت ده، اینان کسانی هستند که از ناحیه خدا هدایت یافته و آنان صاحبان خردند» لذا اسلام تحمل نمی کند کسی که اسلام را انتخاب کرد و سپس از آن عدوم یافت همچنان زنده بماند زیرا امری است موجب تضعیف اسلام» (پایان)

این استدلال فقهای اسلامی بسیار ذلیل است وهرقدر اصالت آن ذلیل است بی حیایی آن افزون است؛ زیرا:

آیاتی از قرآن از جمله آیه ۸۵ سوره آل عمران که می گوید: «جز اسلام دینی پذیرفته نیست» یا آیه ۲۹ سوره بقره که صریح و قاطع اجبار انسان ها را به قبول اسلام تاکید کرده و حتا ضمانت اجرای عدم پذیرفتن اسلام را نیز قتل و کشتار معین کرده، جای سخنی نمی گذارد که ادعای فقهای اسلامی بیهوده گویی است.

براساس همین آیه ۲۹ سوره نور است که مسئله ارتداد در فقه اسلامی جای گرفته است.

---

[۲۱]- شاید بتوان گفت؛ چون مبنای دین اسلام پس از فرار محمد به مدینه بر غارت و لشکر کشی بود و طبق آیه های قرآن مسلمانان موظف شده بودند در هر جنگی که محمد فرمانش را می داد شرکت کنند نمی توانست تحمل کند کسی از اسلام خارج شود و رعب و نگرانی خروج از دین را در آن حد قرار داد که «اساس» اسلام یعنی تعداد غارتگر و جنگنده کاهش پیدا نکند. ح-ک

آیه «لا اکراه فی الدین» از آیاتی است که در دوران ضعف محمد در مکه وضع شده و جزء آیات منسوخه است. این زشت ترین کار است که فقهای اسلامی آنجا که می خواهند آدم هارا بکشند آیات قهر آمیز قرآن را مستند قرار می دهند و آنجا که میخواهند عوامفریبی کنند به آیات منسوخه دوران بین بعثت و هجرت چنگ می زنند.

اسلام، برای دختر ۹ ساله که از پدر و مادر مسلمان متولد شده باشد قایل به تکلیف شرعی شده ودر صورت عدم رعایت آن تکالیف،حد و تعزیر وارد دانسته و برایش پرونده ثواب و گناه نویسی گشوده است، به بیانی ساده، اورا مکلف ساخته که مسلمان باشد و در صورت انحراف فکری ویا عملی با مجازات روبرو شود.

این دختر ۹ ساله، کجا و چگونه می تواند در انتخاب اسلام راه تحقیق را به پیماید؟ [!] آخر عقل هم خوب چیزی است. نمی گوییم عقل می تواند بر تعصب دینی غالب آید ولی آیا نمی تواند به این جلفی اظهار نظر نکند؟ دین اسلام کتاب و سنتش آنقدر مملو از ضد و نقیض و ناسخ و منسوخ است که انسان اهل تحقیق سر در گم می ماند. تا چه رسد به یک طفل.

همین مشکل بزرگ سبب شده که دین بصورت ارثیه در آمده و قهرا و تعبدا به ریش ورثه بسته می شود.

اسلام، نه در فلسفه و نه در عمل هرگز چنین نبوده که انسان حق داشته باشد، پس از تحقیق آنرا بپذیرد. اسلام مدعی است که قرآن کلام خدا است و سنت نیز کلام و عمل رسول خدا است و انسان هم بنده خدا است. اسلام آخرین دین و محمد آخرین فرستاده خدا است.

این ادعا جز اینکه ادیان دیگر از نظر اسلام منسوخه است چه معنایی می تواند داشته باشد؟ ومطالعه انسان در باره ادیان دیگر برای انتخاب ویا رد، چه سودی دارد وقتی اسلام در آیه ۸۵ سوره عمران می گوید: «هیچ دینی بجز اسلام پذیرفته نیست» ؟؟ [!] [۲۲]

نباید تصور شود که فقهای اسلامی قایل به نقیضات آیات قرآنی ویا سنت نیستند، آنها دقیقا می دانند و شمارش هم کرده اند و خوشبین ترین آنها بیش از یک سی ام آیات قرآن را نسخ شده می دانند ولی هیچگاه در آن مقام قرار نمی گیرند که آیات و سنت های متضاد را رسما اعلام کنند تا مسلمانان بدانند که آنها محکوم چه آیات و سنت هایی هستند. زیرا این کار حجابی را که بر ماهیت اسلام کشیده است پاره میکند ودیگر نمی گذارد پاسداران اسلام به تناسب زمان و موضوع، پشت آیه مورد نظر و دلخواه خود سنگر بگیرند.

ما هیچ اصراری نداریم که بگوییم آیه «لااکراه فی الدین» نسخ شده است وخیلی هم خوشحال می شویم که آنها بگویند آیات متضاد با آیه مزبود منسوخه است و بیشتر خوشحال می گردیم اگر اعمال و گفتار محمد را از بعثت تا هجرت قبول کنند و اصیل بدانند وبقیه را که سراسر خشونت و غارت و تجاوز است منسوخه اعلام دارند. ولی یک بام و دو هوا نمی شود، البته می شود ولی دنیاومردمش دیگر زیربار این طریق سوء استفاده های دینی نمی روند.

مرتد کیست؟

- [۲۲] و هر که جز اسلام دینی [دیگر] جوید هرگز از وی پذیرفته نشود و وی در آخرت از زیانکاران است (۸۵)

وَمَن يَبْتَغِ غَيْرَ الإِسْلاَمِ دِينًا فَلَن يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ (۸۵)

اکنون موضوع اساسی که باید مطرح شود این است که به بینیم از نظر فقهای اسلام، مرتد کیست؟ زیرا در وادی امر چنین تصور می شود که مرتد کسی است که اصول سه گانه دین اسلام (توحید، نبوت و معاد) را منکر شود.

برای اینکه دراین مورد، شخصا اظهار نظر نکرده باشیم و خوانندگان خود دریابند که دایره ارتداد از این حرفها و خیالات خوش بینانه گذشته و گستردگی وحشتناک آن تا بکجا کشیده شده است و چه انبوه کثیری از مردم خاصه صاحبان خردواندیشه را می بلعد اجازه فرمایید قبل از بحث، کپی تعریف ارتداد را از تبصره علامه، صاحب شرایع الاسلام به اینجا بیاوریم وسپس بحث را ادامه دهیم.

حد مرتد

مرتد کسی است که از دین اسلام برگردد و آن دو قسم است فطری و ملی چنانکه گذشت (صفحه ۶۸۱). اسلام شهادت بر توحید، خداست و رسالت پیغمبر (ص) وبرگشتن از اسلام یا اینکه یکی ازاین دو اصل را انکار نماید

مرتد را باید کشت و کافر اصلی را نباید کشت زیرا که زیان مرتد برای جامعه مسلمین بیش از کفار اصلی است؛ چنانکه در عهد خود مشاهده کردیم هرجا مسلمان زاده از دین برگشته بسیار شد جامعه را برهم زدند و در بلاد کفار صد ها سال مسلمانان زندگی کردند و محفوظ ماندند.

قتل ولو تناوله محرما عزر

هرکس انکار یکی از مطالب واضح کند که ثبوت آن در دین اسلام از هیچکس پوشیده نیست وعوام ونیز میدانند مثلا غصب اموال مردم حرام است و شراب مسکر حرام است و زنا و قتل و امثال آن همچنین، یا کعبه مسلمانان واحترام آن واجب است و قرآن کلام خدا است، هرگاه انکار کند دلیل آن است که پیغمبراسلام را بنبوت نشناخته یا بگوید فلان قوانین بهتر از قوانین قرآن وفلسفه یونان بهتر از عقاید اسلام است (نه آنکه بگوید مطابق اسلام است) یا حدود ملل ومذاهب دیگر را بر حدودی که در قرآن وارد شده ترجیح می دهد واین امر را ضروری دین می گویند مگر کسی دور از مسلمانان زندگی کرده بروی شبه حاصل شده باشد.

خوانندگان، دریافت می فرمایند که فقه اسلامی، مرز بین مسلمان بودن تا کافر (مرتد) شدن را چقدر حساس وخطرناک بنا کرده است. و این حساسیت تا بدانجا رسیده که اگر گفته شود «قوانین اسلامی تامین کننده نیاز بشریت امروز نیست» حکم ارتداد برگوینده واجب گردیده است به عبارت دیگر، انتقاد از قوانین اسلامی کفر بوده و مسلمانان را تبدیل به مرتد می سازد.

بنظر نمی رسد لازم باشد تا اعمال وعباراتی که در شمول این تفسیر قراردارند ومسلمانان را تبدیل به مرتد می سازد یکا یک تشریح گردد زیرا آنها از واضحات می باشند و واضحات را با شرح و بسط واضح ساختن بیهوده کاری است.

ونیز برارباب فضیلت مشهود است که حکم ارتداد، چه توده های عظیمی از مردم مسلمان جهان خاصه ایرانیان عصر حاضر را شامل میگردد واگر تاکنون به قتل نرسیده اندوحکم ارتداد آنها را در بر نگرفته، از نظر اسلام، یواشکی ومن غیر حق زنده اند.

دانسته باید که فقه اسلامی ارتداد را تنها شامل فلسفه اسلامی نمیداند بلکه ناسزا و سخنان کفر آمیز به پیامبر را نیز مشمول ارتداد می شناسد.

به کپی زیرین که عینا از باب حقوق جزایی ومدنی اسلامی صفحه ۱۸۵ آورده شده عنایت بفرمایید تا توجه به اصالت بیشتری مجهز گردد.

> «گفتن سخنان کفر آمیز و ناسزا به پیامبران نیز مجازاتش همانند مجازات ارتداد بوده، با این تفاوت که در این مورد نصیحت بزهکار را جایز نمی دانسته اند زیرا جرمی غیر قابل عفوبوده. گذشته از این در این مورد نه تنها مسلمانان بلکه «کفار» اهل ذمه وبت پرستان نیز مستحق مجازات شمرده می شدند. عملا کفر و ناسزا گویی به محمد پیامبر(ص) مجازاتش مرگ بوده. ولی دشنام به دیگر پیامبران عادتا موجب زندانی شدن مجرم می گشته»

شیعه اثنی عشری، مجازات توهین به ائمه رانیز کشتن میداند ولی نه از باب ارتداد از اسلام، بلکه از باب سوء استفاده آنها ازبرخی از سنت های محمد وعلی.

اینکه رژیم اسلامی در قانون قصاص، توهین به زینب را جنایت دانسته مرتکب را به قتل محکوم ساخته از همین باب است.

مرتد حربی

نکته ای وجود داد که حرام است مطرح نگردد:

فقه اسلامی، بین مرتد حربی ومرتد به معنای اعم کلمه فرق گذاشته است، به این معنا:

اگر کسی بدون مقاومت کردن ویا عملی که دلالت بر مخالفت با حُکام اسلامی بنماید، بسیار آرام و متین از قوانین اسلامی انتقاد کند ویا اساسا محمد را برسالت نشناسد ویا بطور کلی از دین اسلام روی برگیرد، این شخص، اگر مرتد ملی ویا فطری است، حکمش همان است که قبلا عرض شد یعنی آرام و با وقار، جانش را میگیرند.

اما آگاه می شود، افرادی در عین مخالفت با اسلام، در مقابل حُکام اسلامی نیز به مخالفت ومقاومت برمیخیزند و مشمول حدیث «هرکس با ولی خصومت ورزد، با خداوند علنا در جنگ شده است» می شوند (تقدیس اولیاء الله صفحه ۹۸)

اینان در جامعه اسلامی ایجاد نا امنی می نمایند و بقول فقهای اسلامی، موجب تزلزل عقیده مسلمانان می شوند و اسلامي ها را به مبارزه می طلبند. و در یک کلام اعمالی را انجام میدهند که امروز برخی از ایرانیان میهن پرست، برای نجات وطنشان می کنند.

اینان اگر ضمن مبارزه با حکومت، از اسلام روی نتابند و معتقد به موازین اسلام باشند، نا فرمان و مفسد شناخته می شوند و مجازاتشان کشتن است و مرتد شناخته نمی شوند (ابو حنیفه در این مورد قایل به ارتداد هم شده وشخص مزبور را مرتد می شناسد)

اما اگر چنین شخصی در عین مبارزه و مقاومت در مقابل حکومت اسلامی، اعمال ویا گفتاری کفر آمیز داشته باشد، آن شخص، محاربی شناخته می شود که ضمنا مرتد هم تشریف دارد.

مجازات چنین شخصی نیز کشتن است با این تفاوت که جسد آنان به گورستان مسلمانان داده نمی شود و اموال آنها مصادره میگردد.

برای آنکه سخنی به جزاز فقه اسلامی نیامده باشد، عین مستخرجه از حقوق جزای اسلامی را به اینجا می آوریم و بعد بحث را با نتیجه گیری مختومه می سازیم.

> «اگر بد دینی و نافرمانی علیه دولت اسلامی نواحیی چند را فراگیرد باید به آنجا لشگر کشی شود. چنانچه عاصیان (یا «یاغیان») آشکارا مرتد ویا بددین باشند باید با ایشان همچون کفار جنگ شود، یعنی می توان ایشان را کشت و به سیاست اعدام رسانید وزنان و کودکانشان را به بندگی درآورد و سرزمینشان را ویران کرد و اموالشان را جزء غنایم جنگی شمرد. ولی اگر عاصیان آشکارا از اسلام روی برنگردانده باشند فقط در کارزار می توانشان کشت ویا به حکم قضا سیاستشان کرد، ولی بدون محاکمه قتلشان جایز نیست و خود ایشان ویا زنان و کودکانشان را به بندگی نمی توان در آورد و سرزمینشان را هم نمی توان ویران کرد. اموال ساکنان ناحیه عاصی را نمی توان جزء غنیمت جنگی شمرد و میان لشگریان تقسیم کرد. عاصیان مقتول در جنگ ویا به سیاست رسیده، باید طبق تشریفات اسلامی به خاک سپرده شوند. این عقیده شافعیان و مالکیان است. ولی حنفیان معتقدند که هر عصیانی علیه سلطان و یا امیر مسلمان را که طبق شریعت عمل و حکومت کند (اگر «ظالم» نباشد و قوانین شریعت را انکار ننماید) می توان ارتداد محسوب داشت»

حکم اسلامی در باره زنان مبارز

اکنون که در باب مرتد و مرتد حربی، اجمالی در میان رفت به بینیم، حکم اسلامی در مورد زنانی که با رژیم غاصب اسلامی مبارزه می کنند چیست؟

این زنان به سه دسته قابل تقسیم اند.

یک دسته آنان که به کار سیاست ودولت اسلامی کار ندارند و تنها به علت بیداری و روشنفکری که دارند، تمام یا قسمتی ازموازین اسلامی را قبول ندارند وزیربار قوانین اسلامی نمی روند این خانم ها مرتد شناخته می شوند و حکم اسلامی در باره آنان محل اختلاف است، حنفیان و شیعیان، حکم کشتن آنها را نمی دهند و آنان را زندانی می سازند تا بقول فقهایشان تنبیه یابند و براه اسلام برگردند، اما مالکیان و شافعیان وظاهریان زن و مرد و بنده حـُر نمی شناسند، همه را سر می برند.

فراموش کردیم بگوییم که بعضی از فقهای شیعه شلاق زدن به آن زنان را در زندان بطور روزانه نیز تجویزکرده اند.

دسته دیگر، آنهایی هستند که مومن و مسلمان بوده و جز و کل اسلام را قبول دارند و موازین تکلیفی اسلام را نیز اجرا می نمایند ولی کله ای سیاسی دارند وبا رژیم جمهوری و شخص خمینی وقدرت اسلامی حاکم در ایران مخالفند و این مخالفت را از قوه به فعل در می آورند یعنی در مقابل دستورات، مقاومت و سر سختی نشان می دهند و جوری عمل می کنند که عملشان، مبارزه (محاربه) با رژیم و حکان آن تلقی می گردد.

اینان مفسد شناخته می شوند و جزایشان کشتن است و مستندحکم محکومیت آنان، مقررات جزایی است که کپی آن به ملاحظه شما رسید. ولی فراموش نفرمایید که قانون جزای اسلامی یک امر نظری وحقوقی نیست قانون مزبور، براساس آیه ۳۳ سوره المایده وحدیث «عصیان علیه من عصیان عله خدا و عصیان علیه امام، عصیان علیه من است» و احادیث دیگر منتسب به پیغمبر تنظیم یافته وامری نظری وشخصی نیست.

دسته سوم زنانی هستند که در عین مخالفت ومبارزه علیه خمینی و رژیم اسلامی حاکم، براسلام نیز می تازند و نافرمانی های اسلامی دارند ویا به عبارت دیگر از کل ویا قسمت هایی از اسلام، باور های خودشان را بریده اند.

این چنین خانم ها که اکثریت زنان مبارز ایران را تشکیل می دهند، عملشان منطبق با دو حکم است.

یکی حکم ارتداد که گفتیم کشتن آنها را دردستور خود ندارد و زندانی ساختن آنان را مقرر کرده است و دیگری، حکم محاربه است که کودک و زن و مرد نمی شناسد.

حکم چنین خانم هایی بنا براوضاع و احوال در تشخیص قاضی شرع است. چنانکه اگر متهم !! وابسته به سازمان های مبارزاتی باشد که آن سازمان ها فعال ودر مبارزه ومحاربه بوده وایجاد خوف وهراس برای حکومت اسلامی نمایند و حکومت، مسلحانه آماده سرکوبی آنان باشد، قاضی شرع زن مزبور را اسیری می شناسد، همانند اسیری که در محاربه از قوم کفار گرفته شده است.

در اینصورت، بنای حکم شرعی را میگذارد برجوانی و زیبایی و پیری وبطور کلی بدرد بخوری ویا بدرد نخوری زن، اگر زن بدرد نخور باشد، حکم قتلش را می دهد و اگر بدرد بخور باشد اورا در اسارت قرار می دهند. [[!!]]

چنین زنی دارای همان وضع رقت باری می شود که زنی کافر به اسارت مسلمانان در میاید و در یک جمله می توان آن زن را چنین نامید:

زنی مملوک، قابل تصرف به هر شکل.

میدانیم که در این روزها، فروش زنان و یا برده ساختن آنان مقدور نیست. یعنی به دلایل جهانی و اخلاقی، اجرای حکم اسلامی بلا اجرا مانده است. پس می ماند بهره کشی جنسی از زنان مزبور، که اگر منعی هم برآن از نظر اخلاق عمومی وجهانی (نه اسلامی) باشد، قابل رویت نیست واثباتش آسان نمی باشد.

اینکه ملاحظه می فرمایید دررژیم اسلامی ایران، زنان میهن پرست در زندان ها مورد تجاوز پاسداران اسلامی قرار میگیرند، برهمین اساس است که عرض شد یعنی اسلام چنین زنانی را مرتد حربی می شناسد.

تردید نباید کرد که پاسداران، با اطلاع مقامات شرعی زندان به این عمل جنایت آمیز ولی از نظر اسلام اخلاقی دست زده و می زنند. حتا می توان گفت براساس سنت و امر، هیچ کسب اجازه نیز لازم نبوده و

نیست زیرا سنت اسلامی غیراین نبوده و مسلمانان عرب به هنگام تجاوز به زنان اسیر کسب اجازه از رسول ویا فرماندهان خود نمی کردند.

§§§§

در اینجا نکته تاسف آوری خودش را می نمایاند و آن اینکه:

جرایدی که اعمال فجیع پاسداران اسلام را نسبت به زنان زندانی منعکس می سازند، تنها به رویه عمل توجه می نمایند و در حقیقت نقش نامه رسانی را بعهده گرفته اند و بیشتر قصدشان ارائه اعمال خشونت آمیزی است که در ایران اسلامی می گذرد. آنان به مغز و اساسی که این خشونت ها وبی عفتی هارا زاییده است اعتنائی نمی کنند و در راه آگاه سازی مردم به ریشه های این فجایع واحکام اسلامی اشاره نمی نمایند.

آنها خوب است بدانند، عمل جلادی که گردن کسی را به حکم قاضی می زند، خشونت شناخته نمی شود، خشونت در حکم است. مردم عوام هستند که با ظاهر بینی که خاص آنان است خشونت را از عمل جلاد می شناسند.

همانطور که وقتی کسی به حکم قاضی عفو می شود واز زندان آزاد می شود، این عفو نتیجه رافت زندان بان نیست و زندان بان تنها وظیفه دارد که حکم را اجرا نماید.

ضعف روزنامه های ایرانی که خودشان را رکن چهارم مشروطیت میدانند در این است که میخواهند چیزی بنویسند که مردم خوششان بیاید و آنرا بخرند، نمی خواهند چیزی بنویسند که حقیقت خوشش بیاید. به عبارت دیگر، تبلیغات چی هستند نه محقق که در راه کشف حقیقت بتلاشند و حقیقت را عرضه کنند گرچه کثیری را خوش نیاید.

ضعف دیگر آنان این است که خودشان به گونه ای سخت در اسارت فکری باور های دینی و مذهبی غلط هستند و یارای این را ندارند تا به عمق و ریشه های بدبختی های حاکم بر ایران نگاه کنند و آنرا بنویسند ویا فشاری کند تا کم کم مردم میل به خواندن و فهمیدن وراست پنداشتن پیدا نمایند. عجیب در اینجاست که اینان آنچنان در اسارت فکری اند که اگر کس دیگر به اینکار ها دست زد و درراه تحقیق، به اشاعه حقایق برخاست، خرسندی آنان برانگیخته نمی شود و بلکه آنرا متاسف می سازد.

§§§§

بهر تقدیر- باعنایت به آنچه به اختصار رفت، کجا می تواند تردید باشد که اسلام با آنچه در مواد ۱۸ و ۱۹ اعلامیه جهانی حقوق بشر رفته است بکلی مخالف بوده و ضمانت اجرای این مخالفت نیز در حد کشتن مخالف، در حکم اسلامی گنجانده شده است.

حق ادای مطلب این مبحث ناقص می ماند اگر بیاد نیاوریم که بنیانگذار آزادی ادیان وآزادی بیان و عقیده، ایران پادشاهی بهنگام پادشاهی کوروش بزرگ بوده است که در حدود ۱۰۰۰ سال قبل از اسلام و ۲۴۰۰ سال قبل از اعلامیه جهانی حقوق بشر در منشوری فرمان آزادی ادیان وعقایدرا صادر کرد.

در منشور کورش کبیر آمده است:

«به مردم شهر های مغلوب آزاررسانیده نشود، همه در پرستش خداودین خود آزاد هستند، بی دینان تحت فشار قرار نگیرند، خانه های آنان خراب نشودو آنچه خراب شده برای مالکین ساخته شود، خدایان به معابد اولیه باز گردانیده شوند و زندانیان مذهبی آزاد گردند. (برای خواندن متن کامل منشور کوروش بزرگ به این آدرس بروید http://peymanmeli.org/constitution/logo.asp)»

این منشور با حمله مسلمانان عرب به ایران از میان رفت و جایش را مقررات اسلامی از باب ارتداد گرفت که شرح آن را ملاحظه فرمودید

حاشیه : این حاشیه درسال ۱۳۸۹ (دسامبر ۲۰۱۰) هنگامیکه رساله اسلام وحقوق بشر انترنتی گردید به آن اضافه شده است وازآنجاکه درسال ۱۳۶۲ (۱۹۸۳) موضوعی بنام سکولاریسم مطرح نبود لذا درنقد وتفسیرماده ۱۸ جائی برای سکولاریسم بازنشد واکنون به آن نگاه میکنیم:

اگر ماده ۱۸ اعلامیه جهانی حقوق بشر حق آزادی انتخاب دین ومذهب ویاتغییر آنرا نداده برعکس با ایجاد حقوق وامتیازاتی قوام وهستی دین ومذهب راتضمین کرده است. درهمین سال جاری تحریری تطبیقی درباره ماده ۱۸ اعلامیه جهانی حقوق بشر وسکولار نوشته ام که گرچه کامل نیست ولی شاید بتواند جای خالی خود رادررساله <اسلام وحقوق بشر> پرکند.

((سوء تعبیر

کسانی که خواهان سکولاریسم هستند به ماده ۱۸ اعلامیه جهانی حقوق بشر استناد نموده و جدائی دین از حکومت را حقی میدانند که مبنای آن اعلامیه جهانی حقوق بشراست. آنها دراین برداشت سخت دراشتباهند وبرعکس، ماده ۱۸ اعلامیه جهانی حقوق بشر زمینه راطوری مساعد میسازد که پیروان دین ومذهب بتوانند پیوند ضعیف مداخله دین را در حکومت بصورتی محکم وبامیخ اعلامیه جهانی حقوق بشر استوارسازد.

بهتراست اصل ۱۸ رابه اینجابیاوریم وبعد باتفاق به ابعاد اجرائی آن نگاه کنیم :

ماده ۱۸<هرکس حق دارد که از آزادی فکرووجدان ومذهب بهره مند گردد، این حق متضمن آزادی تغییر مذهب یاعقیده وهمچنین آزادی اظهارعقیده وایمان میباشد <u>ونیز شامل تعلیمات مذهبی واجرای مراسم دینی است هرکس میتواند ازاین حقوق منفردا ویامجتمعا بطور خصوصی ویابطور عمومی برخوردارباشند></u>

درست است که حقوق اسلامی وشریعت باقسمت اول ماده ۱۸ که صحبت از آزادی فکرووجدان وتغییرمذهب میشود سخت مخالف است ولی قسمت دوم ماده که خط تاکیدی به آن داده شده واجد مفهوم بسیارحساس وفوق العاده است واین حساسیت درعبارت <تعلیمات دینی> نهفته است، یعنی اعلامیه جهانی حقوق بشراجازه نمی دهد که حکومتها با وضع قوانین ویاعملیاتی تعلیمات دینی رامتوقف کنند واین درحالیست که تعلیمات دینی چیزی جزشریعت وقوانین اسلامی (قران وسنت) نیست. پس همین حق اجرای تعلیمات دینی سد راه سکولاریسم است.

آنجاکه اصل ۱۸، میگوید: «تعلیمات دینی ومراسم دینی اعم ازاینکه منفراد ویامجتمعا باشد حق است»، حرکت راحت پیروان ادیان را درمسیردمکرسی وانتخابات وتشکیل دولت واجرای تعلیمات دینی را باوضع قانون فراهم میکند.

ممکن است «تعلیمات دینی واجرای مراسم مذهبی» درادیان دیگر به کیفیتی باشد که اختلاط وبرخورد دین وحکومت رافراهم نکند ولی اسلام موقعیت دیگری دارد که حقوق آن ازاجرائیات جوامع اسلامی

از حقوق فردی وخانوادگی و تا اجتماعی جدا نیست ودریک کلام؛ برای رهائی جوامع اسلامی بخصوص جامعه اسلامی تشیع زده سکولاریسم درمان این درد نیست وردری مضاعف است.)) [۲۳]

[۲۳]- اصولا تفکر سکولار نخستین بار از سوی یک شخص در آندلس بنام أبو الولید محمد بن احمد بن رشد که به ابن رشد مشهور است و در غرب اورا Averroes می خوانند مطرح شد او طرفدار افکار ارسطو بود و می خواست فلسفه را از دین جدا کند، در سال ۱۸۵۱ یک متفکر انگلیسی George Holyoake برای اول بار با الهام از داده های ابن رشد، می خواست نظم اجتماعی را دور از دین و مذهب مورد بررسی قرار دهد و واژه سکولاریسم را ابداع کرد. ولی بعد ها جدایی دین را با دولت ها و سیاست مطرح کردند. بسیاری معتقدند که سکولاریسم در دوران بیداری (رنسانس اروپا) مطرح شده است ولی نمی تواند پایه درستی داشته باشد.

امروز می دانیم گرچه مبحث سکولاریسم به تاریخ ۱۸۵۱ وپیش از آن میرسد ولی هیچگونه اثری ای از آن در منشور حقوق بشر که شصت سالگی ش را در دهم دسامبر ۲۰۰۸ جشن گرفت دیده نمی شود و هیچ یک از مواد آن به مسئله سکولاریسم اشاره ندارد.

بطور کلی مسئله سکولاریسم با قالب (جدایی دین از سیاست) در کشور هایی که ریشه و پایه آنها مذهب اسلام می باشد، و قرآن سند معتبر آنها بشمار می رود، نمی تواند به اجرا دربیاید. ((نیاز به قوانین ویژه و جامعه ای مدرن و آگاه دارد)) چرا؟؟ زیرا قرآن فقط یک کتاب دینی نیست که - (مانده این زیر نویس در برگ پسین آمده است) (مانده زیر نویس از برگ پیشین) - در جایگاه دین بماند. قرآن در هر مسئله ای مربوط به جامعه مسلمانان حتا به مسایل مطلقه شخصی (رختخواب) افکار و اراده انسان ها و طرز اداره و کنترل جامعه حاکم است و از آنجا که قرآن حاکمیتی برای انسان قایل نیست و هر مبحث ویا دایالوگ در قالب فلسفه، ایدیولوژی ها و یا تئوری های اجتماعی و سیاسی که فرمان آن از خدا (الله) نیامده باشد از نظر مسلمانان افراطی قرآن پرست و سنگ پرست (کعبه) مورد پذیرش نیست و لذا «سکولاریسم» در چنین جامعه ای نمی تواند مورد مصرف داشته باشد.

جامعه ای که بر سنت اسلام بنیاد نهاده شده و حتا عقد و ازدواج را به قرآن مربوط می کند در حالیکه مفهوم واقعی یک سری عربی بنام «انکحت» را نمی داند نمی تواند در قالب سکولار جای بگیرد. چطور؟

بنابراین کسانی که ماده ۱۸ منشور حقوق بشر را ملاک سکولاریسم قرار می دهند و آنرا به ایرانیان به غلط دیکته می کنند، در اشتباه حقوقی و زمانی قرار دارند. تنها منشوری که جهانی هم هست و به ترتیبی به مسئله جدا بودن دین ها از سیاست اشاره ای گذرا دارد منشور حقوق بشر کوروش است که بحق می بایست مبدا تاریخ بشری قرار گیرد وبه راستی که خواست انوشه روان اعلیحضرت شاهنشاه ایران بر این قرار بود این تاریخ مبنای تاریخ ایران باشد ولی به دلیل ملاحظاتی که به نوشته شاد روان استاد شجاع الدین شفا موجه هم بود، به دلایل سیاسی و امنیتی آن زمان برای کشور ناچار شدند آنرا بیست سال به عقب کشیده با پادشاهی کوروش برابر کنند. همانطور که میدانیم منشور حقوق بشر کوروش نمی تواند جایگزینی داشته باشد و یک امر یگانه و فقط مربوط به ایران است، که تمام جهانیان از شرق تا غرب و تمام ایدئولوژی ها و مذاهب دیگر آنرا بدون قید وشرط می پذیرند، در حالیکه پادشاهی و تاجگذاری در طی ۲۵۰۰ سال در ایران رخ داده است یک چنین واقعه مهم تاریخی فقط یکبار در تاریخ بشر رخ داده است»

زیبایی مبنای تاریخ بر اساس منشور حقوق بشر فقط در Unique ویژگی آن و تعلق آن به ایرانیان است که همه جهان آنرا می پذیرد. http://1400years.org/gahnameh.asp

ح-ک

۸ – حاکمیت مردم

ماده۲۱
۱- هر کس حق دارد که در اداره امور عمومی کشور خود ، خواه مستقیما و خواه با وساطت نمایندگانی که آزادانه انتخاب شده باشد شرکت جوید.
۲- هر کس حق دارد با تساوی شرایط، به مشاغل عمومی کشور خود نایل آید.
۳- اساس و منشا قدرت حکومت، اراده مردم است . این اراده باید به وسیله انتخاباتی ابراز گردد که از روی صداقت و به طور ادواری، صورت پذیرد. انتخابات باید عمومی و با رعایت مساوات باشد و با رای مخفی یا طریقهای نظیر آن انجام گیرد که آزادی رای تامین نماید .

اسلام حاکمیت را از آن خداوند می داند نه مردم، البته سایرادیان نیز همین عقیده را دارند ولی کشور های آزاد جهان این مسئله را حل کرده اند و پوزه بندی محکم به پاسداران ادیان خود زده اند وبا انقلابات خود، ابطال آنرا مدلل نموده اند. بحث این رساله متوجه اصل حاکمیت نیست، تا چگونگی برخورد آن با تضیقاتی که اسلام برای رشد آن ایجاد کرده بررسی شود و ضمن آن، مسئله انقلاب مشروطیت وتعارض آن با اسلام شکافته گردد وبه یک نظر کلی برسیم که انقلاب مشروطیت، انقلابی علیه اسلام در جهت نمود حق حاکمیت مردم بود که متاسفانه به نتیجه قاطع و کامل نرسید، بلکه موضوع این رساله، ملاحظه ابعاد حق حاکمیت در اسلام و تعارض آن با اعلامیه جهانی حقوق بشر است.

اسلام به اعتبار آیات قرآنی، با تبعیت از اکثریت، مخالف است و آنرا موجب گمراهی از طریق حق می داند.

از جمله آیاتی که مورد استناد فقهای اسلامی است میتوان آیات ۱۰۰ سوره مائده و ۱۱۶ و ۱۱۷ سوره انعام را نام برد. وافزون برآن آیات قرآن در جاهای متعددی اکثریت مردم را نادان و گمراه خوانده است که مفسرین اسلامی این موارد را بیشتر از ده مرود شمرده اند.

مفسر (تفسیر نوین قرآن) در صفحه ۴۹ جلد پنجم تفسیری در این خصوص دارد که بهتر است قسمتی از آن عینا نقل شد که جای احتجاج و تردیدی باقی نماند.

مفسر مزبور در تفسیر آیات ۱۱۶ و ۱۱۷ به این معنا که:

«اگر از اکثریت کسانی که روی زمین هستند اطاعت کنی، ترا از راه خدا گمراه می کنند، آنها تنها از گمان پیروی می نمایند» می نویسد:

«علت آن است که اکثریت براساس منطق وفکر صحیح کار نمی کنند راهنمای آنان یک مشت گمان های آلوده به هوش و یک مشت دروغ و فریب و تخمین است.

از آنجا که مفهوم آیه قبل این است که اکثریت به تنهایی نه می تواند راه حق را نشان دهد نتیجه آن می شود که راه حق را باید تنها از خداوند گرفت، هرچند طرفداران راه حق در اقلیت بوده باشند.....

برخلاف آنچه در نظر بعضی مسلم است که اکثریت عددی همواره راه صحیح را می پیماید قرآن در آیات متعددی این موضوع را نفی کرده و برای اکثریت عادی اهمیتی قایل نیست و در حقیقت مقیاس را اکثریت کیفی میداند نه کمی...

اما یک جامعه مومن به رسالت انبیاء هیچگونه اجباری در خود از پیروی از نظراکثریت در تصویب قوانین نمی بیند زیرا برنامه ها و قوانین انبیا راستین خالی از هرگونه عیب و نقص و اشتباه است و با آنچه اکثریت جایز الخطا تصویب می کند قابل مقایسه نیست..»

ممکن است برخی بگویند که آیه «شاور هم فی الامور..» که به معنای مشاوره در امور است و شعار مجلس شورایملی نیز بوده است، پس چیست؟ ویا با اصل اجماع که یکی از مبانی حقوق اسلامی است استناد نمایند ونتیجه بگیرند که اسلام، اصل حاکمیت مردم را محترم دانسته است.

در پاسخ آنها باید گفت، اتفاقا ازمواردی که در قرآن ناسخ و منسوخ ندارد همین مسئله اصل حاکمیت است.

اجماع، یکی از منابع حقوقی اسلامی ومنظور ازآن، اظهار نظر فقهای اسلامی نسبت به موضوعی است که محل اختلاف ویا مشاوره قرارگرفته باشد (تعریف از منابع حقوق اسلامی).

دقت فرمایید که اجماع، حاکم بر فقهای اسلامی است، نه توده مردم، در حالیکه در حاکمیت مردم، صحبت از توده و عامه مردم است نه گروهی که در فقه اسلامی صاحب مقام و نظر باشند.

اجماع بردو نوع است. اجماع محصل و اجماع منقول.

اجماع محصل یعنی مجموع فتاوی جمیع علما که دریک مسئله اتفاق نظر داشته باشند.

اجماع منقول آن است که یکی از علما، اجماعی را از کلام سایر علما بیاورد. مثلا بگوید، علما در فلان مسئله بر فلان حکم اجماع کرده اند.

چنانکه ملاحظه می فرمایید در هر دو نوع اجماع، صحبت از اجماع علما یعنی آخوند ها است.

مسئله اجماع، سبب گردید تا مسلمانان عملا به دو دسته تقسیم گردیدند. طبقه مجتهدان (فقها) و مقلدان، (عوام). عوام را حق اظهار نظر در مسایل اجتماعی وسیاسی ودینی که کل آن بصورت شریعت اسلامی حاکم بر جامعه مسلمانان است نیست واین حقوق کلا وانحصارا به طبقه مجتهدان اختصاص دارد.

طبقه مجتهدان نیز خود به سه دسته تقسیم می شوند، مجتهدان طراز اول، که حق اظهار نظر در مسایل اصولی وفقهی را دارند.

دسته دیگر کسانی که حق دارند فقط در مسایل فروعی و بعضی از مسایل جزئی فقهی اظهار نظر نمایند.

دسته سوم کسانی هستند که وظیفه دارند، احکام مجتهدان طراز اول و دوم را برای مقلدان، بازگو کنند و برمبنای آن احکام مردم را هدایت کنند.

بنابراین، با اشاره این مختصر که می دانیم حق مطلب کاملا بیان نگردیده روشن است که آیه «شاور هم فی الامور» جواز مشورت، برای تحصیل اجماع وحاکم بر مشورت بین علما و فقهای عصر است نه ارباب سیاست وتوده های مردم ویا روشنفکران و امثال اینها.

در یک کلام، توده های مردم از نظر اسلام مقلدند و مقلد را جایی وحقی بنام حق حاکمیت نیست واگر این جایگاه های والا در حقوق بشر جایی دارد، در حقوق اسلامی مسخره است.

میدانید که مردم در جامعه اسلامی «**امت**» نامیده می شوند نه «**ملت**» امت از ریشه همان واژه امی است که مجازا به معنای بی سواد و عامی است. وقتی گفته می شود امت اسلامی یعنی پیروان نادان و جاهل اسلام.

وضع واژه «امت» یک امر نظری ویا از فراورده های مخصوص رژیم اسلامی غاصب ایران نیست، مسبوق به سابقه ای است برابر عمر اسلام که مستنبط از همان آیات قرآنی است که مردم را نادان و جاهل خوانده است.

آنجا که خمینی می گوید:

«این مردم نیستند که صلاحیت ولایت فقیه را تثبیت می کنند مردم جاهلند»

ویا آنجا که در کتاب ولایت فقیهش می نویسد:

«ولایت فقیه از امور اعتباری عقلایی است وواقعیتی جز جعل (جعل به معنای قرار دادن است) ندارد و مانند تعیین قیم برای صغار است، قیم ملت با قیم صغار از لحاظ وظیفه هیچ فرقی ندارد»

از همین باب وحکم اسلامی است که مردم را جاهل و صغیر ونادان خوانده است.

ما، در مبارزه علیه رژیم خمینی خیلی لنگیم، از یک سو از قضیه ولایت فقیه وقیمومت او برجامعه ترش کرده ایم و از طرفی با اشتها پذیرای فلسفه ای هستیم که این حکم را صادر کرده است. هیچ فکر نمی کنیم که بازی ولایت فقیه در ذات مذهب و دینی است که به آن چسبیده ایم واین عنوانی نیست که این مردکه از حلقوم کثیفش در آورده باشد.

حکومت اسلامی براصل استبدادی است و هیچ الزامی برای رییس حکومت اسلامی در مشاوره، حتا با فقهای هم عصر خود نیست.

رییس حکومت، هیچگاه از طرف توده های مردم انتخاب نمی شود تعیین رییس حکومت همان طریقی است که ابوبکر و عمر انتخاب شدند. اسلام بکل با مشروطیت، سلطنت مشروطه، رژیم جمهوری، مجلس قانونگزاری، مراجعه به آرای مردم و هرچیزی که بویی از دموکراسی بدهد مخالف است و صحبت و تصمیم در باب امور عامه مردم را خاص اولی الامر و نواب عام او میدانند (اسلام تشیع، اولی الامر را امام وولد های او میدانند).

حاشیه: در اوایل انقلاب مشروطیت، رساله ای بنام «تذکر الغافل و ارشاد الجاهل» از طرف ناشناسی منتشر شد که دلایل مخالفت اسلام را با مشروطیت به روشنی بیان می کرد. آنچه در این رساله آمده، همان بوده است که ملا های قشری چون شیخ فضل الله نوری مدافع آن بودند و باز، همان بود که هر مسلمان متعهد معتقدی نمی توانست با آن موافق نباشد.

نباید تصور کرد که بغض و عداوت سبب گردیده بود که عده ای از آخوند ها با مشروطیت مخالفت نمایند، خیر، آنان در مخالفت با مشروطیت راهی جز طریق اسلام نمی رفتند اگر شیخ فضل الله نوری در روزنامه ای که منتشر می ساخت می نوشت:

«چون طرفداران قانون اساسی معتقدند که قوانین ومقررات اسلامی به ۱۳۰۰ سال قبل تعلق داشته و با مقتضیات زندگی جدید کنونی قابل انطباق نیست، مجلس شورا سبب تحریف قوانین اسلامی خواهد شد.

مجلس شورا باعث استهزا مسلمانان و اهانت به روحانیون، طرفداری از برابری حقوق سایر ملیت ها و اقلیت های مذهبی ترویج فحشا وطرفداری آزادی مطبوعات که با شرع مقدس اسلام مباینت دارد خواهد شد.»

کاملا درست می گفت و مشروطیت با اسلام سازگار نیست و اینکه ملاحظه می فرمایید خمینی و اعوانش از شیخ فضل الله یادی گرامی دارند از همین باب است که او خطی جز خط اسلام در رابطه با مشروطیت نمی خواند.

اما، سوال اینجاست چرا وقتی انقلاب مشروطیت، شیخ فضل الله ویارانش را سرکوب کرد با مشروطیت و قانون اساسی آن یک پایش بر دوش مذهب وملا قرار گرفت.

زیرا، رهبران مشروطیت با آنکه می دانستند اسلام مخالف مشروطیت است به مردم دروغ گفتند ومئ خواستند با تحمیق مردم، به هدف های آزادی خواهانه خود برسند.

آنها شهامت آنرا نداشتند که به مردم بگویند ما هم میدانیم که اسلام مخالف مشروطیت است ولی با این همه مشروطه خواهیم.

دلیری آنرا نداشتند که بگویند ما میدانیم که قانون اسلام قرآن است و قرآن هم تغییر ناپذیرد است ولی ما قوانینی میخواهیم که مردم وضع کنند و قانون قرآن را درمان درد های جامعه نمی دانیم آنان بجای آنکه حقیقتی را که خودشان میدانستند با مردم در میان بگذارند و از آنهمه احساسات ضد آخوندی حاکم در ایرا ن (بحدی که رهبر ملا های قشری را اعدام کردند) استفاده کنند وحساب مذهب رابرسند، آیه «شاور هم فی الامور» را برخ مردم کشیدند وگفتند مشروطیت با اسلام مخالف نیست و بنای مشروطیت را بردروغ برپا کردند.

درست همان کاری را که مدعیان رهبری و مخالفین رژیم خونخوار اسلامی می کنند. آنان با آنکه میدانند آنچه رژیم خون آشام خمینی می کند، منطبق با قرآن و سنت و موازین اسلامی است معهذا برای سوار شدن بدوش عوام، راه ریا و فریب مردم را می پیمایند و می گویند این کار های رژیم اسلامی نیست. آنها بزرگترین جنایت را به ملت میکنند و برای چند صباحی به قدرت رسیدن بزرگترین فرصت های تاریخی که ملت به بهای بسیار سنگینی بدست آورده و می تواند مقدمه ای برای رهایی واقعی مردم باشد پایمال می سازند. [۲۴]

- **باری - این کجدار و مریز بازیی ها که عادت عام ما ایرانیان است مشروطیت را لق و تق ساخت. مشروطه خواهان می خواستند هم شریعت را حفظ کنند و هم مشروطیت را. هم می خواستند قانون ۱۳۰۰ سال قبل را محترم بشمارند و مرعی دارند و هم خودشان متناسب با نیاز روز مردم وضع قانون نمایند.**

[۲۴]- شاید اگرروند مشروطیت را از دید دیگری نگاه کنیم، چرا که انگلستان به دلیل نفوذی که روس ها با همکاری روسوفیل ها در دربار قاجار کرده بودند و انگلستان نگران از دست دادن دستگیره کنترل دربار قاجار را داشت، با برخی از ملایان جیره بگیر خود آتش «مشروعیت» را روشن کرد. ولی در میانه راه مردم هوشمند و خردمند ایران به یاری آذربایجانی ها مسیر را به سمت «مشروطیت» تغییر دادند، ولی چون انگلستان می دانست اگر آخوند گوش به فرمان را از دست بدهد و مردم جایگزین شوند و مجلس کلا دراختیارمردم قرار گیرد کنترل اوضاع را از دست می دهد. بنابراین ضمن اینکه برخی از مخالفین مثل فضل الله نوری را به دم تیغ فرستاد دستگیره اسلام را از کنار «مشروطه خواهی مردم» حذف نکرد، تا هرزمان بتواند مجلس را کنترل کند که کرد. در هنگامه شورش ۵۷ نیز با بهره گیری از همان عوامل مزدور نقشه شیطانی خویش را بر ایران اجرا کرد. شوربختانه مردم «عامی» به دلیل وابستگی به اسلام هنوز هم در قرن ۲۱ نمی توانند خودرا آزاد کنند زیرا نه تنها اسلام دست و پای آنها را بسته است بلکه تحجر مغزی به قدری است که نمی توانند فکر کنند- ح-ک

این تضاد های آشکار، و جمع آنها در یک رژیم بنام مشروطه ممکن نبود و در هیچ رژیمی هم ممکن نخواهد بود.

آنها می خواستند هم دولت منتخب مجلس داشته باشند و هم یک قدرت قوی مدعی حقوق ولایت، واداره مردم بنام روحانیت. چنین جامعه ای خیلی زرنگی کرده که ۷۷ سال دوام آورده و اگر قدرت پادشاهان پهلوی نبود همان سال های اول فرو می ریخت و از هم می پاشید.

انقلاب فرانسه وانگلستان اگر دوام یافت و پایه ای محکم یافت برای آن بود که مردم و رهبرانشان دو دوزه بازی نکردند. از ابتدای کار می دانستند چه می خواهند و آنچه که مانع ترقی آنان بود را می شناختند و به قطع یکایک آنها دست زدند. البته نباید از حق گذشت، در انقلاب فرانسه و انگلیس، سفارت انگلیس و پلوی آن سفارت نبود که چنان خوراکی به شکم ها بریزد که انقلاب مشروطیت جوری به جلو برود که به سگهای انگلیسی لطمه ای وارد نگردد.

قسمت سوم

فرار بزرگ

ایرانیاران، خاصان ایران،

سزاوار این است که رساله با کمی صحبت درراه نتیجه گیری سرانجام یابد.

درمیان غوغای مبارزات سیاسی و در محیطی که انبوهی از فاکت های گونه گون مغز های خسته را به تازیانه بسته است، تلاش باید کرد تا کمال وحقیقت هرموضوعی عریان تر نشان داده شود. با این نیت که احساس ها برمغز های بی تاب بتابد واندیشه ها بارور از غرور ایرانی بودن گردد.

از عرایضی که بتصدیق رفت، بقدر کفایت معلوم گشت که اسلام سنگری پرقدرت برای مقابله با هرنوع تشعشعی بنام حقوق بشر به ملت ایران است. معلوم آمد که اسلام بر اساس فلسفه اعتقادی خود نمی تواند اجازه دهد که مردم ایران در چارچوب اعلامیه جهانی حقوق بشر به دستاورد هایی هرقدر هم کوچک برسند.

اما نکته اینجاست که آیا سیاستمداران ورهبران کشور های غربی که مدعی بودند در ایران پادشاهی حقوق بشر رعایت نمی گردید و همین ادعای واهی را برای توجیه حمله به ایران وشاهنشاه ایران بکار بستند، آیا نمی دانستند که فلسفه اسلامی چنان علیه حقوق بشر تجهیز شده است که در صورت بقدرت رسیدن، بشر و حقوقش در ایران زیر پای سنگین آن هیولا خرد و له خواهد شد؟؟ [!!]

پاسخ این سئوال، حتما و مسلما، که می دانستند وخوب هم میدانستند. آنها حقوق اسلامی را بسیار خوب می شناسند و از فقه واصول قرآن وسنت اطلاعات مکتسبه و تحقیقاتی وسیعی که دارند که هرچه

در قرن ۱۹ و ۲۰ در رابطه با اسلام نوشته شده و بدرد بخور است، بیشترین آنها برخاسته از همان تحقیقات مستشرقین خارجی است.

ارائه نمونه هایی برای اینکه ببنید محققین خارجی چه اسلام شناسان به نامی بوده اند خیلی جا میخواهد و ذکر چند مورد از آنها، عمق کوشش آنان را کم بها می سازد. آنها در اسلام شناسی قدم هایی برای اولین بار برداشتند که قبل از آنان هیچ محقق اسلامی آن گام ها را برنداشته بود.

چند مورددر این زمینه نشان می دهیم که قرینه ای باشد برای تایید بصورت جامع آن به فلسفه اسلامی:

۱- تحقیق در باره برخی از حرف های ابتدای سوره های قرآنی مانند «طه»، «حم»، «الم»، «طسم» که معانی مشخصی ندارند و برای اولین بار توسط «نلدکه» و بعد از او «هـ هیرشفلد و هـ بائوئر» انجام گرفت. برخی نوشته اند که قبل از آنان یک روحانی مسیحی به این تحقیق دست زد.

۲- تحقیق برای تعیین تاریخ آیات قرآن برای اولین بار به وسیله «گوستاویل» به انجام رسید.

۳- نخستین ترجمه قرآن منتشر شده و مستقیما از زبان عربی به عمل آمده ترجمه ای است که توسظ «گ. س. سابلوکوف» در بین سالهای ۱۸۰۴ تا ۱۸۸۰ میلادی صورت گرفته است.

۴- اولین متن علمی وانتقادی قرآن توسط «گوستار فلوگل» در سال ۱۸۳۴ در لایپزیک منتشر شد و بهترین کشف آلایات قرآن را او مدون ساخت.

۵- میدانیم که بهترین وسیله برای وقوف برقرآن، طبقه بندی آیات و احکام قرآنی است. این کار مهم را برای اولین بار «ژول لابوم» فرانسوی انجام داد و کتابی بنام آنالیز قرآن نوشت که بعد ها، محمد فتوا وعبدلاباقی، عضو انجمن علمیه مصر با استفاده از همان کتاب، تفصیل الایات القرآن کریم را نوشتند که امروز از کتابهای معتبر است.

۶- «گلد زیهر» اسلام شناس معروف نسبت به موضوعات اسلامی مطالعات و تحقیقاتی نموده و تا قبل ازآن کسی به آنها دسترسی نیافته بوده است.

مقصود از این اشارات بسیار مختصر، این است که محققین خارجی یک آن، غافل از تحقیقات درباره موضوعات سیاسی و دینی ملت ها نیستند.

آن کشور ها سازمان های مجهزی برای این امور دارند، آرشیو های منظمی دارند، شنیده ایم در هلند یکی موسسه تحقیقاتی وجود دارد که کلیه کتب ورسالات اسلامی را به زبان های زنده دنیا ترجمه می کند و در دسترس محققین می گذارد.

اسباب پیروزی حیات اقتصادی وسیاسی کشور های بزرگ، شناخت ملت های دیگر و آشنایی به تعالیم اخلاقی ودینی وعادات آنها است و این مهمات، جز با گسترش دایره تحقیقات و پیگیری مداوم آن، امکان پذیر نیست.

اینکه آمریکایی ها می گویند کتاب ولایت فقیه را نخوانده اند دروغ محض است، آن کسی که کتاب ولایت فقیه را نخوانده ایرانیان مدعیان روشنفکری و آزادیخواهی هستند، نه خارجیان.

در اسناد سیاسی سفارت آمریکا گزارشاتی دیده می شود که صرفا جنبه دینی دارد، آنالیز های بسیار دقیقی از اسلام و شیعه دیده می شود که انسان مبهوت می شود که چگونه یک عضو سازمان اطلاعاتی آمریکا، این چنین در کنه این مطالعات قرار داشته است.

تنها امور دینی نیست، گزارشاتی راجع به خصوصیات ایرانیان وبیوگرافی اشخاص را سیاستمدارو نظامی گرفته تا اشخاص معمولی که چندان هم معروف نبوده اند با چنان دقتی درکتاب های آنان دیده می شود که واقعا اعجاب انگیز است.

بعضی از این گزارشات که در سال ۴۶ تنظیم گردیده در جلد شماره ۱۷ سفارت آمریکا منتشر شده است. در این بیوگرافی ها آنچنان دقت دیده می شود که محال است ما ایرانیان بتوانیم چنین اطلاعاتی را جمع آوری نماییم. مثلا نوشته است:

«فلانی در نهان یک معشوقه بنام فلان دارد، با فلان زن دوست است. در میهمانی ها از او بعنوان یک عـزَب دعوت می کنند. ویا فلانی با چه اشخاصی معاشرت دارد. به چه مشروبی تمایل دارد. قمار میکند یا نه. زنش خوشگل است یا نه. به چه زبان هایی خودش و خانواده اش صحبت می کنند. عقیده آنان راجع به شاه چیست. آمریکا را دوست دارند یا نه، می شود از آنان بعنوان یک منبع خبر گیری استفاده کرد یا نه. اهل مطالعه است یا خیر. به چه چیز هایی علاقه دارد. سرخوردگی از چه چیز دارد. سرگرمی او چیست.»

آمریکایی ها حتا از دوره های خانوادگی و دوستانه نیز گزارش تهیه میکرده اند (علاقمندان به اطلاعات بیشتر می توانند به سنگر شماره ۱۴۰ مراجعه فرمایند)

خوب، کدام عقل منجمد نشده ای می تواند بگوید آمریکایی ها که راجع به فلان کارمند تحقیقات کرده وگزارش تهیه نموده اند چگونه می شود در بار خمینی که از سال۴۲ علم مخالفت با رژیم قانونی ایران را برافراشت، تحقیقات نکرده باشند و ندانند که این سگ عالمگیر چه عقایدی داردودر صورت بقدرت رسیدن چه خواهد کرد؟

اینکه آمریکایی ها مدعی اند که خمینی و افکار اورا نمی شناخته اند، حرف مفت است، آنها برای جبران سرشکستگی خود در مقابل بشریت به چنین پوچ گویی ها متوسل می شوند. سالیوان سفیر آن کشور در ایران در گزارشی به وزارتخارجه آمریکا قبل از شورش ملاها، کشتار افسران ومیهن پرستان را از طرف خمینی دقیقا پیش بینی کرده است.

آنان در مسایل مذهبی مربوط به شیعه اثنی عشری هیچ نقطه نامفهومی برایشان نبوده است. نگاه کنید اداره تحقیقات سیاسی آمریکا با چه عمقی رابطه بین سلطنت و شیعه را توجیه می کند:

«مخالفت روحانیت منحصرا متوجه شاه فعلی نبوده است، اگر چه روحانیون دلایل خاصی برای تنفر از پهلوی ها دارند. از زمانی که شیعه اسلامی بعنوان مذهب رسمی برقرار شد (قرن شانزدهم) علمای شیعه با هر سلطنتی مخالفت کرده اند. مخالفت آنها یک پایه مکتبی وایدئولوژیکی دارد، چون ماهیت شیعه در اسلام، تمام مالکان مادی را غیر قانونی میداند. راهنمای قانونی در امور انسان ها، تنها از مجرای مجتهدین که رهبران روحانی ونمایندگان امام و سخنگوی خدا و تنها منبع قدرت هستند، می تواند امکان پذیر باشد.

هر شیعه ای باید از تعالیم یک مجتهد پیروی کند. با توجه به این روش واعمال آن در مورد شاه و دیگر مقامات رسمی، نقته نظر روحانیت این است که دولت باید بازوی اجرایی روحانیت باشد»

ما، ناگزیر از بیان واقعه هستیم، تا شما را مطمئن سازد که خارجیان خاصه آمریکایی ها، تمامی نوشته های، عقاید، کتب و روزنامه هایی که راجع به ایران واسلام نوشته می شود را می خوانند و از آن در مراجع تحقیقاتی خودشان استفاده می کنند.

آن واقعه چنین است:

چند ماه قبل یکی از موسسات تحقیقاتی که سنگر را دریافت میکند نامه نوشت و مطالبه شماره هایی از سنگر های سال های قبل را نمود. پاسخ گرفت که سنگر اضافی موجود نیست. جواب آمد که نسخه های اصلی سنگر را به امانت بدهید مادر مقام تهیه میکرو فیلم از سنگر ها هستیم ودرازاء این همکاری یک نسخه میکرو فیلم سنگر ها را هدیه می کنیم. ما چنان کردیم و موسسه هم یک حلقه میکروفیلم با نضمام نسخ امانتی سنگر را فرستاد.

مقصود از ذکر این واقعه این است که خارجیان حتا سنگر بی ارزش را برای تحقیقات تا چه رسد به کتب اسلامی وکتاب ولایت فقیه و آنچه که آنها در شناخت روحیه واحوال وعقاید ملت ما مجهز می نماید.

فرزندان وطن- شما میدانید که ایران ما، در راه تجدد و ترقی حرکت می کرد. هرقدر کوردل باشیم و دشمن شاه و شاهنشاهی باشیم، این حقیقت را نمی توانیم نادیده بگیریم که در هر حال در چنان راهی در حرکت بودیم، تند یا کند بحث دیگری است که مسقط حرکت در آن راه نمی شود.

به عقیده شما، چه چیزی می توانست مارا از این حرکت باز دارد، جز فلسفه ای که بشدت مخالف تجدد خواهی و آزاد منشی ما مردم بود و در دل و فکر مردم ما، ریشه ای طولانی از باور های خدایی داشت و شاهنشاهمان نیز با این اعتقاد الفتی حقیقی داشتند؟

خواهش داریم، بادقت وامعان نظری که خاص خاصان ایران است به قسمتی از گزارشی که موسسه ماسا چوست آمریکا تهیه کرده و ذیلا به نظر آن عزیزان می رسد عنایت فرمایید و بنگرید چگونه اسلام را بحقیقت شناخته اند و آنرا قدرت وسدی در راه تجدد طلبی و ترقیات ایران میدانند. البته که آن موسسه در قسمت های دیگر گزارش خود، شورش ملا ها را قیامی اسلامی مینامد و آنرا می ستاید وبرای مردم ایران آرزوی موفقیت در قیام را می نماید ودردراز مدت آنرا اسباب زحمت شوروی می شناسد. گزارش این است. [۲۵]

«انقلاب ایران یکی از اصیل ترین تحولات دینی وسیاسی زمان مارا تشکیل داده است. این همان گزایش به بنیاد های اسلامی است که از اندونزی تا مراکش وازترکیه تا آفریقای مرکزی را در بر میگیرد در کوتاه مدت این مساله باعث مشکلاتی برای غرب خواهدشد ولی در دراز مدت به علت وجود جمهوری های مسلمان نشین آسیای مرکزی ممکن است برای شوروی خطرناک باشد. ..

قیام علیه تجدد به سبک غربی امروز، خصوصا در جهان اسلام شدت دارد، اسلام خیلی بیشتر از یک دین است. اسلام یک سیستم جامع نظم اجتماعی وسیاسی است که بصورت مجموعه قوانین در آمده و قرآن و شریعت آنرا ارائه می کند. اسلام در زندگی مسلمین جامع الاطراف و مرجع است. سنن اسلام در رابطه با جماعت ورعایت مساوات بوده و برعدالت اجتماعی شدیدا تاکید میگردد. [!]

اسلام زندگی شخص را از لحظه تولد تا مرگ بعنوان یک نفر و یک عضو هرگروه اجتماعی از خانواده گرفته تا کشور را در بر می گیرد و به آن شکل می دهد. (درواقع جمعیت اسلام «امت» بقدری جامع است که مفهوم مردم – کشور در مقام مقایسه با عالم اسلام نارسا می باشد) اسلام نه به نظریه پیشرفت عقیده دارد و نه به تمایز بین خدا و قیصر، کلیسا و حکومت، چون که محمد هم حاکم دنیوی

---

[۲۵] -البته شاید اسلام را خوب می شناختند ولی نفوذ روس ها در فیضه های قم و دخالت مستقیم انگلستان در پرورش و نگاهداری آخوند ها را غافل مانده اند. امروز می بینیم چطور روسهای «بی دین» طرفدار ملایان و چینی های بی خدا دوست ملایان و انگلیسی هایی که با آمریکا تا جنگ عراق همراه می شود از پشت با ملایانی چون مقتدا صدر، بن لادن، خامنه ای و دیگران سازش های پنهانی میکند. چطور به یک اشاره انگلستان شورش و یا عقب نشینی می کنند. ح-ک

بود و هم دینی و جانشینانش خلفا و (برای مسلمانان شیعه ائمه) نیز همینطور بودند. بنابراین اسلام بیشتر از ناحیه تمدن جدید غربی مورد خطر قرار دارد»

ایرانیار گرامی؛ متوجه می شوید این اظهارنظر ها چه معنایی دارد؟؟ معنایش این است که ما مردم نمی خواستیم که ایران پیشرفت کند و رشد اجتماعی واقتصادی، جامعه مارا بپوشاند.

تصور می فرمایید چه توهینی برای ملتی هوشمند، خفت بارتر از این باشد که موفقیت های کشور سبب نا آرامی و شورش او شده باشد؟؟ [!]

آیا سلاح بیگانه را در منفجر ساختن وطن ما که از آن انفجار بنام نا آرامی یاد شده شناختی ودر تطبیق مذهب حاکم با این سلاح وآنچه برایران رفته است تردیدی باقی است؟

شما بدانید که هرگز و ابدا ، ابدا، خارجی ها ومدافعین حقوق بشر بفکر رعایت حقوق بشر در ایران نبودند و نیستند.

آنها می دانستند که با آمدن خمینی و اسلام ذره ای از بشر دوستی و انسانیت در ایران باقی نخواهد ماند.

آنها همه این چیز ها که ما در این رساله نوشتیم را میدانستند و بهتر و کاملتر هم میدانند.

آنها برای نابودی کشور ما جز توسل به فلسفه اسلامی که در مغز ما ایرانیان لانه داشت و ۱۴۰۰ سال است وعده و تخم دوزرده داده بود باچه چیزی میتوانستند ایران را به روز سیاه بکشند؟

ومردم را علیه پادشاهشان بجنبانند و بدست خودشان وطن را ویران وایرانی راخونخواه هم وطنش گردانند؟؟ [!!] [۲۶]

آری، ایرانی شاه دوست و وطن پرست و ترقیخواه است، ولی این یک رویه فکر و تربیت ایرانی است. آخر بدبختانه یک رویه زمخت و کبره بسته هم در مغز ما وجود دارد که فرمانش، نه شاه می شناسد و نه وطن و نه ترقیخواهی و نه ملت.

بی پرده باید گفت؛ ما ایرانیان عقل و اندیشه دو پاره داریم. نیمی از اندیشه و قدرت خلاقه آن در قفس جهل وتعصب مذهبی محبوس است و پاسداران اسلام در حفظ و حراست این وضع ساعی و کوشا هستند.

آن پاسداران، تنها پاسداران تفنگ به دست ومرده های آخوند های خونخوار نیستند. بسیار، بسیار کسان هستند که از اسارت فکری ما ملت سود می برند ودانسته یا ندانسته مانعی کوچک وبزرگ در راه آزادی اندیشه ایرانی هستند، و در حقیقت، هریک بنوعی به پاسداری از این زندان بزرگ اندیشه ایرانیان مشغولند.

این روزها، روز های مهم و استثنایی تاریخ ما ایرانیان است، این روزها، از قدرت پاسداران مذهبی کاسته شده و سستی کار آنان در اداره زندان های اندیشه و مردم نمایان گشته است. این روزها، بر بند های اسارت اندیشه ما ایرانیان، خلل های بسیار سختی وارد شده است، در پروسه رسوخ ناپذیر

[۲۶]- تا بدانجا که مردم برای تماشای اعدام های با جرثقیل و یا کشته شدن و چاقو خوردن یک ایرانی دیگر درخیابان به تماشا به ایستند فیلم تهیه کند و به جهان نشان بدهد... خفت و خواری از این پایین تر که یک ایرانی کشته شدن ایرانی دیگر را نمایش خیابانی تصور کند؟؟ ح-ک

اعتقادات مذهبی بسیاری حقایق رسوخ کرده است و عکس العمل هایی نه چندان قوی ولی البته فوق انتظار بوجود آمده است.

این روزها، میله های قفسی که عقل آدمی را قرن ها است محبوس ساخته در اثر حوادث و بیداری نسبی تکان های سخت، دارد می پوکد و مقدمات فرار اندیشه ایرانیان را فراهم می سازد.

باید عقل را یاری داد تا بزرگتر و بزرگتر شود تا فشارش بر میله های قفس اسارت، آنرا از هم بپاشد و به پرواز آزاد و فرار بزرگ و تاریخی دست بزند و آن قفس را بعنوان یادگاری از ایام اسارت وعلامت جهالت در موزه ها نگاهداری نماید.

یاری از عقل و قبول فرامین اندیشه آزاد، همان است که وقتی کنار ناسیونالیسم ایرانی قرار گیرد، گوهری ناب و قدرتی لایزال می شود که ایران را پایدار و ملت را سرافراز و محشور با آزادی وآزاد منشی می سازد.

به سوی فرار بزرگ، برای ایرانی بزرگ و ملی با هویت ایرانی

با آرزوی بیداری ملت

آبانماه ۱۳۶۲ = ۱۹۸۳

امیر فیض –حقوقدان

حاشیه:

روزی که لایحه تعلیمات اجباری، رایگان و یکنواخت به مجلس داده شد

سوم دي ماه سال ١٣٢١ (٢٤ دسامبر ١٩٤٢ ميلادي) لايحه قانون تعليمات اجباري به مجلس داده شد. طبق اين لايحه كه بعدا تصويب و به صورت قانون به اجرا در آمد؛ تعليمات عمومي در ايران اجباري، رايگان و يكسان اعلام شد. اين قانون، چند سال پيش از تدوين و تصويب اعلاميه جهاني حقوق بشر كه دوره آموزش و پرورش عمومي را در كشورهاي عضو سازمان ملل اجباري و رايگان توصيه كرده است تصويب شده بود. آموزش رایگان و یکنواخت در ایران از شهریور سال ۱۳۵۳ به تدریج به همه مقاطع تحصیلي تا دکترا تعمیم داده شد و مدارس غیر دولتي به صورت دولتي درآمدند، ساختمانها و تجهیزات آنها خریداري شد و کارکنانشان با احتساب سوابق کار به استخدام دولت درآمدند. خوراک رایگان در تمامی مدارس و آموزشگاه ها فراهم شد، بهداشت و پزشکی به روستا ها کشانده شد. دختران دانشجوی دوره های پزشکی و مامایی برای یاری زنان روستایی به دورافتاده ترین نقاط کشور رفتند تا درکنار خدمت نظام به خدمت مردم ایران در آیند.

همزمان آخوند کود شیمیایی را «سمی شیطانی» نامید و اعلام کرد هرکس محصول کشاورزی را با آن مجهز کند فرزندانش براو حرامی میشود. سپاه دانش و بهداشت و ترویج و آبادانی را تقبیح و آزادی زن را خلاف اسلام اعلام کرد.

در سال های پس از شورش ۱۹۷۹ (جمهوري اسلامي) رایگان بودن آموزش و پرورش در قلمرو کشور را تاآنجا مجاز اعلام کرد که شامل آموزش های عربی قرآن و تعلیمات اسلامی باشد. دانشگاه ها و رشته های پزشکی و پژوهشی تعطیل شد. با اين كه قانون اساسي تصريح بر رايگان بودن آموزش و پرورش دارد؛ از اواخر دهه ١٣٦٠ باردیگر عملا اجازه داده شده است كه حتي در دوره هاي تعليمات عمومي، تحت عنوان «غير انتفاعي!» مدارس پولي داير شود.